.جوان از نظر عقل و احساسات

 (جلد دوم)

نويسنده : آيت الله محمد تقي فلسفي (ره)

تذکراین کتاب توسط مؤسسه فرهنگی - اسلامی شبکة الامامین الحسنین عليهما‌السلام بصورت الکترونیکی برای مخاطبین گرامی منتشر شده است.

لازم به ذکر است تصحیح اشتباهات تایپی احتمالی، روی این کتاب انجام گردیده است.

# مقدمه

به نام خدا

كتابى كه اكنون به عنوان گفتار فلسفى درباره جوان از نظر عقل و احساسات تقديم خوانندگان عزيز مى شود شامل قسمتى از سخنرانيهاى خطيب نامى معاصر و دانشمند معظم جناب آقاى محمد تقى فلسفى واعظ مشهور مى باشد كه در دو مجلد تنظيم شده است . بخش اول آن ، كه كتاب حاضر است ، مشتمل بر پانزده فصل مى باشد.

كسانى كه به بيانات شيوا و رساى معظم له آشنائى دارند مى دانند كه اين گوينده توانا مطالب علمى و مشكل را با بيانى ساده و نافذ و قابل فهم عموم ايراد نموده و هر كس به فراخور ذوق خود از هر طبقه و مرتبه اى كه باشد از آن استفاده مى كند.

آموزش ، پرورش و تربيت جوان ، كه موضوع بحث اين كتاب است از مسائل مهم و مورد توجه روانشناسان و مربيان تعليم و تربيت مى باشد و درباره آن كتابهاى بيشمارى نوشته اند. اسلام نيز به اين امر توجه كامل داشته و در قرآن كريم و احاديث ، پيرامون معاد مطالب بسيارى به مسلمين گفته شده است . در گفتارهاى اين كتاب ، معظم له ، درباره مسايل مربوط به تمايلات ، احساسات و عقل جوانان بحث مى نمايد و با استفاده از نظريه هاى آنان و انتقاد از بعضى از مكاتب ، حقايق نهفته را آشكار و برترى اسلام را از لحاظ علمى روشن مى نمايد.

در اين گفتارها از آيات و احاديث مربوطه با اسلوب تازه اى ضمن بحثهاى متنوع استفاده شده و نيز مقالات علمى و نظريه هاى دانشمندان غرب به مناسبت عينا نقل گرديده است .

دفتر نشر فرهنگ اسلامى ، پس از كسب موافقت معظم له ، به منظور آشنايى بيشتر عموم مردم با مبانى اسلام ، با تاءييدات خداوند متعال تصميم به چاپ مجموعه آثار ايشان گرفت تا پس از چاپ ، با بهاى مناسب در اختيار علاقه مندان قرار گيرد.

پاييز ١٣٧٧

دفتر نشر فرهنگ اسلامى

# جوان و احراز شخصيت

قال الله العظيم فى كتابه : ...( إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَـٰنُ وُدًّا).(٢)

جوانان ، شيفته اظهار وجود و دلباخته ابراز لياقت و شايستگى هستند. براى جوانان ، اثبات شخصيت اجتماعى ، يكى از مطبوع ترين لذايذ روحانى است و براى نيل به آن ، از هيچ مجاهده و كوششى شانه خالى نمى كنند.

جوانى كه براى اولين بار در يكى از مؤسسات ملى يا ادارات دولتى شغلى به دست مى آورد و مسئوليتى را به عهده مى گيرد، بسيار خوشحال و مسرور است ، زيرا احساس مى كند كه جامعه او را به عضويت خود پذيرفته و شخصيتش مورد توجه قرار گرفته است . اولين پولى كه از راه فعاليت شخصى خود به دست مى آورد، هر قدر هم ناچيز و كم باشد، در نظرش بسيار عزيز و گران بهاست و آن را با چندين برابر پولى كه به رايگان از پدر خود مى گيرد، قابل مقايسه نمى داند، زيرا آنها پول ، سند شخصيت و دليل لياقت و شايستگى اوست پسر جوانى كه بعد از مرگ پدر خود مسئوليت خانواده را به عهده مى گيرد و زندگى مادر و اطفال خردسال او را اداره مى كند، در خود احساس سربلندى و افتخار مى نمايد. او براى تاءمين مخارج آن ها با تمام قدرت مى كوشد و به همه مشكلات تن مى دهد و در باطن دلخوش و مسرور است ، زيرا از اين راه مى تواند مراتب لياقت و شايستگى خويش را آشكار كند و شخصيت خود را در جامعه اثبات نمايد. بر عكس ، جوانى كه نمى تواند با مردم به درستى بياميزد و عضو مفيد و مقبول جامعه باشد، جوانى كه قادر نيست عرض وجود و اثبات شخصيت كند، همواره متاءثر و افسرده خاطر است و از محروميت خود .رنج مى برد. خلاصه ، احراز شخصيت و حسن سازگارى با اجتماع ، يكى از تمايلات درونى نسل جوان و از اركان اساسى زندگى اجتماعى است .

در كتاب هاى روانى ، مسئله شخصيت از جهات مختلف مورد بررسى و تحقيق دانشمندان قرار گرفته و درباره معنى شخصيت ، منشاء شخصيت ، سنجش شخصيت ، پريشانى شخصيت ، رشد شخصيت ، و مطالب ديگرى مربوط به شخصيت ، بحث و گفت و گو كرده اند. براى آن كه جوانان تا اندازه اى از اين موضوع اساسى آگاه شوند و به جهات مختلف آن توجه نمايند، براى آن كه راه احراز شخصيت را بشناسند و تا جايى كه ممكن است خويشتن را به شايستگى بسازند، به اختصار پيرامون آن بحث مى كنيم .

# شخصيت چيست

 مى دانيم با آن كه همه مردم انسان اند و در ساختمان جسم و جان و صفات نوعى ، شبيه يكديگرند، با اين حال ، از جهت خصوصيات طبيعى و تربيتى با يكديگر متفاوت اند و هر انسان من حيث المجموع وضعى مخصوص به خود دارد.

هوش ، حافظه ، سرعت انتقال ، قدرت درك ، حساسيت بدن ، عكس العمل عضلانى و ديگر صفات طبيعى مردم نسبت به يكديگر يكسان نيست و هر فردى داراى كيفيت اختصاصى است . همچنين ، مردم از جهت بردبارى ، تندخويى ، عفو و اغماض ، انتقام جويى ، مهربانى ، كينه توزى ، فروتنى ، خودپسندى ، خوشرويى و ديگر صفات اخلاقى با يكديگر متفاوت اند و هر فردى داراى خلقيات مخصوص به خويشتن است .

شخصيت در نظر روان شناسان عبارت از وحدت مخصوصى است كه از مجموعه صفات طبيعى و اكتسابى بالنسبه ثابت هر فردى به وجود مى آيد و او را در سازش هاى عمومى و برخوردهاى اجتماعى ، از ساير افراد متمايز مى سازد.

«شخصيت ، تاءليف و توحيد ساختمانى و نوع رفتار و علاقه ها و وضع روانى نفسانى و استعدادها و توانش هاى فرد است كه به خصوص ، از لحاظ سازگارى با اوضاع اجتماعى در نظر گرفته شود.»(٤)

«وى ، شخصيت را عبارت از مظهر عادات و رفتار و خوى آدمى مى داند كه چگونگى تطبيق او را با محيطش معين مى كند.»(٦)

«مسئله بى همتايى شخصيت را بايد به نحو روشن ترى تبيين كرد. مسلم است كه فرد در همه چيز بى همتا نيست . كلاك هون و مورى و شنايدر خاطرنشان مى سازند كه از برخى جهات ، هر فرد؛

١ - به همه مردم شبيه است ؛

٢ - به بعضى از مردم شبيه است ؛

٣ - به هيچ كس شبيه نيست .

«فرد از لحاظ واكنش هاى خود، كه معلول وراثت حياتى و مشترك ميان نوع انسان است ، و نيز از جنبه هاى عمومى حيات اجتماعى ، شبيه به همه افراد ديگر است . در موردى كه به گروه فرهنگى واحد تعلق دارد و در جامعه نقش واحدى را ايفا مى كند و شايد از جهت اين كه ساختمان بدنى مشابهى را به ارث برده است به برخى از افراد شبيه است ، و چون تجارب گذشته او درست همان تجارب ديگران نيست ، بنابراين در نوع خود بى همتاست .»(٨)

«منظور از شخصيت ، وحدتى است كه از صفات ظاهرى و انگيزه هاى نهانى به وجود آمده است و ما از همه صفات مختلف فرد، آن صفات را جزء شخصيت او مى شماريم كه نوعى پايدارى داشته باشد. اگر شخصى عادتا آرام است و گاهى برانگيخته مى شود، آرامى ، صفت شخصيت اوست نه انگيزش پذيرى .» (١٠)

على عليه‌السلام فرموده است : خشونت و تندخويى ، خود نوعى از ديوانگى است ، زيرا تندخو پس از تسكين خاطر و به خود آمدن پشيمان مى شود. اگر كسى پس از تندى و برانگيختگى پشيمان نشد، جنونش ثابت و پابرجاست .

«از شخصيت ، تعريف هاى فراوانى شده است و اين كلمه را به طرق گوناگون به كار برده اند.

ژ. و. آلپورت ، در عرف عام ، پنجاه معنى براى شخص و شخصيت پيدا كرده است .»(١٢)

از حضرت سجاد عليه‌السلام حديث شده كه رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در آخر خطبه خود فرمود: خبر و سعادت براى كسى است كه اخلاقش ‍ پسنديده و خويش پاك باشد، باطنش نيكو و ظاهرش خوب باشد، مازاد اموال خود را انفاق كند و از اداى سخنان زائد امساك نمايد و با همه مردم به عدل و انصاف رفتار كند.

عن ابى عبدالله عليه‌السلام قال قال امير المومنين عليه‌السلام: المؤمن ماءلوف و لا خير لمن لا ياءلف و لا يؤ لف .(١٤)

امام صادق عليه‌السلام به عنبسة بن عابد فرمود: بعد از فرايض دينى ، هيچ يك از اعمال مرد با ايمان در پيشگاه الهى محبوب تر از آن نيست كه با تمام مردم به گشاده رويى و حسن خلق برخورد نمايد.

قال على عليه‌السلام : اعجز الناس من عجز عن اكتساب الاخوان و اعجز منه من ضيع من ظفر به منهم .(١٦)

رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله فرموده است : مرد با ايمان در برابر طوفان حوادث ، مانند خوشه رسيده است كه وقتى باد مى وزد روى زمين خم مى شود و چون باد ايستاد دوباره به پا مى ايستد و با اين روش ، خويشتن را با وقايع تطبيق مى دهد و از شر حوادث مصون مى ماند، ولى كافر تيره عقل ، مانند درخت صنوبر، ندانسته و نا به جا در مقابل طوفان مقاومت مى كند و سرانجام بر اثر فشار ريشه كن مى شود.

«آدم سالم » كه قدرت نرمش و برگشت به حال عادى دارد، هر شكستى را تحمل مى كند. به پا مى خيزد و كوشش را از سر مى گيرد و چون چندين تير در تركش دارد، اگر راهى بسته شد، به راه ديگرى مى رود و هدف ديگرى انتخاب مى كند. در صورتى كه روح ناسالم ، جز يك هدف و يك راه در دنيا نمى بيند و اگر اشكالى در آن راه پيدا شد، در مى ماند و از اميد دست بر مى دارد.

هر چه انسانى بيشتر از قدرت نرمش برخوردار باشد، كمتر از شكست مى ترسد و ميدان موفقيت را بهتر قبضه مى كند و آن را جولانگاه آرزو و استعداد و همت خود قرار مى دهد و هر چه از اين قدرت محروم باشد، زودتر از عرصه مبارزه به در مى رود و خود را به درد ناكامى مى سپارد.»(١٨)

براى آن كه صفات ناشى از وراثت و تربيت به خوبى شناخته شده و از يكديگر متمايز گردند، براى آن كه نقش اين دو در ساختن شخصيت افراد و سازگارى با محيط واضح شود، لازم است پيرامون هر يك جداگانه بحث و گفت و گو نماييم .

صفات موروثى . فرزندان بشر، به طور طبيعى متفاوت آفريده شده اند و هر يك از آنها صفات مخصوصى را از پدران و مادران خود ارث برده اند. عقل ، هوش ، حافظه ، ذوق ، قريحه ، تناسب اندام ، زيبايى صورت ، آهنگ گرم ، قيافه جذاب و ساير صفات طبيعى افراد با يكديگر متفاوت است و هر يك از اين صفات ، در برخوردهاى اجتماعى و سازگارى با محيط، و خلاصه در ساختن شخصيت آدمى سهم مستقل و مؤ ثرى دارد.

«كودكى كه سطح هوشش پايين تر از همسالان يا همكلاسانش باشد، همواره خود را در ميان آنها بيگانه مى پندارد. در فعاليت هاى گوناگون نمى تواند با آنها هماهنگ باشد و به علت اختلاف ميلى كه با آنها دارد، از سازش با ايشان عاجز مى شود و در نتيجه خود را حقير مى داند و شخصيت او با احساس حقارت مشخص مى شود.»(٢٠)

«بر اثر داشتن ساختمان بدنى خاصى ، ممكن است دیگران به نحو مخصوصى با ما برخورد كنند و برخورد آنها در شخصيت ما مؤ ثر شود. مثلا ممكن است كسى كه ساختمان تن قوى و قد بلند دارد، از طرف ديگران مورد توجه قرار گيرد و به او تعرض كمتر شود و در نتيجه چنين شخصى داراى اعتماد به نفس و خوش خويى گردد. بر عكس ، كسى كه بدن ناقص يا فوق العاده نحيف دارد، چون مورد بى اعتنايى يا تعرض دیگران قرار مى گيرد، داراى شخصيتى متعرض يا تلخ شود. به عبارت ديگر، ممكن است ساختمان تن ما مستقيما در شخصيت ما مؤ ثر نباشد، لكن طرز برخورد مردم ديگر با ما ممكن است در ما تاءثير فراوان داشته باشد.»(٢٢)

رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله به فرزندان عبدالمطلب فرمود: شما نمى توانيد با ثروت و سرمايه هاى خود محيط وسيع پرمهرى را به وجود آوريد كه همه مردم را در بر گيرد و دلهاى آنان را به شما متوجه سازد. پس با روى بشاش و چهره گشاده با آنان برخورد نماييد و بدين وسيله محبتشان را جلب كنيد.

بعضى از افراد با روى گشاده و قيافه بشاش آفريده شده اند و اين حالت مطبوع ، كه يكى از صفات شخصيت در حسن سازگارى با محيط است ، در چهره آنان خوانده مى شود. اين گروه ، بدون زحمت خودسازى ، داراى رخساره گيرا و نافذند و خوشرويى و بشاشت با سرشتشان آميخته شده است . اينان در حال طبيعى نمى توانند عبوس و تلخ ‌رو باشند و قادر نيستند با سيماى نامطبوع و ملال آور در مقابل دیگران ظاهر شوند. به عبارت كوتاه تر، گشاده رويى و بشاشت ، كه از صفات شخصيت و يكى از عوامل نفوذ اجتماعى است ، خود به خود در آنها وجود دارد.

بر عكس ، كسانى كه با چهره عادى و غير بشاش و يا تلخ و نامطبوع آفريده شده اند، بايد براى نيل به گشاده رويى و بشاشت مجاهده كنند و از راه تمرين و ممارست ، اين صفت پسنديده را در سيماى خود به وجود آورند تا در برخوردهاى اجتماعى و سازگارى با محيط، كامياب و موفق گردند.

واضح است كه بشاشت رخسار يا گرمى گفتار و خلاصه هر يك از خلقيات پسنديده شخصيت ، اگر فطرى و طبيعى باشد، زودتر به نتيجه مى رسد و صاحبش آسان تر به احراز شخصيت و سازش با محيط اجتماعى خود موفق مى گردد، ولى اين قبيل صفات ، فاقد ارزش تربيتى است و دارنده آن استحقاق پاداش اخلاقى ندارد، زيرا در راه به دست آوردن آن زحمتى نكشيده و مجاهده اى نكرده است .

عن اسحق بن عمار، عن ابى عبدالله عليه‌السلام قال : ان الخلق منيحة يمنحها الله عزوجل خلخه ، فمنه سجية و منه نية . فقلت فاءيتهما افضل ؟ فقال صاحب السجية و هو مجبول لا يستطيع غيره و صاحب النية يصبر على الطاعة تصبرا فهو افضلهما.

 پسرانى كه داراى بدن متناسب هستند، معمولا شخصيت متعادل دارند. بر عكس پسرانى كه از لحاظ بدنى ناقص مى باشند، براى جبران اين نقص ، به بعض رفتارهاى ناپسنديده متوسل مى شوند كه آنها را از سازگارى درست باز مى دارد و اين از دست دادن پذيرش اجتماعى ، تاءثير نامطلوبى در رشد و تكامل شخصيت او دارد.»(٢٥)

بدون ترديد، مربيان لايق و دلسوز در احياى شخصيت و تقويت اراده اين قبيل افراد، نقش مؤ ثرى دارند و مى توانند با سخنان حكيمانه و نافذ خود، شكست هاى روحى و تاءلمات درونى آنان را جبران نمايند و با دلگرمى و اميدوارى ، براى سازش هاى اجتماعى مجهزشان سازند.

يونس بن عمار از صحابه امام صادق عليه‌السلام بود. زمانى دچار بيمارى برص شد و لكه هاى سفيدى در صورتش آشكار گرديد. اين عارضه باعث ملال و آزردگى خاطرش گرديد، به علاوه ، ارزش شخصيت اجتماعى وى را تنزل داد. كسانى درباره اش مى گفتند اگر دين حق به او نيازى مى داشت و وجودش منشاء اثرى مى بود، به چنين بليه اى دچار نمى شد. ناچار به محضر مربى بشر، امام صادق عليه‌السلام ، شرفياب شد و گفته هاى ملال آور مردم را شرح داد.

فقال عليه‌السلام : لقد كان مؤ من ال فرعون مكنع الاصابع فكان يقول هكذا و يمد يديه و يقول يا قوم اتبعوا المرسلين .(٢٧)

«كسى كه هوش برتر دارد، در سازش هاى اجتماعى با مشكلات زياد و ناكامى ها مواجه خواهد شد و براى ارضاى اميالش ، به رفتارهاى ناپسنديده اى از قبيل رفتار منفى ، تعصب ، مغالطه ، گوشه گيرى ، غرور و خودپسندى و خود را از دیگران بى نياز داشتن دست مى زند.» (٢٩)

قال على عليه‌السلام : من زرع العدوان حصد الخسران .(٣١)

امام صادق عليه‌السلام فرموده است : كسى كه بذر دشمنى و عداوت در دل مردم بكارد، سرانجام كشته خود را درو خواهد كرد.

عقل و هوش سرشار ابن مقفع ، نه تنها در ساختن شخصيت و حسن سازگارى او با اجتماع مفيد واقع نشد، بلكه در وى اثر نامطلوبى گذارد و به علت خودپسندى و بلند پروازى دیگران را مورد تحقير و اهانت قرار داد و سرانجام در سنين جوانى با وضع سخت و .رنج آورى چراغ زندگى اش خاموش شد.

نتيجه آن كه خصايص موروثى هر جوانى ، در ساختن شخصيت و كيفيت سازش هاى اجتماعى وى اثر عميق دارد، و منشاء يك قسمت از صفات شخصيت اجتماعى جوانان ، وضع ساختمان طبيعى عقل و جسم آنان است . اگر آن صفات معتدل و در حدود طبيعى باشد، جوان به آسانى شخصيت خود را احراز مى كند و اگر صفات طبيعى اش بر اثر عيوب و نقايص ، دون حد عادى باشد يا بر اثر نبوغ و كمال ، فوق حد عادى باشد، جوان در اثبات شخصيت خود با مشكلات گوناگونى مواجه مى گردد.

عامل ديگرى كه در ساختن شخصيت جوانان و تنظيم برخوردهاى اجتماعى آنان اثر مستقيم دارد، محيط طبيعى و تربيتى مخصوصى است كه در آن پرورش يافته اند. آب و هوا، سرما و گرما و همچنين پدر و مادر، مدرسه و اجتماع ، فقر يا غناى خانوادگى ، سلامت يا بيمارى و خلاصه مجموعه عوامل طبيعى و اجتماعى محيط، منشاء تكوين يك قسمت از شخصيت جوانان است .

روش هاى خوب و بد و خلقيات پسنديده يا ناپسندى كه جوانان از دوران كودكى در دامن پدر و مادر، در كودكستان و دبستان ، در كوچه و بازار فرا گرفته اند و در ضميرشان مستقر و ثابت شده است ، قسمتى از صفات شخصيت آنان را تشكيل مى دهد.

«مردم شناسان ، به حق ، اهميت چهار چوب فرهنگى و اجتماعى را در تكوين شخصيت تاءكيد كرده اند. اين كه فردى اهل كدام ناحيه از كشور خويش است و در چه نوع خانواده اى بزرگ شده و پدر و مادر او، با او يا جدا مى زيسته اند و او به چه نوع مدرسه اى رفته و با كدام دسته اى از كودكان معاشر بوده و چه ديده و چه شنيده است ، همه در ساختمان شخصيت او تاءثير به سزا داشته اند. تاءثير عوامل اجتماعى در كودك از آغاز تولد شروع مى شود و اين تاءثير مادام كه زنده است ادامه مى يابد. مهم ترين عامل اجتماعى مؤ ثر در كودك ، ارتباطى است كه بين او و پدر و مادرش برقرار مى شود. اگر پدر و مادر كودك سختگير و كم مهر باشند، كودك اغلب درون گرا مى شود و از جهان واقعى به جهان خيالبافى پناه مى برد و در آن جا، آن چه را كه در زندگى عادى نيافته است ، جست و جو مى كند. از طرف ديگر ممكن است پدر و مادر، محبت بيش از حد به كودك ابراز دارند و او را وادارند كه پيوسته خودنمايى كند و بيش از آن چه واقعا هست ، برون گرا شود، و نيز ممكن است او را وادارند كه براى اخذ هر گونه تصميمى به آن ها اتكا نمايد و در نتيجه وى را وابسته به دیگران بار آورند. بعضى از پدران و مادران ممكن است در خانواده ايجاد كشمكش و اختلاف كنند. اين نوع عوامل همه در تكوين و تحول شخصيت كودك مؤ ثر است .»(٣٣)

امام باقر عليه‌السلام فرموده است : فرزندان بشر با صلاحیت اخلاقى پدران خود از خطر انحراف مصون مى مانند.

براى آن كه نقش محيط در تكوين شخصيت فرزندان تا اندازه اى واضح گردد و جوانان از چگونگى تاءثير خانواده و جامعه ، در ساختن صفات اجتماعى فرزندان آگاه شوند، به اختصار درباره بعضى از موارد توضيح داده مى شود.

١ - مملكت به منزله يك خانواده بزرگ ، و خانواده به منزله يك كشور كوچك است . خانواده از مجموع افراد كوچك و بزرگ به وجود مى آيد و مملكت نيز از مجموع خانواده هاى بزرگ و كوچك تشكيل مى شود و در واقع افراد، واحد خانواده ها و خانواده ها واحد اجتماع هستند.

طرز اداره مملكت و روش حكومت ها در محيط اجتماعى كشور، روى فكر پدران و مادران اثر مى گذارد و شخصيت معنوى آنان به همان كيفيت پى ريزى مى شود. والدين نيز خانواده را با طرز تفكر خود اداره مى كنند و شخصيت فرزندان را به تناسب افكار خويش ‍ مى سازند و در واقع اطفال تحت تاءثير محيط خانواده و اجتماع اند و به همان كيفيت بار مى آيند.

مونتسكيو مى گويد:

«قوانين تربيت اولين قوانينى هستند كه بر ما حكمفرمايى مى كنند و از آن جايى كه اين قوانين ما را براى ملت بودن حاضر مى كنند، هر خانواده به خصوص بايد مطابق نقشه خانواده بزرگى كه شامل همه خانواده هاست و نامش جامعه است ، اداره شود.

اگر ملت به طور كلى داراى اصولى باشد، خانواده ها هم داراى همان اصول خواهند بود. بنابراين قوانين تربيت به اعتبار حكومت ها مختلف است .

در حكومت هاى مشروطه مبنى بر شرافت و در جمهوريت بر اساس تقوا و در حكومت استبدادى بر اصول ترس و اطاعت استوار خواهد بود.» (٣٥)

گرچه محيط محدود خانواده و محيط وسيع اجتماع ، هر دو در ايجاد صفات اجتماعى و ساختن شخصيت آدمى مؤ ثرند، ولى تاءثير محيط اجتماعى و كيفيت حكومت زمامداران در تكوين شخصيت و طرز سازش افراد با اجتماع به مراتب بيش از محيط محدود خانواده و تاءثير پدران و مادران است .قال على عليه‌السلام : الناس بامرائهم اشبه منهم بآبائهم .(٣٧)

از حضرت موسى بن جعفر عليه‌السلام روايت شده است كه فرمود: خوشبخت ، انسان با ايمانى است كه براى گذران زندگى درآمد كافى داشته باشد.

«وضع مالى و اجتماعى خانواده نيز به طور مستقيم يا غير مستقيم در رشد و تكامل شخصيت كودك مؤ ثر است . كودكى كه تمام وسايل زندگى و ارضاى اميالش فراهم است ، در سازش هاى اجتماعى كمتر دچار اشكال مى شود و در نتيجه رشد شخصيت خوبى خواهد داشت ، ولى كودكى كه از اين نعمت محروم است ، همواره خود را حقير و ناقص ‍ مى پندارد.»(٣٩)

على عليه‌السلام فرموده است : فقر و تهى دستى ، انسان باهوش را در بيان دليل خود لال مى كند و انسان كم بضاعت در شهر خود تنها و غريب است .

و عنه عليه‌السلام : ان الفقر منقصة للدين ، مدهشة للعقل ، داعيه للمقت .(٤١)

«سازمان همكارى ملى دانشجويان در جزوه مستدلى اعلام كرده است كه از صد هزار دانشجو، هزار نفر مبتلا به بيمارى روحى هستند. كوى دانشگاه و رستوران هاى دانشجويى يك نوع زندان سربسته است . اينان هميشه حالت نيمه وابستگى اقتصادى دارند. يعنى هميشه به انتظار پول پدران و مادران و چك هاى خانوادگى هستند تا پول جيبشان تاءمين شود و به همين دليل ، با آن كه فرهنگ كافى دارند، نيروى دماغيشان به اندازه جوانان همسن و سالى كه شخصا پول توى جيب در مى آورند، رشد نمى كند. در نظر جوانان روزگار ما، پول مظهر استقلال است .»(٤٣)

آدمى به سركشى و طغيان مى گرايد وقتى خود را غنى و بى نياز مى بيند.

قال على عليه‌السلام : المال مادة الشهوات .

٣ - عامل ديگرى كه در ساختن شخصيت فرزندان اثر بسيار عميق دارد، خوى و خلق والدين و مربيان و افراد اجتماع است . خشونت يا ملايمت ، تندخويى يا مهربانى ، حسن معاشرت يا سوء برخورد، شجاعت يا جبن ، سخاوت يا بخل ، تواضع يا تكبر، عزت نفس يا تملق و خلاصه كليه صفات اخلاقى پدران و مادران در ضمير فرزندان نفوذ مى كند و در ساختن شخصيت و طرز سازگارى آنان با محيط اجتماعى مؤ ثر است . همچنين ، روش هاى اخلاقى مدير و ناظم و معلم و شاگردان در محيط مدرسه و نيز گفتار و رفتار زن و مرد، پير و جوان و كليه طبقات مردم در اجتماع ، روى صفات اخلاقى دانش آموزان و تكوين شخصيت آنان اثر دارد و خلاصه ، محيط، به معناى وسيع خود، كه شامل خانه و مدرسه و اجتماع است ، منشاء تكوين يك قسمت مهم از شخصيت آدمى است و بسيارى از كامروايى ها و ناكامى ها، پيروزى و شكست هاى مردم در سازش هاى اجتماعى ، از صفات اكتسابى محيط خانوادگى و تربيتى و اجتماعى آنان سرچشمه مى گيرد.

كسانى كه در پرتو تربيت هاى صحيح والدين و مربيان داناى خود، با ايمان و درستكار، متواضع و مهربان ، گشاده رو و خوش برخورد و خلاصه با سجاياى اخلاقى پرورش يافته و با صفات پسنديده بار آمده اند، داراى شخصيت شايسته اجتماعى هستند. اينان در بين مردم همواره محبوب و مورد احترام اند و در سازش هاى اجتماعى و برخوردهاى عمومى غالبا موفق و كامروا خواهند بود.

(إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَـٰنُ وُدًّا).(٤٦)

امام باقر عليه‌السلام فرموده است : بشاشت و گشاده رويى در برخوردهاى اجتماعى ، مايه جلب محبت مردم و قرب به خداوند است .

قال الصادق عليه‌السلام : التواضع اصل كل شرف نفيس و مرتبة رفيعة .(٤٨)

على عليه‌السلام فرموده : كسى كه در آميزش با مردم از در الفت و محبت وارد شود، مردم دوستدار وى خواهند بود.

عن ابى عبدالله عليه‌السلام : من كان رفيقا فى امره نال ما يريد من الناس .(٥٠)

آنان كه بدكارى را پيشه خود ساخته اند، همانند اعمال نارواى خود، به بدى مجازات مى شوند و پيوسته با خوارى و رسوايى ، هم آغوش خواهند بود.

عن ابى جعفر عليه‌السلام : عبوس الوجه و سوء البشر مكسبة للمقت و بعد من الله .(٥٢)

على عليه‌السلام فرموده : كسى كه از خود راضى و خويشتن پسند باشد، غضب كننده به وى بسيار خواهد بود.

عن على عليه‌السلام : من غلب عليه الحرص عظمت ذلته .(٥٤)

# شخصيت اجتماعى و صفات اخلاقى

شخصيت اجتماعى و صفات اخلاقى فرزندان بشر، مانند عضلات و اعضاى داخلى بدن آنها، از روزهاى اول ولادت پيوسته در مسير رشد و تكامل است . هر يك از عوامل طبيعى و شرايط تربيتى ، به نوبه خود، سهمى در پرورش صفات اخلاقى و رشد شخصيت كودكان دارد و تدريجا خلق و خوى آنان را براى آميزش هاى اجتماعى و سازش با محيط پى ريزى مى كند.

وظيفه والدين و مربيان است كه همواره ناظر كودكان باشند و آنان را با صفات پسنديده و شخصيت شايسته پرورش دهند. همچنين وظيفه جوانان و بزرگسالان كه خود شخصا مراقب خلق و خوى خويش باشند و هرگاه به صفت ناپسندى آلوده شدند، فورا آن را اصلاح نمايند.

يقين بدانيد كه شخصيت شما از روز تولد در حال رشد و پرورش بوده و پيوسته در اين حال خواهد بود. بنابراين ممكن است آن را در راه راست و به نفع سعادت خود واداريد، به شرط آن كه با خود راستگو و صديق باشيد، يعنى نقايص و شكست هاى خود را بى خجالت و پرده پوشى رو به رو بگذاريد و هيچ يك را ناديده نگيريد، زيرا عيب و نقص وقتى مايه شرمندگى است كه در صدد اصلاح آن نباشيم و نامرادى وقتى موجب ملال مى شود كه آن را درس عبرت قرار ندهيم . اى بسا شكست و ناكامى كه مايه فتح و سعادت گشته و چه بسا عيب و نقص كه به نيروى همت ، شخص را به اوج كمال رسانيده است .» (٥٦)

زندگى روانى شيرخواران در نظر دانشمندان بسيار پيچيده و مبهم است و درباره آن عقايد مختلفى ابراز شده و مى شود. بعضى از روانشناسان عقيده دارند كه نوزادان داراى شخصيت معنوى و روانى نيستند و تنها در ماه هاى اول ولادت يك سلسله اعمال انعكاسى از خود نشان مى دهند و آغاز شخصيتشان از زمانى است كه خود را در ميان افراد ديگر احساس مى كنند و خصوصيات اخلاقى و روانى خويش را بروز مى دهند. بعضى عقيده دارند كه نوزادان از همان اوان ولادت داراى شخصيت معنوى پنهانى هستند كه بر اثر نداشتن وسايل لازم نمى توانند آن را ابراز نمايند.

«يكى از نكات اساسى كه روان پزشكى جديد را از روان پزشكى دوره هاى پيشين جدا و مشخص مى نمايد، پى بردن به وجود يك شخصيت واقعى مستور و مخفى است كه تظاهر خارجى نداشته و در شيرخواران و اطفال كوچك ، حتى در مواردى كه شعور روشن ظاهرا فعاليتى ندارد خودنمايى مى كند. اين موضوع توجه ما را به راز شخصيت باطنى ، كه به وسيله باروك ، در كتاب روان پزشكى اخلاقى ، تجربى ، فردى و اجتماعى عنوان شده ، جلب مى كند. باروك اين شخصيت را به طريق زير تعريف كرده است :

وقتى يك بيمار روانى را در نظر بگيريم و واكنش هاى او را مورد مطالعه قرار دهيم ، بعد از مدتى متوجه مى شويم كه وراى حركاتى غير طبيعى و وضع عجيب و غريب او، يك انسان واقعى كه حس مى كند، رنج مى كشد، قضاوت مى كند و مثل افراد سالم عكس العمل نشان مى دهد، وجود دارد. منتهى اين اعمال او مخفى و مستور بوده و به طور غير مستقيم و اسرارآميز تجلى مى نمايد. منشاء اين تظاهرات ، همان است كه باروك از آن تحت عنوان شخصيت عميق و نهانى نام مى برد.

در نوزادان كه از بيشتر جهات ، مخصوصا از نقطه نظر فيزيولوژيك ، شباهت زيادى به مجانين دارند، با وجود نبودن تكلم و تظاهرات مشخص ، واكنش هايى كه مبين اعمال و عكس العمل هاى دفاعى و اميال و كشمكش هاى هيجانى هستند، وجود شخصيتى را كه هنوز توسعه نداشته و فاقد وسايل كافى براى خودنمايى است ، به ثبوت مى رساند. وسايل لازم جهت بروز شخصيت در مجانين بر اثر بيمارى دچار وقفه گرديده ، ولى در شيرخواران هنوز رشد و توسعه كافى پيدا نكرده است .»(٥٨)

در خلال دوره دوم كودكى ، شرايط زندگى طفل تدريجا دگرگون مى گردد و با اوضاع و احوال تازه اى مواجه مى شود. در اين دوره است كه كودك بر اثر رشد قواى مادى و معنوى ، درك و فهمش قوى تر و احساسات و عواطفش بيدارتر مى شود، اندامش پيوسته نيرومندتر مى گردد و شعاع فعاليتش گسترش مى يابد، به شخصيت خود اطمينان بيشترى پيدا مى كند و بر اعتماد به نفس و استقلالش ‍ افزوده مى شود.

در اين دوره است كه كودك از محيط خانواده قدم بيرون مى گذارد و راه كودكستان و سپس دبستان را در پيش مى گيرد. چهره هاى تازه اى مى بيند و با اشخاص ناشناسى آشنا مى شود. محيط كودكستان و دبستان ، خلق و خوى كودكان ، رفتار و گفتار مربيان و آموزگاران و خلاصه تمام آن چه را كه مى بيند و مى شنود، در روانش اثر مى گذارد و باعث رشد صحيح يا ناصحيح شخصيتش ‍ مى گردد.

در اين دوره است كه روش هاى منصفانه و محبت هاى به موقع والدين و تشويق هاى به جاى مربيان ، باعث شكفته شدن استعدادهاى درونى كودك و رشد صحيح شخصيت وى مى شود و بر عكس ، بى مهرى يا محبت نابه جا، تشويق يا توبيخ بى مورد و همچنين زورگويى و رفتار ظالمانه والدين و مربى ، باعث سركوب شدن استعدادهاى درونى و پديد آمدن عقده هاى روانى و مايه شكست شخصيت وى مى گردد.

در اين دوره ، كودك نسبت به اعمال نيك و بد اطرافيان خود حساسيت خاصى دارد و عكس العمل هاى مختلفى از خود نشان مى دهد. بدون ترديد، رفتار ظالمانه يا منصفانه دیگران و همچنين اهانت يا تكريم آنان نسبت به كودك ، در تكوين خلق و خوى وى و در كيفيت رشد شخصيتش اثرى بس عميق دارد. با سپرى شدن دوره دوم كودكى ، ايام سراسر بحران بلوغ فرا مى رسد. كودك از آغاز دوازده سالگى تا پايان پانزده سالگى ، دوره سوم كودكى ، يعنى ايام نوجوانى را مى گذراند. اثر اين دوره طوفانى در تغيير اساسى خلق و خوى كودك و رشد شخصيت او به مراتب مهم تر از دوره اول و دوم است .

به عبارت ديگر، شخصيت اطفال ، گرچه از ايام شيرخوارگى تا پايان دوره دوم ، يعنى سنين قبل از بلوغ ، همواره در مسير رشد و ترقى بوده و هر روز يك قدم پيشتر رفته است ، ولى با فرا رسيدن دوره سوم كودكى و تاءثير عوامل بلوغ ، تحولات عميقى در جسم و جان كودكان پديدار مى شود. خلق و خوى آنان با سرعت و شدت دگرگون مى گردد و شخصيتشان به طور انقلابى و با وضع تازه ترى رشد مى كند و خلاصه كيفيت رشد شخصيت نوجوانان در دوران بلوغ ، قابل مقايسه با دوره هاى اول و دوم كودكى نيست .

«در پايان دومين دوره كودكى ، جسمى و روان متحمل انقلاب عميق تازه اى مى گردد كه منجر به تشكيل شخصيت بالغ مى شود و اين مرحله را دوران بلوغ مى نامند.

اين دوره با تغييرات كلى در تمامى ارگانيسم همراه است و مخصوصا فعاليت غددى در اين مرحله قابل توجه است كه بالنتيجه رشد اندام هاى تناسلى ، بزرگ شدن پستان ها، بروز نشانه و شاخص هاى جنسى ثانوى ، قد كشيدن و غيره از آن ناشى مى شود و به اين ترتيب تغييرات مهم و زيادى در تمام ارگانيسم به وجود مى آيد.

از نقطه نظر عصبى ، اين تحولات ، بيش از همه در حوزه اعمال روانى به وقوع مى پيوندد و تغييرات روحى بلوغ بى اندازه پيچيده و مبهم است .»(٦٠)

فعل و انفعال هاى بلوغ ، منشاء بزرگ ترين تحول طبيعى در جسم و جان نوجوان است . پديده بلوغ مزاج نوبالغان را آشفته و طوفانى مى كند و بر اثر آن تمايلاتى گوناگون و متضاد و خواهش هايى حاد و ناپايدار در نهادشان شكفته مى شود. هر تمايلى آنان را به تصميمى وامى دارد و به راهى سوق مى دهد. طولى نمى كشد كه تغيير عقيده مى دهند و از مسيرى كه رفته اند برمى گردند، ولى همين تصميم ها و تغيير عقيده ها، پيشروى ها و عقب نشينى ها، قدرت سنجش و تشخيص نوجوانان را تقويت مى كند. به فكرشان نيرو مى بخشد و بيش از پيش موجبات رشد شخصيتشان را فراهم مى آورد.

«دوران سوم كودكى دوره اى است كه در آن تكامل اخلاق با آرامش و بدون درخشش انجام مى گيرد و فرد به تدريج خود را با محيط تطبيق مى دهد. دوران بلوغ ، سال هاى هيجان و آشفتگى هستند كه در آن تطبيق با محيط ناپايدار و مشكل مى باشد.

شخصيت در اين دوره ابتدا متغير است و از صور چندى تشكيل يافته است كه ظاهرا با شخص مورد گفت و گو و اوضاع اطراف وى متباين و متناقض به نظر مى آيند، اما بالاخره همين متفاوت ساختمان آن را تكميل مى نمايند.

هرگاه خيال كنيم كه اين تلاش هاى تشكيل شخصيت ، مانند ترديدهاى اوليه پيدايش غريزه جنسى ، بى اهميت و بدون فردا مى باشند، دچار خبط و اشتباه شده ايم . بالعكس ، اين ها علامت روشن تمايل شخصيت به سوى يك جهت و امتداد اساسى مى باشند.»(٦٢)

تكوين اخلاق و صفات شخصيت نوبالغان و جوانان با طرز تفكر و درجه علاقه آنان نسبت به ارزش اشياء، ارتباط مستقيم دارد و خوى و خلقشان متناسب با همان ارزشها ساخته مى شود. به عبارت ديگر، جوانان اخلاق و صفات خود را با چيزهايى كه در نظرشان ارزنده و مورد توجه است ، تطبيق مى دهند و شخصيت خويش را با آن ها هماهنگ مى سازند. بديهى است هر چيزى كه در فكر جوان ارزنده تر باشد، اثر آن در پى ريزى اخلاق و رشد شخصيتش بيشتر خواهد بود.

جوانى كه علم و دين را بهترين و بزرگترين ارزش زندگى مى داند، افكار و اخلاق خود را بر طبق آن دو تنظيم مى كند. از پى علم و دين مى رود و به صفاتى كه متناسب با تحصيل دانش و فرا گرفتن دين است ، متصف مى گردد. آن كس كه ثروت و مال يا تجمل و خودآرايى و يا ورزش و اعمال قهرمانى را عالى ترين ارزش زندگى مى داند، در راه نيل به آنها قدم برمى دارد و صفات اخلاقى خود را متناسب با هدف هاى خويش مى سازد.

خداوند در قرآن شريف ارزش هاى زندگى را به كلمه زينت تعبير فرموده و صريحا خاطرنشان كرده است كه زينت هاى زمين را وسيله آزمايش و امتحان مردم قرار داديم تا افراد نيكوكار و صحيح العمل شناخته شوند.

(إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لَّهَا لِنَبْلُوَهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا).(٦٤)

«در نتيجه نداى ارزشهاى زندگى ، وضع آنها نسبت به شخصيت معين مى شود و اين ارزش ها در داخل وجود، دستگاه منظمى توليد مى نمايد. به اين ترتيب ، به مفهوم اخلاقى شخص ، كه شخصيت اجتماعى ، بيان خارجى آن مى باشد، و در عين حال تابع يك حقيقت بالاترى است ، پى مى بريم .» عن ابى عبدالله عليه‌السلام انه قال : من استوى يوماه فهو مغبون و من كان آخر يوميه خيرهما فهو مغبوط و من كان آخر يوميه شرهما فهو ملعون و من لم ير الزيادة فى نفسه فهو الى النقصان و من كان الى النقصان فالموت خير له من الحيااء(٦٧)

امام جواد از جدش على عليهما‌السلام حديث كرده كه فرموده است : معيار ارزش هر انسانى آن چيزى است كه وى را نيكو مى كند و به او حسن و جمال اجتماعى مى بخشد.

جوانان موظف اند با كمك تعاليم الهى و مربيان لايق ، ارزش هاى واقعى و ثمربخش زندگى را به درستى تشخيص دهند و در انتخاب آن ها كمال دقت را معمول دارند و بهترين ايام عمر را در راهى صرف كنند كه سرانجام به آنان عز اجتماعى و سعادت انسانى عايد سازد.

بعضى از جوانان به گناه و ناپاكى دل مى بندند و پاره اى از كارهاى مضر و خطرناك را از اعمال ارزنده زندگى مى پندارند، عمر شريف را در راه آن ها تباه مى نمايند و به نكبت هاى آن آلوده مى گردند. پس از آن كه فرصت گران بهاى جوانى و سرمايه عمر عزيز از دستشان رفت ، به خطاى خويش پى مى برند و از كرده هاى خود پشيمان مى شوند، ولى آن موقع خيلى دير شده و ندامت سودى نخواهد داشت .

عن ابى جعفر عليه‌السلام قال : ما من نكبة يصيب العبد الا بذنب .(٦٩)

على عليه‌السلام فرموده است : كسى كه خويشتن را به كارهاى غير ضرورى سرگرم كند، با اين عمل ، كارهاى ضرورى خود را ضايع و تباه نموده است .

سوم . حدود ارزشهاى اخلاقى : نكته ديگرى كه در رشد صحيح شخصيت جوانان اهميت بسيار دارد، شناختن اخلاق حميده و تميز آن از صفات ناپسند است . مشكلى كه در اين راه وجود دارد اين است كه بعضى از خلقيات پسنديده و ناپسند به قدرى با هم مشابه اند و در مجاورت يكديگر قرار دارند كه با مختصر غفلت ممكن است خلق خوب آدمى به خلق بد مبدل گردد. مثلا عزت نفس ، كه از صفات عاليه شخصيت است ، اگر از حدش تجاوز نمايد، تكبر مذموم خواهد شد و همچنين تواضع ، كه از خلقيات حميده است ، اگر از اندازه اش بگذرد، به تملق مذموم مبدل مى شود.

قال ابو محمد العسكرى عليه‌السلام : ان للسخاء مقدارا فان زاد عليه فهو سرف و للحزم مقدارا فان زاد عليه فهو جبن و للاقتصاد مقدارا فان زاد عليه فهو بخل و للشجاعة مقدارا فان زاد عليه فهو تهور.(٧١)

در آيين مقدس اسلام توانايى و قدرت افراد و همچنين رغبت و نشاط آنان در اداى وظايف عبادى و انجام برنامه هاى تربيتى مورد كمال توجه قرار گرفته است . اين مطلب ضمن آيات و روايات متعددى صريحا خاطرنشان شده است .

(لَا يُكَلِّفُ اللَّـهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا).(٧٣)

خداوند عالم در انجام مقررات دينى شما را در مضيقه و تنگنا قرار نداده است .

عن ابى عبدالله عليه‌السلام قال : لا تكرهوا الى انفسكم العبادة .(٧٥)

رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله فرموده : از همه مردم برتر و بهتر در پرستش الهى كسى است كه با عبادت خدا عشق ورزى كند، معانقه نمايد، بندگى پروردگار را در دل دوست بدارد و با بدن انجام دهد.

نيمى از پيروزى و موفقيت جوانان در رشد شخصيت و نيل به سعادت ، به عهده مربيان لايق و مربوط به برنامه جامع و متناسبى است كه براى آنها تنظيم مى كنند و نيم ديگر به عهده خود جوانان و مربوط به طرز عمل آنان در اجراى آن برنامه است .

وظيفه جوانان اين است كه در راه رسيدن به ارزش هاى زندگى و تاءمين خوشبختى هاى مادى و معنوى ، از فرصت جوانى استفاده نمايند و نيروى خود را با اندازه گيرى صحيح ، در انجام وظايف مقرره ، طبق برنامه تنظيم شده به كار اندازند و موجبات تعالى و رشد شخصيت خويش را از هر جهت فراهم آورند.

جوانان بايد همواره به اين نكته متوجه باشند كه از نظر دينى و علمى ، هر نوع افراط و زياده روى يا تفريط و مسامحه كارى ، به سعادت و خوشبختى آنان ضرر مى زند و از پيروزى و نيل به كمال لايقشان باز مى دارد.

براى جوانان محصل ، همان طور كه سستى و تنبلى در انجام وظايف درسى مذموم و ناپسند است ، زياده روى در كار و فرسوده كردن جسم و جان نيز مضر و زيان بخش است . براى جوان كاسب و كارگر، همان طور كه مسامحه و كوتاهى كردن در انجام كارهاى محوله مايه عقب افتادگى و محروميت است ، زياده روى و حرص و طمع نيز مذموم و ناپسند است .

خلاصه ، جوانان در راه نيل به ارزش هاى مشروع زندگى بايد مراعات اعتدال و اندازه گيرى را بنمايند و از افراط يا تفريط بپرهيزند. عبادت به اندازه ، كار به اندازه ، استراحت به اندازه ، ورزش به اندازه و بالاخره همه چيز را با اندازه گيرى صحيح انجام دهند.

اولياى گرامى اسلام ، در برنامه هاى تربيت خود، به اين نكته عنايت كامل داشته و پيروان خويش را در اداى تمام وظايف علمى ، عملى ، عبادى ، اقتصادى ، مادى و معنوى ، از زياده روى و افراط و همچنين از مسامحه كارى و تفريط بر حذر داشته اند. در اين باره آيات و روايات بسيارى رسيده و تنها به ذكر دو روايت قناعت مى شود.

عن ابى جعفر عليه‌السلام قال قال رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله : ان هذا الدين متين فاوغلوا فيه برفق .(٧٧)

قال على عليه‌السلام : التوانى مفتاح البؤ س .(٧٩)

خوددوستى شديد، كه با فرارسيدن دوران بلوغ در نهاد نسل جوان بيدار مى شود، يكى از سرمايه هاى پر ارزش انسان است . اين خواهش طبيعى نقش مؤ ثرى در پيشرفت هاى اجتماعى و تكوين خلق و خوى و رشد شخصيت جوانان دارد.

خوددوستى ، كه از تمايلات طبيعى بشر است ، يكى از ضرورى ترين عوامل زندگى و يكى از اركان اساسى سعادت مادى و معنوى انسان است . آدمى با خوددوستى ، ملايمات زندگى را به خود جلب مى كند و از منافرات آن دورى مى جويد. خوددوستى باعث حفظ حيات و سلامت و مايه بقاى فرد و اجتماع است .

خوددوستى اگر به اندازه باشد و به درستى رهبرى شود و در مجارى صحيح به كار افتد، منشاء بزرگ ترين پيروزى ها و موفقيت هاست . اين تمايل مى تواند جوانان را به فرا گرفتن علم و دانش و فضل و كمال وادار كند و آنان را محبوب جامعه سازد. اين تمايل مى تواند جوانان را به صفات عاليه انسانى متصف سازد و سيماى اجتماعى آنان را با حسن اخلاقى بيارايد. خوددوستى ، محصل را به تحصيل ، بازرگان را به تجارت ، كارگر را به كار و كشاورز را به زراعت وامى دارد.

خلاصه ، خودشناسى صحيح و خوددوستى به اندازه است كه جوانان را در راه هاى صعب العبور و پرپيچ و خم زندگى با نيرومندى و عشق و اميد به پيش مى راند و سرانجام آنان را به اوج عزت و عظمت مى رساند.

«هر كس بايد به قدر و اهميت خويش پى ببرد و وجود خود را چنان كه هست بپذيرد و محترم بشمارد، نه اين كه براى خود لياقت و كمال و برترى و مزاياى خاصى قائل باشد، بلكه خود را در جامعه عضوى مفيد سازد و براى انجام دادن وظايف زندگى آماده نمايد.

كسى كه اعتماد به نفس دارد و به وجود خود احترام مى گذارد، از خودخواهى و نخوت برى است و به جاى آن كه وقت گران بها را به فكر نقايص زندگى خويش بگذراند يا به خودستايى و تحقير دیگران و بدگويى از غايبين و تمناى مدح و تعريف و تقاضاى مزد و توجه بيشتر بپردازد، به كارهاى مفيد صرف مى كند و اين حالت در خوشبختى و رشد شخصيت و سلامت روح اهميت بسيار دارد.»(٨١)

على عليه‌السلام فرموده : خود پسندى مانع افزايش كمال معنوى و سد راه رشد انسانى است .

عن الصادق عليه‌السلام : من اعجب بنفسه و فعله فقد ضل عن منهج الرشد و ادعى ما ليس ‍ له .(٨٣)

اميرالمؤ منين عليه‌السلام فرموده است : از خود پسندى و خويشتن دوستى مفرط پرهيز كن كه با اين صفت ، نقايص خود را آشكار مى كنى و دشمنى ها را ظاهر مى سازى .

«علماى اخلاق حالت خودپرستى مفرط را يك نوع انحرافى مى دانند كه مى تواند توسعه اخلاقى را بى حاصل سازد و هر گاه پايدار بماند و به طول انجامد، صورت يك مرض روحى پيدا مى كند. اين حالت با يك نوع احساس غرور تواءم است كه در نتيجه افراط در تصور ارزش شخصى ايجاد مى شود. اين تكبر و غرور، به خصوص نزد طبايع تودار، بسيار ديده مى شود.

صفت خودپرستى در تماس با دیگران يك نوع احساس غبطه و هم چشمى شديد، مخصوصا در امور ورزشى توليد مى نمايد و شخص علاقه پيدا مى كند كه در هر مسابقه اى از حدود خود و دیگران تجاوز نمايد. عقايد شخصى توسعه و نمو مى يابد و مخصوصا در نزد دختركان توليد يك نوع نخوت مخصوص مى نمايد كه منجر به ظاهر سازى و خودنمايى مفرط مى گردد. اين موضوع نشان مى دهد كه چقدر جوانان ، براى شهرت خود نزد دیگران و تمجيد از ايشان نزد مردم ، ارزش ‍ قائل اند.»(٨٥)

جوانان اگر بخواهند از تمايل خود دوستى ، كه يكى از بزرگترين ارزش هاى زندگى است ، به اندازه استفاده نمايند و به شايستگى موجبات رشد شخصيت خود را فراهم آورند، بايد از آغاز دوران بلوغ ، خود را در اختيار تعاليم الهى و برنامه هاى علمى و دينى آن قرار دهند. قدم به قدم وظايف ايمانى و اخلاقى خويش را بياموزند و با علاقه مندى به كار بندند، بايد از اول ، با كمك مربيان لايق و شايسته و دلسوز، احساسات افراطى و عواطف تند خود را تعديل نمايند و به خلقيات پسنديده متخلق گردند.

جوانانى كه از برنامه هاى دينى و علمى بى نصيب مانده اند و جوانانى كه مربى لايق نداشته يا داشته ، ولى به دستورشان عملا بى اعتنا بوده اند، همواره در معرض انحراف هاى اخلاقى و بيمارى هاى روانى قرار دارند و احساسات پر شور و حساب نشده جوانى ، آنان را به پرتگاه هاى سقوط و تباهى سوق مى دهد. يكى از آن پرتگاه ها، كه مايه بسيارى از بدبختى ها و تيره روزى هاست ، خود دوستى مفرط يعنى خودپرستى است .

خودپرستى جوانان را كور و كر مى كند و از درك حقيقت عاجزشان مى سازد. جوانان خودپرست همواره به خويشتن متوجه اند و جز خود كسى را نمى بينند. خودپرستان متوقع اند كه مردم از تشخيص غلط آنان پيروى كنند و مثل خودشان آن ها را بزرگ بشناسند و بزرگ ترين احترام را درباره آنان معمول دارند. اينان ، براى آن كه شخصيت كاذبشان در هم شكسته نشود و ارزش موهوم خود را همواره محفوظ نگاهدارند و براى آن كه خود را از هر جهت شايسته و نيرومند معرفى كنند و هرگز در مقابل رقباى خويش اظهار ضعف و ناتوانى ننمايند، گاهى بر خلاف ميل باطنى و عقيده قلبى خود به كارهاى ناروا و احمقانه اى دست مى زنند و احيانا گناهان بزرگى مرتكب مى شوند و به جاى احراز شخصيت بهتر و كسب آبرو و حيثيت بيشتر، ارزش موجود و آبروى به دست آمده را نيز از كف مى دهند.

«شاختر مى گويد: جوانى را مى شناختم كه از قمار نفرت داشت ، ولى براى آن كه در جمع رفقا مورد تحقير و تمسخر نباشد و از دیگران در جوانى و بى باكى عقب نماند و رفقا را از دست ندهد، در مجلسشان حاضر مى شد و شايد بى باكانه تر از همه بازى مى كرد.

اين نوع پيروى از جمعيت و ترس از مخالفت و تنها ماندن و احيانا سرزنش شنيدن ، خواه در زندگى عادى يا اجتماعى ، دليل بر ناپختگى و سستى اخلاق است .»(٨٧)

نتيجه آن كه خود دوستى و عشق به خويشتن ، يكى از ارزش هاى زيبا و جالب در نظر جوانان است . اگر اين علاقه و رغبت در حد اعتدال باشد و به درستى رهبرى شود، نتايج سودمندى در رشد شخصيت جوان دارد و مى تواند سيماى اجتماعى او را با كمال و فضيلت بيارايد و اگر به افراط و زياده روى بگرايد و به صورت خودپرستى در آيد، نتايج شومى به بار مى آورد، جوان را منفور جامعه مى سازد و شخصيتش را در هم مى شكند و در بعضى از مواقع ممكن است منشاء مفاسد خطرناك و غيرقابل جبران گردد.

يكى ديگر از امورى كه در نظر جوانان بسيار ارزنده و زيبا جلوه مى كند و توجه آنان را از هر جهت به خود معطوف مى دارد، مسائل سياسى است . جوانان با كنجكاوى و دقت فراوان اخبار سياسى را در جرايد مى خوانند و به سخنان سياستمداران ، با علاقه و رغبت گوش مى دهند. درباره مطالب سياسى بسيار فكر مى كنند، آن ها را تجزيه و تحليل مى نمايند و پيرامون هر يك به بحث و انتقاد مى پردازند.

مسائل سياسى در نظر جوانان به قدرى مطبوع و دلپذير، ارزنده و مهم و محرك و پرهيجان است كه در بعضى از مواقع چنان اوقات و افكار آنان را در اختيار خود مى گيرد كه گويى كارهاى عادى و خانوادگى يا برنامه هاى درسى و تحصيلى و خلاصه ، وظايف ضرورى خود را به كلى فراموش كرده اند.

بدون ترديد تحليل مسائل سياسى جهان و دقت در گفتار و رفتار سياستمداران بشر و طرز تصميم آنان در موارد مختلف ، نقش ‍ مؤ ثرى در شكفتن عقل و پرورش فكر و توسعه هوش و رشد شخصيت جوانان دارد، به شرط آن كه در اين راه از حدود مصلحت و اعتدال تجاوز ننمايند، دچار افكار حساب نشده و احساسات افراطى نشوند، سرمايه پر ارج جوانى خود را به رايگان از كف ندهند و از تحصيلات علمى و فعاليت هاى اقتصادى و كارهاى مفيد و ثمر بخش باز نمانند.

جوانان ، عاشق اكتشاف اشياء و شناختن اشخاص هستند. جوانان مى خواهند به حقايق موجودات و وقايع پى ببرند و درباره آن ها اظهار علم و اطلاع كنند و نيز مايل اند مردم را بشناسند و با آنان مرتبط شوند و بدين وسيله ارزش شخصيت خود را بالا ببرند و خويشتن را براى زندگى وسيع و دامنه دار اجتماعى مجهز نمايند، ولى بر اثر نارسايى اطلاعات علمى و كمى تجربيات اجتماعى ، بسيار اتفاق مى افتد كه در هر دو مورد دچار خبط و خطا مى شوند و از درك حقيقت اشياء يا اشخاص عاجز مى مانند.

در مورد اكتشاف اشياء، جوانان به خود حق مى دهند كه در دقيق ترين مسائل علمى يا دينى يا سياسى مداخله كنند، صريحا نفى و اثبات نمايند و مانند يك فرد محقق و آزموده سخن بگويند و متوقع اند دیگران گفته آن ها را بپذيرد و نظرياتشان را تاءييد نمايند، با آن كه در مسائل يا هيچ اطلاع ندارند يا آن كه اطلاعاتشان بسيار محدود و سطحى است .

«در كلاس هاى بزرگ مدارس ما، افراط و ماليخولياى استدلال كاملا محسوس است . به خصوص محسوس است كه جوانان ابتدا به ميل خود، ماسك عدم اطمينان و عدم اطلاع به چهره خود مى زنند تا بعدها با طمطراق و فصاحت و بلاغت ، استدلالات خود را به طرف بنمايانند. عبارات جوانان كه از لحاظ استعمال لغات و انسجام مطالب خيلى غنى تر از عبارات اطفال است ، قابل بيان كردن افكار عميق مى باشند، اما در غالب موارد، اين عبارات جز يك لباس گل و گشاد چيزى نيستند. غالب اوقات در ابتداى امراز بوسوئه تقليد مى كنند و حال آن كه مطلب ، جز يك نثر عادى شوراى كشاورزى چيزى نيست .

علت اين است كه اينان در مدت كوتاهى لغات متعدد آموخته اند و فرصت كافى براى هضم و جذب و تعيين موارد استعمال واقعى اين لغات پيدا نكرده اند. خودشان خيال مى كنند كه فهميده اند، اما فهم آن ها غالبا ناقص و نصفه است .

آنان به ميل خود سخنان حكيمانه مى گويند و منظور از آن ميل و لذت ، دانستن يا پند دادن نيست ، بلكه مى خواهند بر همه ثابت شود كه حق با آن هاست ، حتى در نزد بعضى از آن ها يك نوع تعصب و جمود استدلالى مشاهده مى شود كه در حالات بعد تبديل به يك نوع مرض نظم و ترتيب فكرى مى گردد.»(٨٩)

على عليه‌السلام فرموده است : در نادانى مرد همين بس كه حد خود را نشناسد و از آن آگاه نباشد.

اين قبيل تندروى هاى ناسنجيده كه از افكار نارسا و احساسات افراطى دوران جوانى سرچشمه مى گيرد، ممكن است حوادث نامطلوبى به بار بياورد و احيانا سبب پيش آمدها و مصائب غير قابل جبرانى گردد.

در شناسايى اشخاص نيز جوانان مشكلاتى بر سر راه دارند. آنان مايل اند خود را و همچنين دیگران را به خوبى بشناسند و به ارزش ‍ واقعى خويشتن و ساير اشخاص پى ببرند، ولى در اين راه كمتر به مقصد مى رسند، زيرا جوانان ، به اقتضاى طبع جوانى ، اغلب تحت تاءثير كشش هاى عاطفى هستند و درباره خود و دیگران بيشتر بر اساس احساسات قضاوت مى كنند نه بر پايه تعقل و تفكر.

«نقش بلوغ در زندگى هر كس ، در ابتدا، اكتشاف موجودات است ، يعنى هم شخص خود و هم دیگران را و به اصطلاح آقاى بوبر، من و تو را بشناسد و در آنها از نظر سه حقيقت فردى ، اجتماعى و ايده آلى مطالعه نمايد.

جوانان نورسيده ، در مقام تماس با دیگران ، به امتحان خود نيز موفق مى شود. دیگران را از نظر خود مشاهده مى كند، يعنى آنها را افرادى مى داند كه در يك زندگى اجتماعى شركت نموده اند، ولى در هر حال ، اعم از اين كه شخص مورد امتحان او، من يا تو باشد، وى آن شخص را از دريچه تخيلات احساساتى خويش ، به صورت موجودى ايده آلى كه فقط طرحى از ايشان در نظر دارد، مشاهده مى نمايد.»(٩١)

على عليه‌السلام فرموده است : پيش از آزمايش به هر كس دل بستن و از وى در باطن ، سكون و ايمنى داشتن ، ناشى از نارسايى عقل و كوتاهى خرد است .

در سراسر جهان و در تمام ادوار، بسيار اتفاق افتاده كه جوانان پاك دل و كم تجربه ، روى تمايل شديدى كه به مسائل سياسى داشته اند، اغفال شده و عناصر فاسد و جاه طلب ، آنان را آلت دست خود ساخته اند و به عنوان فعاليت هاى مفيد سياسى ، نيروى عظيم و ثمربخششان را به نفع مقاصد سوء خود، در مجارى مضر و خطرناك به كار انداخته و به تيره روزى سوق داده اند.

اولياى گرامى اسلام ، براى آن كه پيروان خود را عموما و نسل جوان را خصوصا، از لغزش هاى سياسى محافظت نمايند و آنان را از همكارى هاى مضر و خطرناك بازدارند، وظايفشان را با تعبيرهاى مختلف ، به صورت نصايح و اندرزهاى حكيمانه خاطرنشان فرموده اند.

عن ابن ابان قال سمعت ابا عبدالله عليه‌السلام يقول : يا معشر الاحداث اتقوا الله و لا تاءتوا الرؤ ساء، دعوهم حتى يصيروا اذنابا.(٩٣)

على عليه‌السلام فرموده است : از فرمان كسانى كه به دروغ مدعى پيروى از روش رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله هستند اطاعت ننماييد. آنان كه شما را واداشتند تا آب صاف چشمه ايمان خود را با رشحات تيره افكار آنان بنوشيد و سلامت خويش را با بيمارى آنها بياميزند و حق خود را در باطلشان وارد سازيد.

محمد بن مسلم زهرى ، ساليان دراز با حكومت بنى اميه همكارى داشت و در راه اجراى سياست ظالمانه و مقاصد سوء آنان فعاليت مى كرد. حضرت سجاد عليه‌السلام نامه مفصلى به وى نوشت . او را موعظه كرد. كارهاى خطرناكش را خاطر نشان فرمود و از وى خواست كه روش نادرست خويش را ترك گويد و گذشته خود را با رفتار صحيح جبران نمايد.

جعلوك قطبا اداروا بك رحى مظالمهم و جسرا يعبرون عليك الى بلاياهم و سلما الى ضلالتهم .(٩٥)

زندگى كردن انواع حشرات و حيوانات برى و بحرى ، در كره زمين ، از جهت نيازمندى به كمك دیگران يا بى نيازى از اين و آن و همچنين از نظر زندگى فردى و جمعى ، اوضاع مختلف و گوناگونى دارد و هر يك از آنها با شرايط مخصوصى ادامه حيات مى دهند.

بعضى از جانوران اند كه از روز اول ولادت داراى فعاليت حياتى هستند و به حمايت پدر و مادر احتياج ندارند. آنها مى توانند مستقلا زندگى كنند. خود به تنهايى از پى آب و غذا بروند و از حيات خويشتن دفاع نمايند. اين قسم از جانوران دوران كودكى ندارند و براى ادامه حيات به دیگران محتاج نيستند.

بعضى از جانوران ، در روزهاى اول ولادت ، بر اثر ضعف و ناتوانى ، به كمك و حمايت دیگران نيازمندند و نمى توانند خود به تنهايى زندگى كنند. خداوند حكيم محبت آنها را در دل والدين يا مادرشان قرار داده كه با علاقه مندى و فداكارى ، در تاءمين زندگى فرزندان خود بكوشند، به آنها آب و غذا برسانند و در مقابل دشمن از حياتشان دفاع نمايند تا رفته رفته نيرومند شوند و براى زندگى استقلالى مهيا گردند. اين قسم از جانوران دوران كودكى دارند و براى ادامه حيات به دیگران محتاج هستند.

جالب آن كه در نظام حكيمانه آفرينش ، محبت والدين با مقياس طول ايام كودكى فرزندان و مقدار نيازمندى و احتياج آنها اندازه گيرى شده است . هر حيوانى كه ايام ناتوانى اش بيشتر و دوران كودكى اش طولانى تر است ، امتداد محبت والدينش زيادتر و مهرشان به فرزند پايدارتر است . با اين تفاوت كه در خلال دوران كودكى ، به هر نسبتى كه بچه نيرومندتر مى گردد و نيازش به حمايت كمتر مى شود، به همان نسبت علاقه والدين كاهش مى يابد. روزى كه دوران كودكى سپرى مى شود و بچه براى زندگى مستقل مهيا مى گردد، محبت والدين نيز پايان مى پذيرد، پدر و مادر وى را ترك مى گويند و به راه زندگى مستقل روانش مى سازند.

در ميان انواع پستانداران ، دوران كودكى انسان از همه طولانى تر و احتياجش به حمايت دیگران از همه بيشتر است . فرزند بشر بايد در طول سالهاى متمادى ، از حمايت هاى وسيع و كمك هاى گوناگون دیگران برخوردار باشد تا شايسته زندگى مستقل شود و به شرايط ادامه حيات مجهز گردد.

به عبارت ديگر، نياز بشر در ايام كودكى ، تنها اين نيست كه چندى در آغوش مادر زندگى كند، از شيرش ارتزاق نمايد تا به راه بيفتد، دندان در آورد و غذا بخورد و سپس زندگى مستقل خود را آغاز نمايد، بلكه فرزند بشر در طول ايام كودكى بايد جسم و جانش ‍ تقويت گردد، خلق و خويش ساخته شود، از دیگران گفتار و رفتار بياموزد، از آداب و رسوم اجتماعى آگاه گردد و خلاصه از هر جهت براى زندگى اجتماعى و سازش با محيط مجهز شود و اين كار احتياج به دوران كودكى دراز مدت دارد.

«دوره رشد انسان نسبت به جانوران ديگر بسيار دراز است . از اين رو، نوزاد انسانى دير زمانى به دیگران تكيه مى كند و به مدد آنان زنده مى ماند و پرورده و پخته مى شود. انسان در ميان شبكه روابط متقابل جامعه خود به سر مى برد و در ضمن فعلهاى متقابلى كه بين او و ديگران روى مى دهند، ميراث هاى جامعه را به خود مى كشد و در نتيجه جامعه پذير و فرهيخته مى شود. رابطه هاى متقابلى كه فرد را به افراد ديگر و به فرهنگ جامعه پيوند مى دهند، از هر سوزندگى انسان را در ميان مى گيرند و به او هيئتى اجتماعى مى بخشند.»(٩٧)

# كاميابى و بهره مندى

كاميابى و بهره مندى هر كس در جامعه به مقياس خلق و خوى اجتماعى اوست . خوشبخت ترين مردم از نظر زندگى كسانى هستند كه بر اثر تربيت صحيح ، به اخلاق حميده و صفات پسنديده متخلق شده اند، با مردم به پاكى و فضيلت و به نيكى و گشاده رويى برخورد مى كنند، حقوق و حدود دیگران را محترم مى شمارند و به شايستگى خويشتن را با جامعه تطبيق مى دهند.

عن ابى عبدالله عليه‌السلام : خالطوا الناس و آتوهم و اعينوهم و لا تجانبوهم و قولوا لهم كما قال الله تعالى : و قولوا للناس ‍ حسنا.(٩٩)

طفل از زمان ولادت تا پايان ايام بلوغ ، دوران كودكى خود را طى مى كند و در خلال اين مدت طولانى ، ضمن اين كه بدن ناتوانش توانا مى شود و قواى جسم و جانش به نسبت نيرومند مى گردند، استعداد اجتماعى اش نيز تدريجا فعليت پيدا مى كند، به خلقيات اجتماعى و صفات سازگارى با محيط متخلق مى گردد و براى همكارى با مردم و زندگى در جامعه آماده مى شود.

گرچه شرايط محيط طبيعى به مقدار قابل ملاحظه اى در ساختن خلق و خوى آدمى مؤ ثر است ، و هر انسانى با صفات و خلقيات متناسب با محيط طبيعى خود بار مى آيد، ولى عامل بسيار مؤ ثرى كه استعداد اجتماعى طفل را به فعليت مى آورد، شخصيت كودك را پايه گذارى مى كند و او را به صفات خوب يا بد اجتماعى متصف مى سازد، محيط تربيتى اوست . فرزندان بشر صفات اجتماعى خود را از كسانى فرامى گيرند كه از دوران كودكى تا ايام جوانى در محيطهاى مختلف خانواده و آموزشگاه و كوى و برزن ، به طور متناوب با آنان در تماس بوده و از رفتار و گفتارشان سرمشق گرفته اند.

«نخست كودك از محيط پيرامون خود هيچ گونه آگاهى ندارد، لكن به زودى نسبت به اشياء و اشخاص پيرامون خودش احساس ‍ علاقه مى كند و از ميان اين اشخاص ، از همه نزديك تر به وى مادر اوست كه در اكثر فرهنگ ها عبارت از مهم ترين شخصى است كه در عمر خود خواهد ديد.

بعد از مادر، به ترتيب اهميت ، پدر و ساير اعضاى خانواده او قرار دارند. در همين دايره محدود است كه فرد، نخستين و پايدارترين اثرات ذهنى را كسب مى كند و هم آن جاست كه داخل در زندگى حقيقى مى گردد. به همين جهت ، به هيچ روى جاى شگفتى نيست كه روان شناسان و روان كاوان و جامعه شناسان ، تا اين اندازه به سال هاى اول زندگى كودك و محيط حيات وى اهميت مى دهند.

دايره محدود خانواده بعدا توسعه يافته و همبازى ها را نيز فرا مى گيرد و سپس بيش از پيش گسترش يافته و شامل همدرسان و آموزگاران و دوستان و سرانجام عده كثيرى از خارجيان مى گردد و همه آنان در اجتماعى ساختن كودك تاءثيردارند.»(١٠١)

خلقيات خوب يا بد اجتماعى و صفات سازگارى با محيط، به دو صورت در ضمير فرزندان بشر مستقر مى شود و استعداد اجتماعى شدن آنان را به فعاليت مى آورد: يكى دانسته و به طور آگاه و ديگرى ندانسته و به صورت ناآگاه .

بعضى از صفات اجتماعى است كه مربيان و اطرافيان كودك به او مى آموزند و مكرر به وى خاطرنشان مى كنند و طفل نيز با توجه و آگاهى ، آن ها را فرا مى گيرد و عملا به كار مى بندد. رفته رفته بر اثر تكرار، به آن صفات عادت مى كند و در آينده برنامه زندگى اجتماعى اش مى گردد. مثل آن كه مادر به طفل مى گويد هميشه پاكيزه باش . دست و صورتت را بشوى . در حضور دیگران درست بنشين و زياد حرف نزن . يا آموزگار به نوآموز مى گويد دست در كيف همكلاسى ات مكن . همبازى ات را آزار مده . به معلم احترام كن . در كلاس مودب باش و كارهايى نظاير اينها.

بعضى از صفات است كه طفل بدون آن كه به وى بياموزند يا خودش خواسته باشد، به طور ناآگاه از محيط خانه و مدرسه و كوچه و بازار ياد مى گيرد و ندانسته به آن خلقيات متخلق مى شود. مثلا در خانه اى كه پدر و مادر ترسو هستند، در خانه اى كه والدين و اطرافيان كودك خرافى و معتقد به موهومات باشند، در آموزشگاهى كه معلم فحاش و بد زبان است و در كوچه اى كه همسايگان و همبازيهاى كودك زورگو و متجاوزند، بدون آن كه بداند يا بخواهد، تحت تاءثير واقع مى شود و به طور ناآگاه ترسو و خرافى و بدزبان و زورگو بار مى آيد و طبع اجتماعى اش با همان صفات مذموم و خلقيات ناپسند ساخته مى شود.

خلاصه آن كه محيط خانواده و آموزشگاه و ساير اطرافيان كودك سازنده خلق و خوى اجتماعى وى هستند. آنان اند كه با روش هاى پسنديده يا ناپسند خود، به طور آگاه يا ناآگاه ، شخصيت طفل را پايه گذارى مى كنند و استعداد اجتماعى شدن كودك را به فعليت مى آورند. آنان اند كه در طول دوران كودكى ، طفل را براى زندگى اجتماعى آماده مى كنند و او را براى همكارى با مردم و سازش با محيط مجهز مى سازند.

كسى كه از دوران شيرخوارگى تا پايان ايام بلوغ ، به خوبى تربيت يافته و استعداد اجتماعى اش با وضع شايسته اى به فعليت رسيده است ، كسى كه در محيط خانه و مدرسه و كوى و برزن به درستى بار آمده و به طور آگاه يا ناآگاه خلقيات پسنديده اى را از اطرافيان خود فرا گرفته است ، وقتى به دوران جوانى مى رسد و وارد جامعه مى گردد، واجد شرايط لازم زندگى اجتماعى است . او قادر است با مردم به خوبى بياميزد و به آسانى عضو مفيد اجتماع گردد. او مى تواند خويشتن را با شرايط گوناگون محيط تطبيق دهد و خود را با تحولات سريع اجتماعى هماهنگ سازد.

بر عكس ، كسى كه از طفوليت بد تربيت شده و طبع اجتماعى اش شكل نامناسب به خود گرفته ، كسى كه از اطرافيان خود دانسته يا ندانسته صفات بد كسب كرده و با شخصيت ناپسند بار آمده است ، وقتى وارد جامعه مى شود، در سازش با محيط، ضعيف و ناتوان و احيانا وامانده و غير قادر است . او در جوانى ، بر اثر عجز، از هماهنگى با اجتماع و تطبيق دادن خود با محيط، همواره ناراحت و نگران است و مكرر با ناكامى و شكست مواجه مى شود و اين آشفتگى روحى ممكن است وى را به كارهاى ناروايى وادار كند و از خود عكس العمل هاى نامطلوبى بروز دهد.

گرچه خانواده و آموزشگاه و كوى و برزن سه عامل نيرومند در پايه گذارى شخصيت و ساختن خلق و خوى فرزندان بشر است و آدمى خواه ناخواه تحت تاءثير اين سه محيط مقتدر قرار دارد، ولى محيط اجتماعى ، كه آخرين كلاس ساختن اخلاق و شخصيت آدمى است ، به مراتب قوى تر از آن سه محيط است .

«گفته اند كه هر جامعه اى ارگانيسم اعضاى خود را تحت سازمان معينى در مى آورد و به اصطلاح ، افراد را واجد نوع معينى از شخصيت مى كند. گفته اند با آن كه وجود اختلافاتى بين شخصيت هاى افراد يك جامعه جدايى مى افكند، اعضاى هر جامعه اى در زمينه شخصيت ، داراى همانندى هايى هستند و از اين جاست كه انگليسى آرام به آسانى از فرانسوى پر شور متمايز است و آلمانى پرخاشگر با ايتاليايى خون گرم يكسان نيست و ژاپنى قانون شناس با كره اى گردنكش فرق دارد و همچنين كرارا از جنگ پرستى سرخ پوستان ماندان و آرامش دوستى سرخ پوستان زونى و فزون جويى قبيله مانو و كناره گيرى و رخوت قوم بالى سخن رفته است . بايد ديد كه علت اين اختلافات چيست ؟»(١٠٣)

# كشش هاى اجتماعى

كشش هاى اجتماعى به اندازه اى نيرومند و تواناست كه عموم مردم ، به استثناى افراد بزرگ و نوابغ ، از تمام مقرراتش پيروى مى كنند و بدون انديشه و فكر، خويشتن را با آداب و سنن آن منطبق مى سازند. محيط نيرومند اجتماع قادر است به آسانى جوانان را همرنگ خود نمايد و صفات و خلقيات خانوادگى آنان را كه هم آهنگ روش هاى اجتماعى نيست ، به دست فراموشى بسپارد.

قال على عليه‌السلام : الناس بزمانهم اشبه منهم بآبائهم .(١٠٥)

هر گاه بدعت تازه اى از رسوم پيشين بهتر باشد يا به عللى مورد پسند افراد جامعه قرار گيرد، عموم بدان مى گرايند و تبديل به عادت مى گردد و خود به كليه افراد جامعه ، براى تطبيق يافتن با آن فشار وارد مى آورد و آدمى ناگزير بدان خوى مى گيرد. بدين طريق ، آن چه براى جامعه حكم رسمى داشت ، براى فرد جنبه عادت پيدا مى كند. آدمى ، در حقيقت ، در شرايط معمولى ، تقريبا هميشه تحت فشار عادت و بدون تفكر رفتار مى كند و خود به خود از راه و رسم اجتماع پيروى مى نمايد.»(١٠٧)

رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله فرموده است : هر مسلمانى كه در بلد كفر به مشركى وارد شود و در آنجا اقامت گزيند، من از وى برى و بيزارم .

عن اميرالمؤ منين عليه‌السلام قال : من الكبائر قتل المومن عمدا الى ان قال و التعرب بعد الهجرة .(١٠٩)

حضرت رضا عليه‌السلام در نامه اى كه به سئوالات محمد بن سنان جواب داده ، نوشته است : خداوند تعرب بعد از هجرت را حرام كرده ، زيرا حقيقت اين عمل ، برگشت از دين خدا و ترك يارى و تقويت پيامبران الهى است . به علاوه ، اين كار مفاسدى در بر دارد و حقوق صاحبان حق را باطل خواهد ساخت .

اراده اجتماع مظهر بزرگ ترين نيرو و به وجود آورنده عظيم ترين قدرت است . مردم يك جامعه وقتى چيزى را بخواهند و براى نيل به آن جنبش كنند، خواه حق باشد يا باطل ، ظالمانه باشد يا منصفانه ، سرانجام به آن مى رسند و به خواسته خويش جامه عمل مى پوشند.

قال على عليه‌السلام : ارجاف العامة بالشى ء دليل على مقدمات كونه .(١١١)

و نيز فرموده است : فرو رفتن افكار مردم در چيزى ، زمينه موجود شدن و تحقق يافتن آن است .

در محيط نيرومند و تواناى اجتماع ، فرد به صلاح و فساد فكر نمى كند و به عواقب كار خود نمى انديشد. او در دست اجتماع ، مانند تخته پاره كوچك و ناچيزى است كه در مسير حركت سيلاب عظيم و بنيان كنى قرار گرفته است . كوركورانه حركت مى كند و جامعه به هر طرف كه مى رود، وى را با خود مى برد.

«بنا به فرضيه لوبن ، فرد در اجتماع شخصيت آگاه خود را از دست مى دهد و تابع تلقينات جمعيت مى گردد. درست مانند معمول هيپنوتيسم كه به فرمان عامل است . فردى كه جزء جمعيتى در مى آيد، در نردبان مدنيت چندين پله پائين تر مى آيد. شخص ممكن است فوق العاده با تربيت و عاقل باشد و در حال انفرادى سخت درباره عواقب كردار و رفتار خويش بينديشد، لكن در ميان جمع ممكن است تبديل به يك وحشى گردد و بدون تفكر و تاءمل ، در تحت سلطه غريزه ، به هر اقدامى تن در دهد. انسان در جمع به درجه وحشيگرى سقوط مى كند و از هر تلقينى ، كوركورانه و بدون چون و چرا، پيروى مى نمايد و دست به اقداماتى مخالف عادت و افكار خود مى زند. به نظر لوبن ، فرد در ميان جمعيت حكم شنى را در ميان خرمن شن دارد كه باد به ميل خود هر جا بخواهد آن را مى برد.»(١١٣)

على عليه‌السلام درباره غوغا فرموده : آنان مردمى هستند كه وقتى به هم بپيوندند و حركت اجتماعى كنند، ضرر مى زنند و چون متفرق گردند و به كارهاى فردى خود بپردازند، منفعت مى رسانند.

# غوغاى اجتماعى

غوغاى اجتماعى ، مانند بيمارى هاى سارى ، خيلى زود دامن گير همه مى شود و قدرت نيرومند اجتماع به طور ناآگاه عموم افراد را به خود جذب مى كند و با سرعت به هدف خويش جامه عمل مى پوشد و تنها افراد بسيار قوى و نيرومند ممكن است شخصيت خود را حفظ كنند و خويشتن را از جريان هاى مخرب و نامطلوب بركنار نگاه دارند.

در جنبش هاى لجام گسيخته ، افراد متجاوز، از فرصت اجتماع مردم سوء استفاده مى كنند و در ميان موج جمعيت ، به طور ناشناس ‍ خسارات و ويرانى هايى را به بار مى آورند و به جرايم و جناياتى دست مى زنند و سرانجام چون شناخته نمى شوند، مورد تعقيب كيفرى و مجازات قانونى قرار نمى گيرند.

قال على عليه‌السلام : هم الذين اذا اجتمعوا غلبوا و اذا تفرقوا لم يعرفوا.(١١٥)

«در ميان گروهى از افراد كه داراى هدف مشتركى هستند، فرد قدرتى احساس مى كند كه در حال انفرادى فاقد آن است . گذشته از اين جزء، گروهى بودن موجب ناشناختگى و در نتيجه موجب عدم مسئوليت است . بنابراين ، عضو يك جمعيت ، از قيد و بند هر گونه بازرسى خويشتن را آزاد مى داند و بدون توجه به عواقب كار، براى مبادرت به هر گونه اقدامى آماده مى گردد.

گذشته از اين ، در گروهى كه داراى هدف مشتركى باشد، نيروى تلقين فوق العاده قوى است و اين كيفيت موجب بروز وضعى مى گردد كه يك فكر يا حس تلقين شده ، به سرعت همه افراد جمعيت را فرا مى گيرد.

افرادى كه داراى شخصيت بسيار نيرومند باشند و بتوانند در مقابل نيروى تلقين مقاومت ورزند و بر خلاف امواج شنا كنند، بسى نادرند. منتهى كارى كه بتوانند انجام دهند آن است كه عقايد دگرى اظهار دارند و تفرقه اى ايجاد كنند و از همين طريق ، جمعيت ها در بسيارى از موارد از مبادرت به اقدامات ظالمانه و وحشيانه خوددارى كرده اند.»(١١٧)

اگر جامعه دستخوش تحول و تغيير گردد و در اجتماع ، روش هاى تازه اى مخالف تربيت هاى خانوادگى معمول شود، جوانان در اتخاذ تصميم دودل و مردد مى گردند و در حفظ رسوم خانوادگى يا پيروى از روش هاى تازه اجتماعى متحير مى شوند. همين ناراحتى و عدم اطمينان مى تواند باعث تزلزل اخلاق و اختلال شخصيتشان گردد.

متاءسفانه در جهان كنونى ، يعنى دنياى صنعت و ماشين ، روش هاى اجتماعى به سرعت عوض مى شود و آداب و رسوم عمومى در مدت كوتاهى تغيير شكل مى يابد. در خلال اين تحولات سريع ، چه بسيار نارواها در نظر مردم روا مى شود و رواها ناروا مى گردد.

به عبارت ديگر، آداب و رسوم اجتماعى ، در گذشته و حال ، همواره دستخوش تحول و انقلاب بوده و هرگز قرار و ثبات نداشته و ندارد، با اين تفاوت كه در ادوار گذشته ، تحولات اجتماعى با آرامى و در طى يك يا چند قرن صورت مى گرفت ، ولى در عصر ماشين تغيير و تحول به قدرى سريع انجام مى شود كه ممكن است در طول زندگى يك نسل ، تحولات گوناگونى در شئون اساسى اجتماع پديد آيد و بسيارى از رسوم عادى يا سنن اخلاقى ، كه يك روز در جامعه مطلوب و مورد قبول بوده ، روز ديگر وازده و مطرود شناخته شود. بديهى است كه در چنين وضعى بيشتر جوانان دچار كشمكش هاى درونى مى شوند و از تضاد و ناسازگارى تربيت هاى خانوادگى با روش هاى نوين اجتماعى ناراحت و نگران مى گردند.

براى آن كه اولياى اطفال و همچنين نسل جوان تا اندازه اى به اهميت اين مشكل بزرگ اجتماعى و تربيتى واقف شوند و نظر اولياى گرامى اسلام را درباره تحولات روا و ناروا بدانند و براى آن كه نقش صنعت و ماشين در تغيير سريع آداب اجتماعى و سنن اخلاقى واضح گردد، لازم است پيرامون آن ها به اختصار گفت و گو شود.

از روزگارهاى گذشته تاكنون ، هر يك از ملل و اقوام بشرى ، با اختلاف شرايط حيات و مغايرت نژاد و تفاوت مذهب و زبان ، يك سلسله مقرراتى را به نام آداب و رسوم اجتماعى پذيرفته و در اداره امور زندگى بر اساس همان آداب و رسوم با يكديگر برخورد داشته و دارند.

«آداب و رسوم اجتماعى عبارت از مقررات و روش هاى معمولى است كه از نسل هاى پيشين به نسل هاى بعد انتقال يافته و بر حسب ضروريات ، آداب تازه اى به آن اضافه مى شود.

سمنر، آداب اجتماعى را به منزله تنها وسيله تطبيق فرد با اجتماع مى داند. آداب اجتماعى شامل كليه رسوم متداول زندگى ، اعم از جزيى ترين و جدى ترين رسم هاست و تعداد اين آداب از اندازه خارج است .»(١١٩)

در نظر مردم ، تمام مقررات عادى و آداب و رسوم اجتماعى ارزش يكسان ندارند و جامعه همه آن ها را به يك چشم نمى نگرد، بلكه بعضى را مهم و لازم الاجرا و بعضى را عادى و قابل تخلف مى داند.

سنن و مقرراتى كه ناشى از عقايد مذهبى يا مبانى ملى است و در سعادت و خوشبختى جامعه نقش مؤ ثرى دارد، مهم و غير قابل اغماض است و سرپيچى از آن ها مايه زيان مادى و معنوى است ، ولى آداب و رسومى كه زاييده افكار عادى و ناشى از روش هاى سطحى زندگى است ، چندان قابل ملاحظه نيست و ممكن است كسانى در اجتماع آن ها را ناديده انگارند و عملا از انجامشان سرباز زنند.

بعضى از جامعه شناسان ، قسم اول ، يعنى آداب و رسومى را كه حاوى سعادت و مايه رستگارى مردم است ، به سنن تعبير كرده و قسم ديگر را كه روش هاى عادى اجتماع است ، آداب و رسوم خوانده اند.

«آن دسته از آداب و رسوم كه به نظر جامعه ، رعايت آنها براى رفاه و نيك بختى مردم ضرورى است و تخلف از آن ها حيات جامعه را به خطر مى افكند، سنن خوانده مى شود.

بنا بر تعريف سمنر و كلر، سنن عبارت از آداب و رسومى است كه متضمن فكر رفاه و صلاح جامعه باشد و آدمى را بر آن دارد كه خود را با آنها وفق دهد، گو اين كه هيچ اجبارى از طرف مقامى به وى وارد نيايد. در اثنايى كه انسان مى تواند آداب و رسوم عادى را بدون گوشمالى و مجازات شديدى زير پا بگذارد، هرگز جراءت آن را ندارد كه سنتى را ناديده انگارد، زيرا از اين تخلف ، زيان بزرگ خواهد ديد. سنن معمولا بر اثر مذهب تقويت مى گردد.»(١٢١)

عقلا و خردمندان كه از دگرگونى هاى اجتناب ناپذير جامعه باخبرند و از تغيير مقتضيات زمان آگاه اند، هرگز در تحولات اجتماعى خود را نمى بازند و راه صحيح زندگى را گم نمى كنند، بلكه تغييرات اجتماعى را با كمال دقت مورد توجه قرار مى دهند و با پيشرفت هاى اساسى و ثمر بخش زمان پيش مى روند. خويشتن را با شرايط تازه محيط منطبق مى سازند و عملا از آداب و رسومش پيروى مى كنند.

قال على عليه‌السلام : اعرف الناس بالزمان من لم يتعجب من احداثه .(١٢٣)

و نيز فرموده است : كسى كه عارف به مقتضيات زمان است ، و از دگرگونى هاى پى گيرش آگاهى دارد، شايسته است هرگز خويشتن را از تحولات و تغييرات اجتناب ناپذيرش در امان نداند.

# آداب و رسوم اجتماعى

آداب و رسوم اجتماعى هر زمان به منزله برنامه عمل و خط مشى زندگى مردم آن زمان است . هر فردى با به كار بستن آن برنامه مى تواند به شايستگى با مردم بياميزد و خويشتن را با مقتضيات زمان خود منطبق سازد. پدران و مادران دانا موظف اند در تربيت فرزندان متوجه مقتضيات زمان باشند. آنان را با شرايط محيط تربيت كنند و به صفات متناسب زمان ، كه شرط حسن سازگارى با اجتماع است ، مجهزشان نمايند.

قال على عليه‌السلام : لا تقسروا اولادكم على آدابكم فانهم مخلوقون لزمان غير زمانكم .(١٢٥)

راسل در كتاب ديگرش گفته :

«اشخاصى هستند، از جمله انيشتين ، كه به زعم آن ها محتمل است كه انسان دوره حيات خود را طى كرده باشد و در ظرف سنين معدودى موفق شود با مهارت شگرف علمى خود، خويشتن را نابود كند.»(١٢٧)

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| وا ستان از دست ديوانه سلاح  |  | تا ز تو راضى شود عدل و صلاح  |
| چون سلاحش هست و عقلش نى ببند  |  | دست را ورنه صد آرد گزند  |
| بد گهر را علم و فن آموختن  |  | دادن تيغ است دست راهزن  |
| تيغ دادن در كف زنگى مست  |  | به كه آيد علم ناكس را به دست  |
| علم و مال و منصب و جاه و قِران  |  | فتنه آرد در كف بد گوهران  |

در دنياى ماشين شرايطى به وجود آمد كه بين بلوغ جنسى و بلوغ اقتصادى جوانان قهرا فاصله افتاد و باعث تعويق ازدواجشان گرديد، زيرا كسى كه مى خواهد در جهان صنعت زندگى كند و خود را با شرايط و مقتضيات آن منطبق سازد، بايد ساليان دراز درس بخواند و به يكى از فنون دنياى ماشين آشنا شود تا بتواند درآمد مناسبى براى خود پايه گذارى كند و از آن راه زندگى خود و عائله خويش را تاءمين نمايد.

در اين فاصله دراز، تمايل جنسى به جوانان فشار مى آورد و آنان را در مضيقه و تنگناى قرار مى دهد. به علاوه ، تماشاى فيلم هاى مهيج و شهوت انگيز، كه خود از فرآورده هاى زندگى ماشينى است ، كشش تمايل جنسى را تشديد مى كند و بر فشار طبيعى شهوت جوانان مى افزايد. همچنين ديدن زنان نيمه عريان در كوچه و خيابان ، آتش شهوت جوانان را به شدت مشتعل مى سازد و نيروى عفت و اخلاق را در نهادشان تضعيف مى كند. در اين موقع است كه بسيارى از پسران و دختران جوان راه فساد و تباهى را در پيش مى گيرند و عملا به مقررات اخلاقى و سنن اجتماعى پشت پا مى زنند.

ويل دورانت مى گويد:

«ناگهان كارخانه ها ظاهر شد و مردان و زنان و فرزندان خانه و خانواده را ترك گفتند تا در ساختمان هاى غم انگيزى كه نه براى پناه دادن انسان ها، بلكه براى حمايت ماشين ها ساخته شده بود، به نحو فردى ، نه خانوادگى ، كار كنند و مزد خود را نيز به نحو فردى دريابند.

شهرها بزرگ تر شدند و مردان به جاى بذرافشانى و جمع خرمن در مزارع ، در امكنه كثيف و تاريك با تسمه ها و قرقره ها و تيغه ها و اره ها و هزاران چرخ و منگنه و دنده آهنى و بازوى پولادى به نبرد مرگ و زندگى پرداختند.

ظهور ماشين هاى نو، عمل زندگى و درك آن را سال به سال مشكل تر ساخته است . بلوغ و پختگى ذهنى در شهر ديرتر از مزرعه حاصل شد. در دنياى ماشين ، مردان بيست ساله شهرهاى جديد، در برابر تغيير و غموض روز افزون اوضاع ، به مثابه كودكان شدند و ده سال ديگر لازم آمد تا اشتباهات آن ها برطرف گردد. دوران رشد درازتر گشت و تعليم و تربيت وسيعى لازم آمد تا ذهن را با وظايف حيات جديد آشنا سازد.»(١٢٩)

نتيجه آن كه در دنياى ماشين ، نه تنها آداب و رسوم عادى در معرض دگرگونى سريع قرار دارد، بلكه سنن ثابت اجتماعى و مقررات اساسى اخلاق نيز دستخوش تحول و تغيير قرار گرفته و بر اثر فساد اخلاق و ناپاكى محيط، بسيارى از فضايل و پاكى ها مطرود شناخته شده و بسيارى از رذايل و ناپاكى ها مطلوب و مقبول جامعه قرار گرفته است .

قال على عليه‌السلام : اذا خبث الزمان كسدت الفضائل و ضرت و نفقت الرذائل و نفعت .(١٣١)

مسلمين جهان نيز مانند ساير ملل و اقوام تحت تاءثير تحولات دنياى ماشين قرار گرفته و بسيار از سنن اجتماعى و مقررات اسلامى را عملا ترك گفته و آن ها را مزاحم لذايذ و سد راه منافع خود دانسته اند و بر عكس ، به گناهان و ناپاكى هاى بسيارى عملا تن داده و لذت و نفع خويش را در آن ها پنداشته اند.

اولياى گرامى اسلام ، در قرون گذشته ، اين انحطاط و پستى اخلاقى را براى مسلمين پيش بينى كرده ، و در ضمن احاديث متعددى ، تحول سنن اجتماعى و سجاياى انسانى را خبر داده اند.

قال رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله : ياءتى على الناس زمان ... السنة فيهم بدعه و البدعه فيهم سنه و الحليم منهم غادر و الغادر بينهم حليم .(١٣٣)

على عليه‌السلام درباره محيط فاسد مى گويد: گناهكارى و ناپاكى در آن جامعه از اوصاف عادى مردم شده و كف نفس و پاكدامنى باعث شگفتى گرديده است .

بديهى است در چنين محيط مسموم و شرايط فاسد اجتماعى ، جوانان به راه فساد و تباهى رانده مى شوند. بناى فضايل اخلاقى و سجاياى انسانى ، كه محيط خانواده در نهادشان پايه گذارى كرده بود، فرو مى ريزد و شخصيت شايسته اى را كه با مراقبت پدر و مادر، در دوران كودكى فرا گرفته بودند، از ياد مى برند. محيط نيرومند اجتماع ، اخلاقشان را دگرگون مى سازد و صفات شخصيت آنان را با مقتضيات فاسد محيط و شرايط گمراه كننده اجتماع هماهنگ مى نمايد.

تنها كسانى مى توانند از فساد و گمراهى مصون بمانند كه در راه انجام سنن اسلامى و وظايف انسانى ، مجاهده كنند و بر شهوات و تمايلات غير مشروع خود حاكم باشند. شخصيت خويش را نبازند و عنان نفس سركش را هرگز از دست ندهند و اين كار بسى دشوار و مشكل است .

# شخصيت عادى يا انقلابى جوان

قال الله العظيم فى كتابه : ... (قَالُوا سَمِعْنَا فَتًى يَذْكُرُهُمْ يُقَالُ لَهُ إِبْرَاهِيمُ).(١٣٥)

«حساسيت در دوران بلوغ يك نوع كيفيت جذبه و شيفتگى به خود مى گيرد، روسو، در كتاب اميل ، رسيدن سنين شور و شيفتگى را مورد تمجيد قرار داده و شاتوبريان نيز صداى او را منعكس ساخته است . منظور از اين شور و شيفتگى چيست ؟ منظور از آن يك نوع احساس مفرط و مخالف است كه مى تواند سراسر وجدان را احاطه نمايد، انرژى شخص را كاملا تجهيز كند و رفتار و كردار را در جهت معينى سوق دهد. اين همان چيزى است كه در كيفيت محبت يا نفرت و كراهت جوانان ديده مى شود.»(١٣٧)

حيوانات ، كه در پرتو هدايت تكوينى خداوند، در چهار چوب غرايز زندگى مى كنند، روش هاى يكنواختى دارند كه در طول قرن هاى متمادى همواره ثابت بوده و هرگز تغيير شكل نمى دهند. ولى بشر با استفاده از نيروى خلاقه عقل ، پيوسته در مسير ترقى و تكامل است و با گذشت زمان ، برنامه هاى تازه اى را در زندگى خود طرح مى كند و در راه هاى جديدى قدم مى گذارد.

بشر در طول قرن ها، بر اثر پيشرفت هاى تدريجى علوم ، به قسمتى از اسرار طبيعت پى برده و به نفع خود بهره بردارى كرده است . دانشمندان ، در هر عصرى از تجربيات خود در راه بهتر زيستن استفاده نموده و قيافه زندگى را تغيير داده اند و به تمام مظاهر آن رنگ هاى تازه ترى بخشيده اند.

خلاصه ، بشر با گذشت زمان ، مدارج تكامل را پيموده و همچنين مى پيمايد.

مردان عاقل كسانى هستند كه از مقتضيات زمان خود آگاه باشند و خويشتن را با تحولات صحيح و شايسته آن تطبيق دهند. اين مطلب در روايات اسلامى با عبارات مختلفى خاطر نشان شده است .

عن ابى عبدالله عليه‌السلام قال فى حكم داود عليه‌السلام : على العاقل ان يكون عارفا بزمانه مقبلا على شاءنه .(١٣٩)

امام صادق عليه‌السلام فرموده : كسى كه عالم به مقتضيات زمان خود باشد، مورد هجوم اشتباهات قرار نمى گيرد.

قال اميرالمؤ منين عليه‌السلام : من عرف الايام لم يغفل عن الاستعداد.(١٤١)

رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله مشاهده كرد كه توسعه فتوحات اسلامى و بسط امور نظامى ايجاب مى كند كه بعضى از اصحابش با سلاح هاى جديد آشنا شوند. به همين جهت ، دو نفر از اصحاب خود را به جرش ، كه يكى از روستاهاى يمن بود، فرستاد تا اطلاعات لازم را فرا گيرند.

# آگاهى از تحولات و تكامل زمان

آگاهى از تحولات و تكامل زمان و همگامى با پيشرفت هاى گوناگون بشر در مظاهر مختلف زندگى ، شرط اساسى كاميابى و موفقيت فرد و اجتماع است . عاقل كسى است كه خود را با ترقيات صحيح عصر خويش تطبيق دهد و از مزاياى سودمند آن استفاده نمايد.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| به تقليد گويندگان كهن  |  | نكردم گنه گر نگفتم سخن  |
| سخنگوى باشد زبان زمان  |  | كه حال زمان را بود ترجمان  |
| زمان را كسى ترجمانى كند  |  | كه با منطقش همزبانى كند  |
| درخت كهن كايدش بوى مرگ  |  | به پيوند نو، نو كند بار و برگ  |
| كهن تا نگشتى نوآموز باش  |  | به هر روز داناى آن روز باش  |

نسل جوان بر اثر تمايل تجددخواهى و نوطلبى ، خيلى زود به افكار تازه و پيشرفت هاى نوين متوجه مى شود و خود را با مقتضيات زمان تطبيق مى دهد. بر عكس ، نسل كهن كه به محافظه كارى علاقه دارد، مايل است از آداب و رسوم گذشته پيروى كند و تا آن جا كه ممكن است ، روش هاى ديرين را در برنامه زندگانى خود همچنان نگاهدارى نمايد. همين تفاوت ميل ، منشاء يك قسمت از اختلافات جوانان با بزرگسالان در محيط خانواده و اجتماع است . نمى توان گفت سرپيچى و تخلف نسل جوان از آداب و رسوم نسل كهن هميشه و در همه جا مفيد و ثمر بخش است ، بلكه بر عكس ، در پاره اى از موارد ممكن است منشاء خطرات بزرگى گردد و ضررهاى غير قابل جبرانى به بار بياورد. ولى بدون ترديد مى توان گفت اگر تجددخواهى جوانان به درستى هدايت شود و با راهنمايى مربيان لايق در مسير صحيح خود قرار گيرد و از افراط و تندروى هاى نابه جا مصون بماند، مايه نوسازى محيط و منشاء بسيارى از تحولات اجتماعى است و مى تواند جامعه را از پاره اى از رسوم فاسد و آداب غلط رهايى بخشد و از انحطاط و پستى و احيانا از سقوط و تباهى اش محافظت نمايد.

جواهر لعل نهرو مى گويد:

«جنگ ، سراپاى افكار و عقايدى را كه ما با آن پرورش يافته بوديم ، مرتعش ساخت و ما را حتى درباره مبانى اجتماع و تمدن جديد به شك و ترديد افكند. ما ديديم كه چگونه انبوه كثيرى از جوانان جهان نابود شدند. ما شاهد دروغ ها، خشونت ها، وحشيگرى ها، ويرانى ها و تباهى هاى بسيار بوديم و از خود مى پرسيديم كه آيا پايان تمدن فرا رسيده است ؟

دوران جنگ و پس از آن ، دوران تجزيه و دوران از هم گسستن و دوران در هم شكستن اعتقادات و عادات كهن بود. دوران شك و ترديد و تكاپويى بود كه هميشه به هنگام تغييرات و تحولات سريع پيش مى آيد.

در چنين دوران هاى تاريخى جهان است كه بايد فكر ما و جسم و جان ما به فعاليت بيشتر و جدى تر بپردازد. اين دوران ها زمانى است كه زندگى بى مزه و يكنواخت عادى ، جان تازه مى گيرد و ماجراهاى بزرگ پيش مى آيد و هر يك از ما مى توانيم در ساختمان دنياى نو و نظام تازه سهمى به عهده بگيريم . در چنين دورانى ، جوانان نقش عمده اى را اجرا مى كنند، زيرا آنها خيلى آسان تر از كسانى كه پير شده اند و ذهن و فكرشان با افكار كهنه و قديمى ، خشك و جامد شده است مى توانند خود را با افكار و مقتضيات زمان منطبق سازند.»(١٤٣)

بشارت ده به بندگانى كه شنواى سخن هستند و از بهترين آن پيروى مى كنند. اينان كسانى هستند كه خداوند هدايتشان فرموده و آن ها صاحبان عقل و درايت اند.

در اين آيه ، تقليد و مخالفت با تقليد، بر معيار عقل اندازه گيرى شده است و خداوند بشارت مى دهد كه پيروزى و سعادت نصيب كسانى است كه به سخنان دیگران گوش فرا دارند و تنها از آن چه خوب و پسنديده است پيروى نمايند، نه آن كه بدون سنجش عقلى ، از گفتار و رفتار دیگران كوركورانه تقليد نمايند.

قال ابو عبدالله عليه‌السلام : اياك ان تنصب رجلا دون الحجه فتصدقه فى كل ما قال .(١٤٥)

على عليه‌السلام فرموده است : سخن حكما و دانشمندان ، اگر درست و مطابق با واقع باشد، داروى شفا بخش است و اگر خطا و غير واقعى باشد، بيمارى است .

«شما خوب مى دانيد كه چون عملى در مقابل ما انجام شود، ما نيز ميل مى كنيم كه آن را تكرار نماييم . اين موضوع حالت سرايت ، حالت الهام و تلقين دارد. اما غير از آن ، يك حالت ديگر نيز در انسان وجود دارد و آن تمايل به گفتن نه و مخالفت است . بر حسب مزاج و اخلاق شخصى و سن و سال ، گاهى اين غريزه و گاهى آن تفوق مى يابد. هر دوى اين غريزه ها مفيدند، اولى با تلقين آن چه نسبت به ما بيگانه بود، وجود ما را غنى تر مى سازد و دومى نيروى مقاومت به ما مى دهد و لزوم انجام كارى غير از كار دیگران را تلقين مى نمايد.»

اگر اين غريزه بيش از حد خود پيشرفت كنند، اولى انسان را مقلدى سست و بى اراده بار مى آورد و دومى شخص را منفى باف و بى حاصل مى سازد. به طور طبيعى و عادى ، اين هر دو غريزه در رفتار شخص مؤ ثرند.»(١٤٧)

ابراهيم خليل به بت پرستان مى فرمود: آيا اين بت ها مى شنوند وقتى شما آن ها را مى خوانيد؟ يا آن كه مى توانند به شما سود يا زيانى برسانند؟ در جواب گفتند: ما پدران و مادران خود را ديديم كه چنين مى كردند.

(وَإِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً قَالُوا وَجَدْنَا عَلَيْهَا آبَاءَنَا ).(١٤٩)

همان طور كه تقليدهاى كوركورانه مانع تعقل و تفكر و سد راه تعالى و تكامل بشر است ، همچنين سرپيچى هاى نا به جا از تقليدهاى صحيح و خردمندانه ، كه از خودسرى و غرور احمقانه آدمى سرچشمه مى گيرد، نيز مايه عقب افتادگى و محروميت و احيانا باعث تباهى و هلاكت است .

قال على عليه‌السلام : لا تستبد براءيك فمن استبد براءيه هلك .(١٥١)

متاءسفانه ، در سنين بلوغ و دوران شباب ، موازنه تمايل تقليد و ضد تقليد بر هم مى خورد و در جوانان يك حالت افراطى مخالفت با آداب و سنن بزرگسالان بروز مى كند. آنان مايل اند در زندگى برنامه هاى تازه اى را براى خود اتخاذ نمايند، يا آنكه از اعمال كسانى تقليد كنند كه از روش هاى عادى و آداب و رسوم عمومى سر باز زده و به كارهاى تازه اى مبادرت كرده اند. همين تمايل ضد تقليد و يا تقليد در جهت مخالف ، سبب بروز اختلاف بين نسل جوان و نسل كهن مى گردد و احيانا منشاء جرايم و جنايات غير قابل جبران مى شود.

«در حاليكه غريزه تقليد در دوران سوم كودكى ، غالب و مسلط است ، غريزه مخالفت در ابتداى بلوغ بزرگ مى شود و يك حالت ضديت و مخالفت به روح انسان مى دهد. نيروى قبول تلقين ، انحطاط مى يابد و حال آن كه قدرت منع اعمال و بازرسى رفتار و نيروى مقابله كردن با مشكلات را قوت مى بخشد. در نزد پسران ، به خصوص ، اين موضوع ، به واسطه علاقه اى كه به تهاجم و زد و خورد دارند كه كاملا آشكار است ، اما با اين حال ، عكس العمل تقليد نيز هنوز وجود دارد و با عكس العمل ضد تقليد مخلوط شده است . ميل ايجاد چيزهاى تازه كه در اين سنين به فراوانى ديده مى شود، در واقع نتيجه همان تقليد در جهت مخالف است .»(١٥٣)

نتيجه آن كه آزادى خواهى بى حساب و تمايل افراطى ضد تقليد جوانان ، كه منشاء سرپيچى زايد از حد آنان از آداب و رسوم اجتماعى است ، يكى از علل اساسى مخالفت نسل جوان با بزرگسالان در برگزيدن صفات اخلاقى و اثبات شخصيت است .

يكى از تمايلاتى كه در دوران شباب به شدت بروز مى كند و باعث سرپيچى نوبالغان از روش هاى عاقلانه بزرگسالان مى گردد، علاقه به تخيلات غير ممكن و تصورات افسانه مانند است . در اين دوره ، افكار شيرين ناشدنى چنان در اعماق روح جوانان اثر مى گذارد و آنان را به عالم خواب و خيال مى كشاند كه از واقع بينى و درك حقايق زندگى باز مى مانند.

«شايد هرگز در دوران زندگى ، تجسم و تخيل انسان اين قدر شديد و درخشان و غير قابل مقاومت نباشد. به خصوص دورانى كه ما بين ١٧ و ٢٠ سالگى محصور است ، امتياز خاصى را در ادوار زندگى دارا است .

خيالبافى صورت مرجح تفكر در دوران تكليف است . شروع آن در نتيجه يك هيجان سبك و ساده مى باشد كه اولين صور ذهنى را به وجود مى آورد آنگاه در نتيجه تداعى افكار و يادگارها، صور جديدى از آن مشتق مى گردند، چنان كه گويى جوان بر روى شيب ملايمى به طرف يك دنياى نيمه خيالى ، كه در عين حال بستگى تام با وضع احساسات فعلى وى دارد، رانده مى شود.»(١٥٥)

موريس دبس مى گويد:

«بايد با دقت تمام ، ما بين فعاليت طبيعى فكرى جوانان نورس با حالات غير عادى آنان ، كه در نزد مبتلايان به امراض عصبى ديده مى شود، تفاوت قائل گرديد. اين تخيلات ، از لحاظ امكانات جديد و اختراعات و افكار بديع بسيار غنى است و براى پيشرفت فكرى و فرهنگى جوانان مقدمه مناسبى مى باشد.

اگر ما نيز مانند پ . گيوم معقتد باشيم كه تجسم و تصور، بيش از فعاليت هوش ، در زندگى انسان مؤ ثر است ، بايد قبول كنيم كه دوران بلوغ يكى از مراحل اساسى توسعه بدن انسانى است .

وقتى انسان از اين موضوع بيشتر اطمينان مى يابد كه ملاحظه مى كند جهش تجسمات خلاق و به خصوص جهش پيشرفت هاى هنرى در اين زمان بيشتر قابل ملاحظه است . جوان نورسيده كه علاقه مفرطى به صور شاعرانه پيدا مى كند، در مقابل زيبايى ، حساس تر از ديگران است . تجسم و تخيل جوان را وادار مى سازد كه وجود خود را كشف كند و ديگران را درك نمايد.»(١٥٧)

مرغ بر بالا پران و سايه اش مى دود بر خاك و پران مرغ وش ابلهى صياد آن سايه شود مى دود چندان كه بى مايه شود بى خبر كان عكس آن مرغ هواست بى خبر كه اصل آن سايه كجاست تير اندازد به سوى سايه او تركشش خالى شود در جست و جو تركش عمرش تهى شد عمر رفت از دويدن در شكار سايه تفت پيشواى عالى قدر اسلام ، تخيلات مفيد و آرزوهاى به جاى بشر را، كه منشاء سعى و كوشش و مايه ترقى و تعالى است ، پسنديده و ممدوح دانسته و آن را از شاخه هاى رحمت الهى معرفى فرموده است .

قال رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله : الامل رحمة لامتى و لو لا الامل ما رضعت والدة ولدها و لا غرس غارس ‍ شجرا.(١٥٩)

على عليه‌السلام فرموده : تكيه كردن بر آرزو از ابلهى و حماقت است .

و عنه عليه‌السلام : كثره الامانى من فساد العقل .(١٦١)

اميرالمؤ منين عليه‌السلام فرموده است : كسى كه آرزو را دراز گرداند رفتار خود را ضايع و بد ساخته است .

متاءسفانه ، عشق به تخيلات ناشدنى و آرزوهاى دراز، در نسل جوان ، خصوصا در دختران ، بيش از حد ضرورت و مصلحت بروز مى كند و در بعضى از موارد، تصورات موهوم به طورى بر روح جوانان چيره مى شود و آنان را به عالم خواب و خيال مى كشاند كه به كلى از درك واقعيتهاى زندگى غافل مى شوند.

در محيط مدرسه بر اثر پريشان فكرى ، درس معلم را نمى فهمند و در محيط خانواده به كارهاى ناموزون دست مى زنند و زندگى عادى را به باد مسخره مى گيرند و تنها به افكار شيرين و غير ممكن خود سرخوش و مست اند. اين حالت روانى يكى از علل سرپيچى نسل جوان از روشهاى سنجيده و عقلانى بزرگسالان است .

«تخيل و تجسم پر شور جوان نورسيده ، شخصيت او را به آن صورتى كه خود مايل است و آرزو دارد، به وجود مى آورد و آن را در نظر قشنگ و زيبا مى سازد. يك گودال عميق مابين وجود واقعى و تصور افسانه آميزى كه خيالبافى از آن به وجود آورده است ، ايجاد مى شود. توافق ما بين وجود و شخصيت واقعى ، و آن وجودى كه در نتيجه تحريكات افسانه آميز خيالبافى ايجاد شده است ، هر لحظه مشكل تر مى شود.»(١٦٣)

نتيجه آن كه جهش احساسات و هيجان هاى عاطفى ، حس تجددخواهى ، ميل مخالفت با تقليد، يا تقليد در جهت مخالف و همچنين تخيلات ناشدنى و آرزوهاى بى حساب ، از تمايلات طبيعى دوران شباب است و با تفاوت شدت و ضعف در وجود كليه جوانان نهفته است .

بدون ترديد، هر يك از اين تمايلات به نوبه خود در ساختن صفات اخلاقى و پى ريزى شخصيت جوانان سهم مؤ ثرى دارد و در پاره اى از موارد، آنان را به مخالفت با آداب و رسوم نسل كهن و سرپيچى از آن ها وارد مى كند و گاهى كار به طغيان و عصيان منجر مى شود.

بعضى از جوانان در احراز شخصيت و انتخاب راه سازش با محيط، داراى وضع عادى هستند و براى ساختن شخصيت خود، مستقيما از برنامه هاى خانواده و اجتماع پيروى مى كنند و خيلى زود خود را با شرايط زندگى تطبيق مى دهند و دوش به دوش جامعه قدم برمى دارند و اگر در پاره اى از مواقع به اقتضاى جوانى و بر اثر عواطف و انگيزه هاى دوران شباب ، از روش هاى عادى و رسوم و سنن اجتماعى سر باز زنند، مخالفتشان عميق و ريشه دار نيست و سرپيچى آن ها ثابت و پايدار نمى ماند، بلكه پس از گذشت مدت كوتاهى مخالفت خود را ترك گفته و همچنان روش عادى به خود مى گيرند.

براى عده اى اثبات شخصيت با آرامى و بدون درخشش صورت مى گيرد. شخص بيشتر علاقه مند به تغييرات و ترقيات مداوم است . فكر كم كم با منافع جديد خو مى گيرد و آن ها را مختص خود مى سازد و رفته رفته با حقيقت منطبق مى شود. هيجانات و آشوب هاى گذرى كه ايجاد مى شوند، هرگز تا قلمرو مسائل اختصاصى وجود پيشرفت نمى نمايند. اين اشخاص بيشتر افكار مثبت و مردان فعال را به وجود مى آورند.

براى برخى ، اين عمل به وضعى دراماتيك و آميخته با نمايش و خودنمايى به عمل مى آيد و همراه با يك عصيان ناپايدار است . علاقه به چيزهاى تازه و آرزوى مشخص ساختن خويش منجر به اين مى شود كه در گفتار و لباس پوشيدن ، يك وضع غيرعادى پيش گيرد. كشف وجود شخصى ، يك نوع نهضت حب ذات و خودستايى مفرط ايجاد مى نمايد. اين بحران بدعت كه در رفتار و حركات روزانه و نيز در افكار و احساسات هويداست ، در خاتمه دوران بلوغ تسكين مى يابد. علت اين موضوع آن است كه تكامل اين دسته از جوانان با آهنگ مخصوص و ضربات ناگهانى به عمل مى آيد كه منجر به حوادث كوچكى مى گردد.» بعضى از نوبالغان و جوانان در راه اظهار وجود و اثبات شخصيت خود وضع انقلابى دارند. اينان تسليم آداب و سنن معمولى نمى شوند و همواره مى خواهند افراد استثنايى جامعه باشند. آن ها در اين فكر نيستند كه صفات و اخلاق دیگران را به طور عادى فرا گيرند و خود را با وضع اجتماعى موجود منطبق سازند، بلكه مى خواهند حتى المقدور با روش هاى محيط مخالفت كنند و اين راه شخصيت مخصوصى براى خويشتن احراز نمايد.

مخالفت جوانان انقلابى با آداب و رسوم اجتماعى ، ريشه دار و عميق است و منشاء آن ، تنها عواطف دوران شباب و تجدد خواهى ، يا مخالفت با تقليد و تخيلات جوانى نيست ، بلكه در نهاد آنان انگيزه هاى مطلوب و نامطلوبى وجود دارد كه پيوستن مجموع آن ها به يكديگر، باعث سرپيچى و تخلفشان از روش هاى اجتماعى مى گردد.

گروهى از اين قبيل جوانان ، بر اثر پاره اى از بيمارى هاى روانى يا سوء تربيت دوران كودكى ، از واقع بينى باز مى ماند و در راه احراز شخصيت ، به روش هاى تند و انقلابى دست مى زنند و احيانا به طغيان و عصيان مى گرايند. بعضى از آن ها به قدرى از حقيقت دور مى شوند كه تا پايان عمر به سازش با محيط اجتماعى خويش موفق نمى گردند.

گروهى ديگر از جوانان انقلابى كسانى هستند كه بر اثر نبوغ ذاتى و فروغ عقلى خود، از روش هاى ناصحيح اجتماعى سر باز مى زنند و در كمال واقع بينى ، با آداب و سنن ناپسند جامعه مخالفت مى كنند. اين گروه ممتاز و پر ارزش نه تنها از اعمال نادرست دیگران پيروى نمى كنند و خويشتن را به ناروايى هاى مردم آلوده نمى سازند، بلكه مى كوشند تا مسير جامعه را نيز تغيير دهند و محيط تازه اى بر وفق افكار خود به وجود آورند. براى روشن شدن مطلب ، پيرامون هر دو قسمت به اختصار توضيح داده مى شود.

«گذشته از امراضى جزئى ابراز شخصيت ، امراض فكرى اساسى ترى وجود دارد. يكى از آن ها مرض پارانوئيا است كه علامت آن منم منم كردن بسيار است و زندگى اجتماعى را غير ممكن مى سازد.»(١٦٦)

«مرض دوم ، هيسترى است كه انتشار آن خيلى كمتر از آن است كه اطباى امراض دماغى در اواخر قرن گذشته تصور مى نمودند. با اين حال ، در نزد دختران جوانى كه علاقه به تظاهر و خودنمايى دارند، بسيار ديده مى شود. اينان ميل دارند مناظرى به وجود آورند، كمدى هايى بازى كنند، از شخصيت معينى تقليد نمايند و لااقل خود را با نيمى از آرزو و تخيل خويش وفق دهند.

از همه بيمارى هاى شخصيت تنفرآورتر، جنون پيش رس ، به آن صورتى است كه در نوبالغان و جوانان پيدا مى شود. فعاليت روحى از حقيقت منحرف مى گردد. عجايب كيفيت اخلاقى موجب مى شود كه موجود به سوى خود بازگشت نمايد. آن گاه يك نوع بى قيدى عميقى در مقابل محيط در وى توليد مى شود. اين حالت را اوتيسم مى نامند. مريض ، اوقات خود را به نشخوار تمام نشدنى مى گذراند. فكر بى حركت مى شود. آنگاه حالتى در بيمار پديد مى آيد كه گويى از محيط بريده است . اين نوع جنون تدريجى را امروز شيزوفرنى مى نامند.»(١٦٨)

«طفلى كه بد تربيت شده ، موقعى كه بزرگ شد، اگر وارث ثروت كلانى باشد، خواهى نخواهى مجبور به معاشرت و تماس با مردم است و چون اطرافيان خويش را مثل اطرافيان دوره كودكى بى بند و بار، مهربان و سهل انگار نمى بيند، ناچار همه را پست و فاسد و غير قابل معاشرت دانسته و زندگى را بر خود تلخ مى كند و اگر وارث ثروتى از پدر و مادر نبوده و مجبور باشد براى ادامه زندگى دنبال كسب و كارى برود، آن وقت است كه بر اثر فقدان حس شجاعت و اعتماد به نفس ، فاجعه زندگى او شروع مى شود و ميان نااميدى و بدبختى محصور مى گردد. به زودى در مى يابد كه وى براى زندگى در دنياى تنازع بقاء تربيت نشده است و نمى تواند به تنهايى روى پاى خود بايستد و ناچار در صف كسانى در مى آيد كه نه تنها سربار جامعه اند، بلكه پارازيت مردم اند. مثل جيب برها، فالگيرها، قماربازها، ميخوارگان و غيره .»(١٧٠)

حضرت ابراهيم دعوت انقلابى خود را، كه در درجه اول مبارزه با بت و بت پرستى بود، از محيط خانواده و بين كسان و بستگان خويش آغاز نمود و مراتب دانايى و حسن تشخيص خويش را ابتدا با آنان در ميان گذارد.

اذ قال لابيه يا ابت لم تعبد ما لا يسمع و لا يبصر و لا يغنى عنك شيئا. يا ابت انى قد جاءنى من العلم ما لم ياءتك فاتبعنى اهدك صراطا سويا.(١٧٢)

آذر، كه از سخنان ابراهيم به خشم آمده بود، به وى گفت : مگر تو از خدايان من رو گردان شده اى ؟ اگر از اين روش باز نايستى و از مخالفت بت ها دست برندارى ، سنگسارت خواهم كرد. برو از من دور شو كه سال ها رويت را نبينم .

ابراهيم كه با فكر بلند و روح انقلابى خود تصميم قطعى داشت كه با اساس شرك مخالفت كند و بت پرستى را از بيخ و بن براندازد، در كمال صراحت به آذر پاسخ داد و گفت :

و اعتزلكم و ما تدعون من دون الله و ادعو ربى عسى الا اكون بدعاء ربى شقيا.(١٧٤)

اين مجسمه هاى بى روح چيست كه پرستش مى كنيد و عمرى در كنارشان به سر مى بريد. در جواب گفتند: ما پدران خود را ديده بوديم كه اين ها را پرستش مى كردند و ما از آنان پيروى مى كنيم . ابراهيم فرمود: شماها و همچنين پدران نادانتان سخت در گمراهى بوده و هستيد.

سخنان آتشين ابراهيم بين مردم موجى از خشم و وحشت ايجاد كرد و به وى مى گفتند: آيا نمى ترسى از اين كه با خدايان اين چنين مخالفت مى كنى ؟ ابراهيم گفت :

و كيف اخاف ما اشركتم و لا تخافون انكم اشركتم بالله .(١٧٦)

به خدا قسم كه من با هر نقشه و تدبيرى كه ممكن باشد، در غياب شما بت ها را در هم مى شكنم .

حضرت ابراهيم ، با اين تهديد تند، شديدترين مراتب مخالفت و سرپيچى خويش را از آئين ساختگى قوم خود به زبان آورد و صريحا تصميم قطعى خود را براى شكستن بت ها به مردم اعلام نمود و منتظر فرصت نشست . سرانجام در روز مناسبى تهديد خود را عملى كرد و تمام بت ها را به استثناى بت بزرگ قطعه قطعه نمود.

اين عمل انقلابى طوفان عجيبى برپا كرد. شهر را تكان داد. بت پرستان با خشم و هيجان غير قابل توصيفى فرياد مى زدند و در جست و جوى كسى بودند كه چنين ستمى را به خدايان روا داشته است . واضح بود كه آن شخص كسى جز ابراهيم نيست . زيرا همه مردم ، كم و بيش سخنان او را شنيده و از طرز تفكرش آگاه بودند.

(قَالُوا سَمِعْنَا فَتًى يَذْكُرُهُمْ يُقَالُ لَهُ إِبْرَاهِيمُ).(١٧٨)

آيا جز خداى يگانه ، موجودات بى اثرى را مى پرستيد؟ اف بر شما و بر معبودهاى شما. آيا عقل نداريد و تفكر نمى كنيد.

شخصيت انقلابى ابراهيم خليل ، كه ناشى از رشد عقلى و وحى الهى بود، سبب شد كه با آيين باطل و رسوم كهن قوم خود مخالفت نمايد و در مقابل بت و بت پرستى به پيكار برخيزد. گر چه در اين راه با مشكلات و مصائب جانكاهى روبه رو شد، ولى موفق گرديد كه عقل مردم را به مقدار قابل ملاحظه اى تكان بدهد و جامعه را به تفكر و تعقل وادار نمايد.

يكى ديگر از مردان الهى كه در پرتو نيروى فروزان عقل و وحى ، به مخالفت با آداب و رسوم ناپسند قوم خود به پا خاست و با شخصيت انقلابى خويش ، بزرگ ترين تحول درخشان و حيات بخش را در جامعه به وجود آورد و مردم را از حضيض جهل و پستى به اوج دانايى و عزت رسانيد، پيامبر گرامى اسلام است .

حضرت محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله در محيطى به پيغمبرى مبعوث شد كه مردم نادانش علاوه بر شرك و بت پرستى ، به انواع جرايم و جنايات و ناروايى ها و خرافات آلوده بودند. زورگويى و ستمگرى ، كشتن دختران و تحقير زنان ، تجاوز به اموال و اعراض دیگران ، ميخوارگى و قماربازى ، چپاول و غارت و خلاصه ده ها صفات رذيله ، در رديف سنن ملى و آداب و رسوم معمولى آن مردم بود و كم ترين احساس شرمسارى و ندامت از آن همه جرايم نمى نمودند.

پيشواى عالى قدر اسلام ، با راهنمايى وحى الهى و در پرتو عقل كامل خويش ، با تمام آن روشهاى ناپسند به مخالفت و سرپيچى برخواست و با عزمى ثابت ، مبارزه پى گير خود را آغاز نمود. البته هدف عالى آن شخصيت بزرگ انقلابى تنها مخالفت فردى با آداب و رسوم باطل مردم نبود، بلكه او مى خواست با سعى و مجاهده ، همه لكه هاى ننگين را از دامن اجتماع پاك كند و كليه روش هاى ناپسند مردم را از بيخ و بن براندازد.

محيط تازه اى را بر وفق اراده حق ، بر اساس عقل و منطق و عدل و انصاف پايه گذارى كند و شخصيت مردم را بر طبق شرايط محيط جديد بسازد، و در اين راه موفقيت درخشان و بى نظيرى نصيبش گرديد. به عبارت ديگر، او در ساختن شخصيت خود، نه تنها از مردم نادان پيروى نكرد و خويشتن را با روش هاى غلط و سنن فاسد منطبق نساخت ، بلكه بر عكس ، با همت بلند و اراده عالى خود، جامعه را با خويشتن تطبيق داد و مردم را به پيروى از هدفهاى عالى و روشهاى عالمانه خود وادار نمود.

قال على عليه‌السلام : بعثه و الناس ضلال فى حيرة و خابطون فى فتنه . قد استهوتهم الاهواء و استزلهم الكبرياء و استخفتهم الجاهليه الجهلاء حيارى فى زلزال من الامر و بلاء من الجهل .(١٨٠)

دلهاى مردم نيكوكار به وى متوجه گشت و نگاه چشم ها به سوى او معطوف گرديد. خداوند به دست آن رهبر توانا، كينه هاى ديرينه را از صفحات خاطرها محو نمود و شعله هاى خانمانسوز را خاموش كرد. افراد بيگانه را با تعاليم او با هم برادر ساخت و كسانى را كه به ناحق با يكديگر همكارى داشتند، از هم جدا نمود. حق و فضيلت را در پرتو كوشش او، از خوارى به عزت رساند و ظلم و فساد را به ذلت و پستى انداخت .

نهرو مى گويد:

«محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله نيز مانند بنيان گذاران بعضى از مذاهب ديگر، مردى شورشى بود كه براى مخالفت با بسيارى از عادات و نظام اجتماعى موجود قيام كرد.

دينى كه او مردم را بدان مى خواند، به خاطر سادگى و صراحتش و به خاطر رنگ دموكراسى و برابرى كه با خود داشت ، توده هاى مردم را در كشورهاى همسايه جلب مى كرد، زيرا آنها روزگارى دراز تحت سلطه قدرت مطلقه پادشاهان مستبد و روحانيون و پيشوايان دينى مستبد به سر مى بردند. آن ها از نظام قديمى فرسوده شده بودند و براى يك تغيير وضع آمادگى داشتند. اسلام اين تغيير را به ايشان عرضه مى داشت و از طرف ايشان هم استقبال مى شد، زيرا از بسيارى جهات وضعشان را بهتر مى ساخت و بسيارى از مفاسد قديمى را پايان مى داد و اين احساس را در هر فرد مسلمان به وجود مى آورد كه او عضو يك جامعه اخوت و برادرى بزرگ است .»(١٨٢)

خلاصه روش انقلابى و سخنان پرشور رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله در جوانان نيز شخصيت انقلابى به وجود آورد. آنان به اتكاى خداوند و به راهنمايى پيشواى عالى قدر خود، با سنن فاسد جاهليت به مبارزه برخاستند. بت ها را شكستند. بتخانه ها را ويران كردند. ظلم و ستم را از ريشه برانداختند. آداب و رسوم باطل را نابود ساختند و به جاى همه آنها، سازمانى نو، بر اساس ايمان و علم ، عدل و آزادى و اخلاق و فضيلت به وجود آوردند و عقب افتاده ترين مردم را به عالى ترين مدارج كمال رسانيدند.

# تغيير شخصيت جوان

قال الله العظيم فى كتابه : ... (قَدْ أَفْلَحَ مَن زَكَّاهَا﴿[٩](http://tanzil.ir/#91:9)﴾وَقَدْ خَابَ مَن دَسَّاهَا) «وقتى در سر تا پاى خود دقت مى كنيد، مى بينيد كه هر قسمت از ساختمان جسمى شما ارثى است كه از پدر و مادر يا اجداد برده ايد. مثلا ممكن است موى سياه پرشكن را از مادر و صورت گرد را از مادر بزرگ گرفته و رنگ صورت را از پدر و قد بلند را از پدر بزرگ داشته باشيد. به هر حال ، شكل و قد و قواى بدنى ما بى شك همه موروثى و مبدا آن قابل تشخيص است . لكن نمى توان مبدا زود رنجى يا شوخ طبعى را به آسانى معلوم كرد. همين قدر مسلم است كه عادات و صفات و به طور كلى طرز فكر و رفتار ما معلول قضايا و برخوردهاى زندگى ، يعنى ساخته محيط ماست .

وقتى وقايع و اثرات محيط تكرار شد، بدون آن كه متوجه باشيم ، شخصيت ما را در قالب خود مى ريزد، ولى خوشبختانه هر وقت بخواهيم ، مى توانيم آن قالب را بشكنيم و خود را از بند برهانيم . يعنى هر اندازه عادت غير مفيد يا مزاحمى در ما كهنه شده و ريشه گرفته باشد، مى توان به قوت اراده آن را از بن در آورد و به جاى آن عادت و خوى بهترى نشانيد. بلى ، شخصيت خود، يعنى سرشت و خوى خود را مى توان جزئا يا كلا تغيير داد.»(١٨٥)

على عليه‌السلام فرموده : هرگز از مجاهده و كوشش در اصلاح نفس خويش بازنايست ، زيرا چيزى جز سعى و كوشش تو را در اين كار يارى نخواهد كرد.

و عنه عليه‌السلام : ايها الناس تولوا من انفسكم تاءديبها و اعدلوا بها عن ضراوة عاداتها.(١٨٧)

امام صادق عليه‌السلام فرموده است : نفس خود را از آن چه برايش مضر است بازدار، قبل از آن كه بميرى ، و در آزادى جانت كوشش كن ، همان طور كه در طلب روزى ات كوشش مى كنى ، زيرا كه جانت در گرو اعمال توست و جز با كوشش تو آزاد نخواهد شد.

«عاداتى كه به ساليان دراز براى ما طبيعت ثانوى شده ، يك شبه از سر به در نمى رود، ولى خوشبختانه ، اگر به دستور عقل و منطق و يا عزمى راسخ رفتار كنيم و شتابزده نباشيم ، هر خلق و خويى ، هر چه كهنه باشد، خيلى زودتر از آن چه آمده ، خواهد رفت .

بايد اول قواعد كلى را كه بر وجود انسانى حكم فرماست فرابگيريم ، پس از آن ، هر چه بهتر شخص خودمان را بشناسيم ، يعنى بدانيم چه خليقه و عادتى را مى خواهيم در خود عوض كنيم و كدام را رشد و نمو بدهيم و به خصوص بفهميم چه قابليت خاصى در ما موجود است كه بتواند در زندگى مايه برجستگى و كاميابى باشد، بعد از آن كه به اين تشخيصات موفق شديم ، بايد خود را به صفات پافشارى و شكيبايى مجهز كنيم و همواره ناظر و مواظب خود باشيم و تا اصلاحى را كه در نظر گرفته ايم در خود به وجود نياوريم ، دست از كوشش و مجاهده برنداريم .»(١٨٩)

على عليه‌السلام مى فرمايد: جهل و بى خبرى انسان از عيوب اخلاقى اش در رديف بزرگ ترين گناهان اوست .

قال اميرالمؤ منين عليه‌السلام : الجهل بالفضائل من اقبح الرذائل .(١٩١)

و نيز فرموده است : ناتوان ترين مردم كسى است كه به اصلاح نقايص معنوى و سيئات اخلاقى خود قادر باشد و اقدام نكند.

«جوانان تحت سيطره عادات و رسوم متداول و مستقر قرار ندارند و جهان فعاليت غريزى آنان يك جهان زنده و قابل انعطاف و مملو از تجربه و كنجكاوى است . جوانان مى توانند با تلاش و همت كافى محيط خويش را تغيير دهند. البته ممكن است آنان نتوانند به طور صريح تغييرات و اصلاحات مورد لزوم را تشخيص دهند و يا آن كه حاضر به فداكارى براى انجام اين اصلاحات گردند.»(١٩٣)

على عليه‌السلام به كميل بن زياد سفارش كرد كه از منافقين اجتناب كن و با افراد خائن رفاقت منما. بپرهيز از اين كه به خانه ستمكاران رفت و آمد كنى و با آنان بياميزى . بپرهيز از اين كه فرمانبردار آنها باشى و در مجالسشان حاضر شوى كه خدايت بر تو غضب روا دارد.

قال على عليه‌السلام : اياك و صحبة من الهاك و اغراك فانه يخذلك و يوبقك .(١٩٥)

حضرت رضا عليه‌السلام فرموده : همنشين شراب خوار مباش و به او سلام مكن .

عن الجواد عليه‌السلام اياك و مصاحبة الشرير فانه كالسيف يحسن منظره و يقبح اثره .(١٩٧)

بعضى عقيده دارند كه فعاليت هاى ذاتى و تمايلات غريزى نقش مهمى در ساختن خلق و خوى بشر ندارد، بلكه صفات اخلاقى هر فرد ساخته و پرداخته محيط پرورش اوست . اينان مى گويند آدمى براى قبول هر قسم تربيت ، استعداد نامحدود دارد و قادر است هر عادت ناپسندى را از صفحه خاطر بزدايد و صفت خوبى را جايگزين آن نمايد.

«مصلحين اوليه ، به پيروى از جان لوك ، فعاليتهاى ذاتى را ناچيز انگاشته و پيوسته اهميت استعداد آدمى را در كسب عادات نيكو و مطلوب تاءييد مى كردند. بدين معنى كه آدمى قابل تربيت و پرورش است و براى اصلاح و بهبود وضع بشر هيچ گونه حدود و ثغورى وجود ندارد.

روح آدمى در ازل ، صفحه سفيدى بيش نيست ، و آن را مى توان كاملا به ميل خود تغيير و تبديل داد. بنابراين ، تعليم و تربيت را بايد مبنى بر قالب ريختن جامعه بشكل و نمونه ايده آل دانست و اين اصل را ترويج كرد كه آدمى قادر به نيل به درجه كمال است .»(١٩٩)

موقعى كه آداب و رسوم تربيت ، بر اثر تكرار و ممارست ، رنگ عادت به خود مى گيرد و به صورت خلق و خوى ثابت در مى آيد، آدمى بر طبق آن ، از سرمايه هاى طبيعى خود استفاده مى كند و به آسانى غرايز در مجارى عادات به جريان مى افتند.

«عادات به محض آن كه تشكيل يافتند، با بهره بردارى از ذخيره فعاليت هاى ذاتى آدمى ، به وجود خود ادامه مى دهند و لا ينقطع اين فعاليت ها را به ميل خودشان تحريك مى كنند، تقويت مى نمايند، تفكيك مى سازند، متمركز مى كنند و از غرايز خام و نامنظم ، دنيايى مطابق ميل خود به وجود مى آورند. به طورى كه مى توان گفت آن موجود نه مخلوق عقل است نه زاييده غريزه ، بلكه مصنوع عادت مى باشد.»(٢٠١)

على عليه‌السلام فرموده است : عادات اكتسابى ، طبيعت دومى انسان است .

خوبى و بدى عادات مردم ، تابع تربيت هاى اوليه و محيط پرورش آنهاست . اگر برنامه هاى تربيت به درستى طرح شود و محيط زندگى بر اساس پاكى و فضيلت استوار باشد، آدمى تدريجا به خلق و خوى پسنديده عادت مى كند و همواره در مسير خوشبختى و سعادت گام برمى دارد. بر عكس ، اگر از اول تربيت و محيط نادرست باشد، عادات ناشيه از آن مضر و مايه تيره روزى و بدبختى خواهد بود.

مكتب آسمانى اسلام ، كه تربيت صحيح و سعادت بخش خود را بر اساس احياى تمايلات عاليه انسانى و تعديل غرايز و خواهش هاى نفسانى استوار نموده است ، به وسيله برنامه هاى علمى و عملى و از راه مراقبت در انجام فرايض دينى و تمرين وظايف عبادى و اخلاقى ، پيروان خود را در احراز عادات پسنديده تقوا و مالكيت نفس و نيل به ملكات فاضله عدالت و اخلاق تشويق فرموده است .

فى الخبر: الزموا التقوى و استعيدوها.(٢٠٣)

على عليه‌السلام در ضمن وصاياى خود به حضرت مجتبى عليه‌السلام فرموده است : نفس خويش را به بردبارى در مقابل ناملايمات عادت ده .

كسانى كه از كودكى به دست والدين و مربيان نادان و در محيطهاى فاسد پرورش يافته اند و به خلقيات بد عادت كرده اند، در جوانى مشكلات بزرگى بر سر راه زندگى دارند. اينان بر اثر سوء تربيت قادر نيستند به درستى با مردم سازش كنند به شايستگى احراز شخصيت نمايند.

عادت ناپسند به منزله دشمن نيرومندى است كه مدتى دراز در اعماق جان آدمى جاى گرفته و با كمال قدرت انسان را به كارهاى ناپسند وادار مى كند. رهايى از شر دشمن توانا بسى دشوار و مشكل است .

قال على عليه‌السلام : العادة عدو متملك .(٢٠٥)

حضرت عسكرى عليه‌السلام مى فرمايد: برگرداندن معتاد از عادتى كه بدان خو گرفته ، مانند خرق عادت در طبيعت است .

مبارزه با عادات ناپسند، گر چه مشكل است ، ولى ناشدنى و محال نيست . جوانان با انجام دو وظيفه ، كه شرط اساسى پيروزى است ، در اين مبارزه بزرگ موفق شوند و بر عادات بد خويش ، كه دشمن خوشبختى و سعادت آنهاست غلبه نمايند و در نتيجه به سازش هاى صحيح اجتماعى و احراز شخصيت نايل گردند.

وظيفه اول آن است كه در راه پيكار با هر يك از عادات ناپسند، بايد هدف و مقصود خود را به درستى تعيين كنند و به طور مشخص ‍ بدانند كه چه مى كنند و چه مى خواهند، با كدام عادت قصد مبارزه دارند و چه صفتى را مى خواهند جايگزين آن كنند.

«هنگامى كه آدمى دست به اقدامى مى زند، لازم است بداند چه مى خواهد بكند و اقدامش چه نتيجه اى خواهد بخشيد. براى آن كه اقدامش به مورد و شايسته باشد، لازم است نتايج آن را به همان صورتى كه ديگران به نظر مى آورند، در مقابل ديدگانش مجسم كند و مخصوصا توجه كند كه از لحاظ ابراز شخصيت ، آيا عمل و اقدامش اثر مطلوب خواهد بخشيد يا خير؟»(٢٠٧)

كسى كه نيم قرن در خوردن و نوشيدن آزاد بوده و از انواع ميوه ها و غذاها استفاده مى كرده است ، در پنجاه سالگى به بيمارى قند مبتلا مى شود. وقتى پزشك معالج به وى مى گويد بايد از خوردن مواد قندى خوددارى كنى ، فورا اطاعت مى نمايد.

او آزادى پنجاه ساله را كه بدان عادت كرده بود، به دست فراموشى مى سپارد و اوامر طبيب را با اراده جدى و تصميم قاطع به كار مى بندد و عملا خود را محدود مى سازد. اين اراده قوى از كجا سرچشمه گرفته است ؟

منشاء اين تصميم قاطع غريزه حب حيات است . او قبل از بيمارى براى ارضاى تمايل لذت ، از همه نعمت ها استفاده مى كرد، ولى موقعى كه سلامتى و حياتش در معرض خطر قرار مى گيرد، غريزه زندگى قدم پيش مى گذارد و او را از آن چه ضرر دارد، منع مى كند. ساير غرايز و تمايلات نيز از غريزه حب حيات ، كه در اين جا نقش رهبرى دارد، پيروى مى كنند و همه با هماهنگى كامل دستور پزشك را اجرا مى نمايند.

براى به دست آوردن اراده قوى و تصميم جدى به منظور درمان بيمارى هاى اخلاقى و مبارزه با عادات ناپسند نيز بايد از نيروى غريزه استفاده كرد و تمام قوا را در راه رسيدن به مقصود با هم متحد و هم آهنگ ساخت و به سوى هدف پيشروى كرد.

كسى كه از كودكى بر اثر سوء تربيت والدين يا مربى خويش ، لوس و از خود راضى بار آمده و به آن صفت ناپسند خو گرفته است ، در جوانى مورد تنفر و انزجار مردم است . او نمى تواند با جامعه سازش كند و شخصيت محبوبى به دست بياورد، همواره از احساس ‍ ذلت و محروميت رنج مى برد و تنها راه نجاتش از اين تيره روزى و بدبختى درمان آن خلق مذموم است . او براى بدست آوردن اراده قوى در امحاى آن سيئه اخلاقى ، بايد از غريزه حب ذات استفاده كند و بدان وسيله ساير نيروهاى خود را به همكارى وادار نمايد.

هر انسانى ، بالفطره ، داراى غريزه خود دوستى و عشق به عزت و محبوبيت است . انسان خودپسند كه مورد تحقير و اهانت جامعه قرار گرفته و عزت نفسش جريحه دار شده است ، اگر از منشاء تنفر مرم آگاه شود و به عيب اخلاقى خويش واقف گردد، مى تواند از اين غريزه نيرومند كسب قدرت و اراده نمايد و به منظور نيل به عزت و محبوبيت ، با آن عادت ناپسند مبارزه كند و خوى خودپسندى را از صفحه خاطر بزدايد.

ويل دورانت مى گويد.

«اگر بخواهيم خود را قوى تر كنيم ، بايد نخست بدانيم كه اراده چيست . اراده امر اسرارآميزى كه مانند رهبر اركستر در ميان اجزاى خوى و منش انسانى به پا خيزد و دستش را گاهى به چپ و گاهى به راست حركت دهد و به نوازندگان دستور دهد نيست ، بلكه فقط مجموعه و جوهر همه دواعى و رغبات انسانى است . اين قواى محركه ، پيشوايى كه از او اطاعت كنند ندارند مگر خودشان .

از ميان اين اميال و رغبات ، يكى بايد چنان نيرومند باشد كه بتواند بر ديگر رغبات مسلط شود و آنان را متحد سازد. معنى قدرت اراده اين است كه يك ميل قوى چنان برتر و بالاتر از اميال ديگر باشد كه همه را به سوى خود بكشاند و تمام يراق به سوى يك هدف و يك جهت متوجه گردد. اگر ما هدف همساز كننده و مقصد آمر و حاكمى نداشته باشيم كه بتوانيم اميال و خواهش هاى نفسانى ديگر را در راه آن فدا كنيم ، به وحدت و يگانگى نمى رسيم و سرانجام بايد سنگ بناى انسان ديگرى باشيم .»(٢٠٩)

حضرت امام هادى عليه‌السلام مى فرمايد: كسى كه پر مدعى و از خود راضى باشد، مردم بسيارى به وى خشمگين و بدبين خواهند شد.

قال على عليه‌السلام : من رضى عن نفسه اسخط ربه .(٢١١)

على عليه‌السلام مى فرمايد: عجب است كه حسودان از سلامتى بدن هاى خويش غافل اند.

عن ابى جعفر عليه‌السلام : ان الحسد لياءكل الايمان كما تاءكل النار الحطب .(٢١٣)

على بن ابيطالب به حضرت حسين عليهما‌السلام ، در ضمن وصاياى خود فرموده است : كسى كه نسبت به مردم تكبر نمايد، ذليل و خوار خواهد شد.

قال النبى صلى‌الله‌عليه‌وآله : لا ينظر الله الى رجل يجر ازاره بطرا.(٢١٥)

على عليه‌السلام فرموده : كسى كه صفحه خاطر را از پستى طمع پاك نكند، خويشتن را ذليل و پست كرده و در قيامت به خوارى و اهانت بيشترى گرفتار است .

از اين چند حديث و روايات ديگرى نظاير اينها به خوبى واضح مى شود كه چگونه مكتب آسمانى اسلام ، در برنامه هاى تربيتى خود، از نيروى غرايز و نيروى ايمان يك جا استفاده مى كند و در راه مبارزه با سيئات اخلاقى و عادات ناپسند، از هر دو قدرت به موازات يكديگر بهره بردارى مى نمايد.

ناگفته نماند كه از نظر دينى و علمى ، ترك عادات ناپسند به آسانى ميسر نيست . كسى مى تواند بر خلقيات ذميمه خويش غلبه كند و شخصيت نامطبوع خود را تغيير دهد كه از موانع و مشكلات نهراسد و از يك يا چند شكست ماءيوس نگردد.

با توجه به اين نكته كه عادت ، طبيعت دوم انسان است ، مبارزه با آن احتياج به پايدارى و استقامت دارد. جوانانى كه در راه اصلاح ملكات اخلاقى خويش ، با مجاهده پى گير فعاليت مى كنند و براى نيل به مقصود، كوشش مداوم دارند، سرانجام پيروز مى شوند و به هدف خويش نايل مى گردند.

قال اميرالمؤ منين عليه‌السلام : من استدام قرع الباب ولج ولج .(٢١٧)

و نيز فرموده است : هر آن كس كه خود را در اصلاح نفس خويش به مشقت و زحمت وادارد و سعى بليغ نمايد، به سعادت و خوشبختى نايل مى گردد.

«اگر خواستار قدرت هستيم ، بايد نخست هدف خود را برگزينيم و راه خود را تعيين كنيم ، بعد بايد به آن بچسبيم تا هرچه پيش ‍ آيد. بايد از اول متوجه باشيم كه راهى را كه برمى گزينيم ، به سر خواهيم برد، زيرا هر شكستى ما را ضعيف مى كند و هر توفيقى ممكن است به قدرت ما بيفزايد. اجراى هر كار مستلزم كار تازه اى است . پيروزى هاى كوچك تر به ما نيرو مى بخشد و ما را به پيروزى هاى بزرگ تر مطمئن مى سازد. عمل اراده را مى آورد.

اما اگر كسى احتياط پيشه كرد و در اقدام به كارهاى بزرگ ترديد و دو دلى به خرج داد، هميشه كوچك خواهد ماند. چنان باش كه از پيروزى ها و موفقيت هاى كوچك خرسند نگردى . پس از پيروزى در كارى ، فقط يك روز جشن بگير و روز بعد به دنبال كار خطيرتر باش و جوياى خطر و مسئوليت باش .

ممكن است شكست بخورى ، حتى نابود شوى ، اما روزى كه در آن مى ميريم ، چنان ناچيز و حقير است كه ارزش متزلزل ساختن روش و عقيده ما را ندارد. اگر خطرات تو را هلاك نكند، نيرومندت مى كند و به هدفى كه دارى نزديك ترت مى سازد و به سوى بزرگى راهبرت مى گردد. يا بزرگى و عز و نعمت و جاه ، يا چو مردانت مرگ روياروى .»(٢١٩)

اى فرزندان عبدالمطلب ، به خدا قسم سراغ ندارم جوانى را كه براى خير و سعادت قوم خود چيزى بهتر از تعاليم من آورده باشد. من براى امور دنيا و آخرت شما برنامه جامعى آورده ام .

موقعى كه اسلام در مسير پيشروى قرار گرفت و تدريجا مردم به آن آيين الهى متوجه شدند، قريش نزد ابوطالب رفتند و گفتند اگر فقر و تهى دستى ، برادرزاده ات را به اين كار وا داشته ، ما حاضريم براى او پولى جمع آورى كنيم و در اختيارش بگذاريم و به قدرى متمكنش سازم كه از همه قريش ثروتمندتر باشد.

فقال رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله : مالى حاجة فى المال فاجيبونى تكونوا ملوكا فى الدنيا و ملوكا فى الاخرة .(٢٢١)

نهرو مى گويد:

«شگفت انگيز است كه نژاد عرب ، كه در طول قرون دراز، گويى در حال خفتگى به سر مى برد و ظاهرا از آن چه در ساير نواحى اتفاق مى افتد جدا بى خبر بود، ناگهان بيدار شد و با نيرو و قدرتى شگرفت دنيا را زيرورو ساخت .

سرگذشت عرب ها و داستان اين كه چگونه به سرعت در آسيا و اروپا و افريقا توسعه يافتند و فرهنگ و تمدن عالى و بزرگى به وجود آوردند، يكى از شگفتى هاى تاريخ بشرى مى باشد. نيرو و فكر تازه اى كه عرب ها را بيدار ساخت و ايشان را از اعتماد به نفس و قدرت سرشار ساخت ، اسلام بود.»(٢٢٣)

چهل سال پس از اين واقعه ، حضرت محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله ، به پيامبرى مبعوث گرديد و تربيت آسمانى خود را در راه اصلاح اخلاق و تغيير شخصيت آن مردم آغاز نمود و در مدت كوتاهى ، بزرگ ترين تحول روحى را در آنان به وجود آورد.

قومى كه در مقابل هجوم سربازان حبشى تاب مقاومت نياوردند و از ترس ، شهر مسكونى و خانه و زندگى خويش را ترك گفتند، بر اثر تعاليم عاليه اسلام چنان شجاع و نيرومند شدند كه در ايام حيات پيغمبر و پس از مرگ آن حضرت ، در مقابل بزرگ ترين ارتش هاى نيرومند جهان آن روز ايستادگى كردند و به فتوحات درخشان و حيرت زايى نايل آمدند.

«اعراب از يك پيروزى به پيروزى ديگر نايل مى شدند و اغلب بدون جنگ و مقاومت پيروز مى گشتند. پس از رحلت پيغمبرشان ، تمامى ايران و سوريه و ارمنستان و قسمتى از آسياى مركزى را از يك سو و مصر و قسمت هايى از شمال آفريقا را از سوى ديگر فتح كردند. در شرق ، شهرهاى هرات و كابل و بلخ در برابر ايشان سقوط كرد و آن ها به ايالت سند و سواحل رود سند در هند رسيدند.

عربها از مراكش و آفريقا، از تنگه باريك دريا گذشتند و به اسپانيا و اروپا وارد شدند. اين تنگه تا آن زمان به نام ستون هاى هركولس ‍ ناميده مى شد و اين نامى بود كه يونانى هاى قديم به آن داده بودند. سردار عرب كه از اين تنگه عبور كرد، طارق نام داشت و از آن پس ‍ آن جا به نام او جبل الطارق (صخره طارق) ناميده شد.

در زبان هاى اروپايى ، همين كلمه به صورت جيبر التار در آمده است . سراسر اسپانيا به سرعت مسخر گشت و مسلمين از آن جا به جنوب فرانسه سرازير شدند. بدين شكل ، در حدود ١٠٠ سال پس از درگذشت حضرت محمد، امپراطورى اسلام از جنوب فرانسه و اسپانيا در سراسر شمال آفريقا تا سوئز و از آن جا در سراسر عربستان و ايران و آسياى مركزى تا مرزهاى مغولستان گسترش يافت .»(٢٢٥)

او به اتكاى خداوند در مقابل تهديد و فشار مشركين خود را نباخت و با اطمينان خاطر ايستادگى كرد و موفق شد افرادى را تربيت كند كه از حوادث و خطرات نهراسند و در مقابل پيش آمدهاى سخت با كمال قدرت و نيرومندى مقاومت نمايند.

از كسانى كه در سال هاى اول بعثت ، در سخت ترين شرايط، به پيغمبر اكرم ايمان آوردند و در راه اعلاى حق با مصائب سنگين مواجه شدند و در كمال نيرومندى مقاومت نمودند، عياش بن ابى ريبعه و همسرش اسماء بنت سلامه است .

عياش برادر مادرى ابوجهل و حارث است و در موقعى كه قبول اسلام كرد، سنش در حدود سى سال بود و همسرش بيست سال داشت . خانواده عياش از مسلمانى وى سخت به خشم آمدند و براى آن كه او را از پيروى پيغمبر باز دارند، شكنجه و آزارش دادند، ولى مؤ ثر واقع نشد و او همچنان در آيين مقدس اسلام ثابت قدم ماند.

عياش و همسرش به معيت جمعى از مسلمانان ، با موافقت پيغمبر اكرم ، به حبشه مهاجرت نمودند، ولى زودتر از دیگران به مكه بازگشتند و مجددا گرفتار آزار مشركين شدند، تا هجرت پيغمبر پيش آمد و مسلمين به مدينه مهاجرت نمودند و از گزند دشمنان آسوده شدند.

موقعى كه اسماء، مادر عياش از مهاجرت پسرش آگاه شد، قسم ياد كرد كه تا عياش برنگردد، سر خود را روغن نزند و در سايه ننشيند. ابوجهل و حارث به مدينه مسافرت نمودند و سوگند مادر را به وى خبر دادند و گفتند تو از همه فرزندان نزد مادر عزيزترى و به دينى عقيده دارى كه نيكى به والدين را سفارش كرده است . به مكه برگرد و خداى خود را در مكه عبادت كن ، همان طور كه اكنون در مدينه عبادت مى كنى .

عياش براى مادر متاءثر شد و گفته هاى برادران را تصديق كرد و از آنان عهد و پيمان گرفت كه اگر به مكه بيايد، به وى خيانت نكنند. با آن ها از مدينه حركت كرد. وقتى از شهر دور شدند، آزار و اذيت شروع شد، كتف عياش را بستند و به همان وضع ، روز روشن او را وارد مكه نمودند. و قالا يا اهل مكه هكذا فافعلوا بسفهائكم كما فعلنا بسفيهنا و به صداى بلند فرياد مى زدند: مردم مكه ، بانادان هاى خود كه به اسلام گرويده اند، اين طور موهن و با خشونت رفتار كنيد، چنان كه ما با سفيه خود چنين كرديم .

سپس او را در يك اطاق بدون سقف ، در سخت ترين شرايط زندانى كردند و همه پيمان ها را فراموش نمودند.

چند سال او در مكه گرفتار زندان و آزار بود و در آن مدت كوچك ترين آثار زبونى و شكت روحى از وى مشاهده نشد. او با خداوند مرتبط بود و با نيروى ايمان در مقابل مصائب و ناملايمات مقاومت مى كرد.

رسول اكرم در مدينه براى نجات او مكرر دعا كرد و همه مردم براى عياش متاءثر بودند. سرانجام يكى از مسلمين ، به طور پنهانى به مكه رفت و با طرح نقشه ماهرانه اى موجبات فرار او را از زندان فراهم نمود و به اتفاق هم به مدينه بازگشتند.(٢٢٧)

در دوره جاهليت ، دختران و زنان از جميع حقوق انسانى و مدنى محروم بودند و بدتر از بردگان و حيوانات زندگى مى كردند. ولى ايمان به خداوند و برنامه هاى تربيتى اسلام به طورى شخصيتشان را تغيير داد و به آنان اراده قوى و استقلال فكر بخشيد كه يك دختر جوان توانست در مقابل برادر نيرومند خود بايستد و در كمال قدرت و شهامت از ايمان و عقيده خود دفاع نمايد.

تمام مردم ، به خصوص كودكان و جوانان ، تحت تاءثير مربيان خويش هستند و خواه ناخواه از افكار خوب و بدشان متاءثر مى شوند و از اعمال پسنديده يا ناپسندشان سرمشق مى گيرند. خلاصه ، طرز تفكر و كيفيت رفتار و گفتار مربيان ، يكى از عوامل مهم ساختن شخصيت آدمى است .

كسانى كه خود داراى ايمان واقعى و سجاياى انسانى هستند، اگر تربيت دیگران را به عهده بگيرند و صميمانه مجاهده نمايند، مى توانند افرادى مؤ من و با فضيلت بپرورند و آنان را از مزاياى ايمانى و اخلاقى خويش برخوردار سازند.

نهرو مى گويد:

«حضرت محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله از شهر مدينه پيامى براى حكمرانان و پادشاهان جهان فرستاد و آن ها را به قبول وجود خداى يگانه و رسولش دعوت كرد. لابد اين پادشاهان و حكمرانان حيرت كردند كه اين مرد گمنام كيست كه جراءت كرده است براى آن ها دستور صادر كنند.

از فرستادن همين پيام ها مى توان تصور كرد كه حضرت محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله چه اعتماد و اطمينان فوق العاده اى به خود و رسالتش داشته است و توانست همين اعتماد و ايمان را در مردم كشورش نيز به وجود آورد و به آن ها الهام ببخشد. به طورى كه آن مردان توانستند بدون دشوارى بر نيمى از جهان معلوم آن زمان مسلط گردند. ايمان و اعتماد به نفس چيز بزرگى است و اين ثمرات عالى را به وجود مى آورد.»(٢٢٩)

على عليه‌السلام فرموده است : نفس متجاوز و سركش خويش را با ترك عادات ناپسند خوار نماييد و به انجام اوامر الهى وادارش ‍ سازيد و بار غرامت هاى تخلفش را بر وى تحميل نماييد. با ارتكاب مكارم الاخلاق زينتش كنيد و از پليدى هاى گناه مصونش ‍ داريد.

اگر جوانى فاقد سرمايه ايمان است و بر اثر عادات مذموم و اخلاق بد خويش ، از سازش با مردم و احراز شخصيت عاجز است ، او نيز بايد با استفاده از نيروى غرايز، خويشتن را اصلاح نمايد و به صفات پسنديده متصف گردد. زيرا نيل به خوشبختى زندگى و احراز محبوبيت اجتماعى ، كه خواهش فطرى بشر است ، با تخلق به صفات حميده و مكارم اخلاق به دست مى آيد.

قال اميرالمؤ منين عليه‌السلام : لو كنا لا نرجوا جنه و لا نارا و لا ثوابا و لا عقابا لكان ينبغى لنا ان نطالب بمكارم الاخلاق فانها مما تدل على سبيل النجاح .(٢٣١)

فرا گرفتن صفات حميده و خلقيات پسنديده ، يكى از شرايط اساسى اظهار وجود و اثبات شخصيت اجتماعى است . جوانى كه داراى سجاياى اخلاقى و ملكات انسانى است ، هر چند كوچك باشد، در جامعه عزيز و محبوب است . او مى تواند به شايستگى با مردم بياميزد و در سازش هاى اجتماعى پيروز گردد. بر عكس ، جوانى كه دچار سيئات اخلاقى و ملكات ناپسند است ، هر قدر بزرگ باشد، مردم از وى متنفرند. او نمى تواند خود را با جامعه تطبيق دهد و شخصيت شايسته اى را احراز نمايد.

قال على عليه‌السلام : سوء الخلق يوحش القريب و ينفر البعيد.(٢٣٣)

و نيز فرموده است : چه بسا عزيزانى كه اخلاق ناپسند، آن ها را به ذلت و خوارى انداخته و چه بسا مردم پست و كوچكى كه صفات پسنديده ، آنان را عزيز و محبوب ساخته است .

مسئله اخلاق در زندگى بشر به اندازه اى مهم و قابل ملاحظه است كه خداوند، در قرآن شريف ، تغيير اوضاع و احوال فردى و اجتماعى مردم را به تغيير خلقيات و ملكات نفسانى آنان مرتبط نموده است .

(إِنَّ اللَّـهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنفُسِهِمْ) خداوند اوضاع هيچ مردمى را تغيير نمى دهد، مگر آن كه خودشان صفات نفسانى و ملكات روحى خويش را دگرگون سازند.

يكى از ماءموريت هاى آسمانى رسول اكرم در نشر آيين مقدس اسلام ، تزكيه و مبارزه با سيئات اخلاقى بود. تغييرات عظيم و پيشرفت هاى سريعى كه در صدر اسلام نصيب مردم عقب افتاده دوران جاهليت گرديد، و توانستند در مدت كوتاهى خويشتن را از حضيض ذلت به اوج عظمت و بزرگى برسانند و بر قسمت عظيمى از جهان آن روز حكومت و سيادت نمايند، بر اثر تزكيه نفس و اصلاحاتى بود كه با مجاهدات پى گير پيغمبر اكرم و در پرتو تعاليم عاليه اسلام ، در خلق و خويشان به وجود آمد.

در جهان كنونى و در نظر دانشمندان ، امروز نيز مسئله اخلاق براى عموم طبقات ، به خصوص نسل جوان ، مورد كمال توجه است . جوانان موظف اند همزمان با فرا گرفتن مسائل علمى و بسط معارف ، به تزكيه نفس و تحكيم مبانى اخلاقى خويش بپردازند و با تخلق به ملكات پسنديده و صفات حميده ، ضمير خويش را از سيئات اخلاقى تطهير نمايند و براى حسن سازش هاى اجتماعى مجهز گردند و از اين راه ، شخصيت خود را اثبات و مراتب لياقت و شايستگى خويش را احراز نمايند.

موريس دبس مى گويد:

«چگونه ممكن است حداكثر استفاده را از دوران اثبات شخصيت ، براى تعليم و تربيت جوانان نو رسيده هر دو جنس ، طبق قوانين جديد تربيتى به دست آورد؟ براى اين كار بايد مسئله تشكيل اخلاق را، كه اهميت آن امروزه به طور حاد در تمام كشورهاى جهان معلوم گرديده است ، مورد مطالعه قرار داد. يك تعليم و تربيت تمام و كمال نمى تواند فقط به تشكيل نيروى فكرى اكتفا نمايد. چنين تعليم و تربيتى بايد براى جهش اخلاق ، محيط مساعدى به دست آورد. مقصود از آن ، مسائلى است كه از قبيل اعتماد به نفس و اعتماد به زندگى و ذوق عمل و ذوق قبول مسئوليت و كسب لذت در هنگام غلبه بر مشكلات و كوشش هاى بزرگ و غيره . به طور خلاصه ، بايد بر ميل اثبات شخصيت اتكا نمود و به كمك آن ، مسئله تمرين اراده را به مرحله عمل در آورد تا دو موضوع لازم زير انجام پذيرد:

اولا، شخصيت جوان نو رسيده بتواند واقعا لياقت خود را ثابت كند تا از وفور تصورات و تخيلات ايمن باشد.

ثانيا، فعاليت وى متوجه كوشش هاى دسته جمعى ، كه تمرين همان اعمال دوران بلوغ و كمال هستند، بشود، تا از خطر خودخواهى فردى جلوگيرى به عمل آيد.»(٢٣٥)

با فرض آن كه بگوييم مايه اصلى ترس ، ريشه فطرى دارد و با سرشت كودك آميخته شده است ، بايد قبول كنيم كه قسمت اعظم ترس هاى نا به جايى كه دامن گير اطفال مى شود و بعضى از آن ها تا سنين جوانى و احيانا تا پايان عمر باقى مى مانند و پيوسته صاحبانش ‍ را رنج مى دهد، ناشى از نادانى و عقايد خرافى والدين و مربيان ، يا سوء تربيت آنان است .

گر چه بعضى از ترس هاى دوران كودكى ، كه اغلب جنبه فردى دارد، با فرا رسيدن ايام جوانى و توسعه نيروهاى جسمى و فكرى ، خود به خود برطرف مى شود، ولى آثار آن در اعماق جان باقى مى ماند و در دوران شباب ، به صورت ترس هاى اجتماعى آشكار مى گردد.

مثلا كودكى كه اسير پدر و مادر تند خو و ستمكار باشد و هرگز از زورگويى و تجاوز آنان ايمنى نداشته باشد، همواره احساس ‍ وحشت و نگرانى مى كند و در باطن از ترس شر آن ها بيم و هراس دارد. چنين كودكى ، وقتى به جوانى مى رسد و پدر و مادرش ‍ مى ميرند، گر چه موضوع ترس فردى او قهرا منتفى شده است ، ولى اثر آن از خاطرش محو نمى گردد. او خويشتن را حقير مى بيند و در خود احساس كمبود مى كند. او در معاشرت هاى اجتماعى ، در اجراى برنامه هاى تحصيلى ، در سخن گفتن با معلم يا مردم و خلاصه در سازش با محيط و اظهار وجود دچار ترس و وحشت است .

اين قبيل جوانان ، همواره در يك كشاكش درونى و تضاد روحى به سر مى برند، از طرفى طبق خواهش فطرى مايل اند در جامعه به شايستگى پيشروى كنند و به وسيله حسن سازش با مردم ، شخصيت خود را اثبات نمايند و از طرف ديگر، به علت ضعف و ترسى كه در باطن دارند، به خود اجازه پيشروى نمى دهند. جراءت نمى كنند كه با مردم بياميزند و خويشتن را با اوضاع عمومى تطبيق دهند. گويى خود را لايق هم آهنگى با جامعه نمى دانند. مايل اند حتى المقدور از مردم كناره گيرى و بدين وسيله ضعف درونى خويش را پنهان نگاه دارند.

خوشبختانه ترس هاى مضر و مزاحم ، كه از بيمارى هاى اخلاقى است ، درمان پذير و قابل علاج است . جوانان ، اگر بخواهند، مى تواند با تحليل حالات روحى خود، بر آن مسلط گردند و خويشتن را از شرش رهايى بخشند.

«كم رويى نشانه ترس از شكست و دليل بر وحشت از برخورد با اشخاص است . علت اصلى آن را بايد در اوان طفوليت جست و جو كرد. طفلى كه در بچگى مورد نامهربانى و سخت گيرى واقع مى شود، در آينده از عهده پيكار زندگى و مبارزه با ديگران بر نمى آيد و ناچار انزوا را بر آميزش ترجيح مى دهد و احيانا براى جبران شكست ، خود را به وسايل ديگرى سرگرم مى كند.

اين نقيصه و ضعف روحى را با فرار از معاشرت نمى توان رفع كرد، بلكه بايد خود را به حشر و آميزش مجبور ساخت و در مقابل انكار نفس ، از خود پرسيد كه چرا از اين شخص يا از اين جمعيت مى گريزى ؟ از چه مى ترسى ؟ از كه بدت مى آيد؟ آيا نمى دانى كه اگر عاقل باشى و درست رفتار كنى ، همه را دوست و هواخواه خود خواهى كرد.»(٢٣٧)

على عليه‌السلام فرموده : چه بسا مرد خائفى كه خوفش او را در سرمنزل آرامش و ايمنى مستقر مى سازد.

ترس دانشجو از رد شدن در امتحانات ممكن است باعث پيشرفت و موفقيت وى گردد و به جبران گذشته ، تنبلى و مسامحه كارى را ترك گويد و با سعى و كوشش در مطالعه كتاب هاى درسى و تمرين هاى لازم ، خويشتن را براى امتحان آماده كند و سرانجام كامروا و پيروز گردد.

ترس بيمار از خطر تشديد مرض يا مزمن شدن بيمارى ، عامل محرك وى در به كار بستن دستور پزشكى است . ترس است كه بيمار را به فكر چاره جويى مى اندازد و او را به استعمال داروهاى مفيد و مراعات پرهيزهاى لازم وامى دارد و بدين وسيله ، موجبات بهبود و سلامتش را فراهم مى آورد.

ترس مردان با ايمان از عذاب الهى ، پايه اصلى اطاعت آنان از اوامر و نواهى خداوند است . مردان با ايمان ، از ترس كيفرهاى عادلانه پروردگار توانا، دامن خود را به پليدى هاى گناه آلوده نمى كنند و از راه وظيفه شناسى و اطاعت اوامر الهى ، موجبات كاميابى و سعادت ابدى خويش را مهيا مى سازند.

الذين يوفون بعهد الله و لا ينقضون الميثاق و الذين يصلون ما امر الله به ان يوصل و يخشون ربهم و يخافون سوء الحساب .(٢٣٩)

على عليه‌السلام فرموده است : ترس از مجازات براى نفس سركش آدمى ، به منزله زندان است و او را از ارتكاب معاصى باز مى دارد.

خلاصه ، ترس هاى عاقلانه اى كه نشانه خطر است و آدمى را از پيش آمدهاى ناگوار برحذر مى دارد، مفيد و لازم است . كسانى كه از خطر نمى ترسند و به موقع چاره جويى نمى كنند، غفلتا در برابر آن قرار مى گيرند و بر فرصت از دست رفته خويش افسوس ‍ مى خورند.

قال على عليه‌السلام : من قلت مخافته كثرت آفته .(٢٤١)

على عليه‌السلام فرموده است : فال بد يك امر حقيقى و واقعى نيست .

قال رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله : الطيرة شرك .(٢٤٣)

امام صادق عليه‌السلام به عمرو بن حريث فرموده : تاءثير يا بى تاءثيرى فال بد در روان تو، تابع وضعى است كه آن را در نهاد خود قرار مى دهى . اگر سست و ناچيزش بدانى ، سست و ناچيز خواهد بود. اگر آن را يك امر قوى و مهم پندارى ، اثرش در تو نيز مهم و شديد خواهد بود. اگر اصلا به فال بد، ترتيب اثر ندهى و آن را هيچ و غير واقعى بدانى ، هيچ و بى اثر خواهد بود.

از جمله ترسهاى مذمومى كه در گذشته فكر بسيارى از مردم را ناراحت داشته و مفاسد زيادى به بار آورده ، ترس از شومى زن و مركب و خانه بوده است . كسانى كه به اين عقايد خرافى معتقد بودند، پيش آمدهاى بد و حوادث ناگوار زندگى خود را، كه هر يك معلول علت مخصوصى بوده ، به شومى يكى از آنها مستند مى كردند و به وجودشان فال بد مى زدند و از ترس اين كه مبادا با حوادث تلخ تازه اى مواجه گردند، درباره آنها تصميم هاى غير عاقلانه و احيانا ظالمانه مى گرفتند. هنوز هم كسانى اسير اين طرز تفكر ناصحيح هستند.

چه بسيار خانواده هايى كه به گمان شومى و بدقدمى زن متلاشى شده و كودكان بى گناهش به بدبختى و سيه روزى افتاده اند. چه بسيار خانه هايى كه به تصور شومى و ناميمونى ويران گشته و به صورت خرابه هاى متروكى در آمده است .

پيشواى عالى قدر اسلام ، با آن عقايد خرافى و ناصحيح كه از جهل و نادانى سرچشمه گرفته بود، مبارزه كرد و به مردم خاطرنشان نمود كه به وجود آنها فال بد نزنند و ندانسته بدآمدهاى زندگى را به آنها نسبت ندهند و از پى آن ، تصميم هاى ناروا نگيرند. به علاوه ، در ضمن برنامه هاى تربيتى خود، ناميمونى زن و خانه و مركب را به معنى واقعى تبيين و توضيح نمود و افكار مردم را درباره آنها به مسير صحيح و عاقلانه هدايت فرمود.

عن خالد بن نجيح عن ابى عبدالله عليه‌السلام قال تذاكروا الشوم عنده فقال : الشوم فى ثلاثه فى المرئة و الدابة و الدار فاما شوم المرئة فكثرة مهرها و عقوق زوجها و اما الدابه فسوء خلقها و منعها ظهرها و اما الدار فضيق ساحتها و شر جيرانها و كثرة عيونها.(٢٤٥)

حضرت موسى بن جعفر، عليهما‌السلام ، به هارون الرشيد فرمود: خداوند از نجوم به نيكى ياد كرده و آن را مدح فرموده است و اگر نجوم صحيح و واقعى نمى بود، خداوند آن را مدح نمى كرد. سپس فرمود پيامبران الهى از علم نجوم آگاهى داشتند و به چند آيه استشهاد كرد.

قرآن شريف ، در موارد متعدد، از خلقت حيرت انگيز اجرام سماوى ، كه دليل بارزى بر وجود پروردگار جهان است ، سخن گفته و مردم را به تدبر و تفكر در نظام حكيمانه آن تشويق فرموده است .

(إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لَآيَاتٍ لِّأُولِي الْأَلْبَابِ﴿[١٩٠](http://tanzil.ir/#3:190)﴾الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّـهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَى جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَـٰذَا بَاطِلًا).(٢٤٧)

على عليه‌السلام در جواب وى فرمود: آيا گمانت اين است كه تو مردم را هدايت مى كنى به ساعتى كه هر كس در آن ساعت به مقصد خود حركت كند، از پيش آمد بد مصون خواهد بود؟ و مى ترسانى از ساعتى كه هر كس در آن ساعت حركت كند، دچار ضرر و خطر مى شود؟ آن كس كه تو را در اين امر تاءييد و تصديق نمايد خدا را تكذيب كرده است و در استمداد از ذات الهى ، در رسيدن به مقصود خود، بى نيازى به خرج داده است . به گفته تو، سزاوار است كسى كه به دستورت عمل كند، تو را حمد و سپاس گويد، زيرا تو او را به ساعت منفعت و ايمنى از ضرر راهنمايى نموده اى . سپس حضرت به سربازان خود توجه كرد و فرمود به نام خدا به سوى جبهه جنگ حركت كنيد.

مردى تصور مى كرد كه مى تواند از راه محاسبه نجومى ، غيب گويى كند و از حوادث آينده اشخاص با واقع بينى خبر دهد.

لذا به رئيس كشور اسلام مى گويد اگر در اين ساعت به جنگ دشمن حركت كنى ، مى ترسم با شكست مواجه گردى .

على عليه‌السلام ، اگر مانند بعضى از مردم به اين قبيل سخنان بى اساس عقيده مى داشت ، لازم بود از شنيدن خبر شكست خود بترسد و به گفته وى ترتيب اثر دهد و از تصميم حركت در آن ساعت منصرف گردد. ولى اميرالمؤ منين ، كه در مكتب علمى و ايمانى اسلام پرورش يافته بود، به آن سخن غير واقعى اعتنا نكرد و كم ترين ترس و نگرانى به خود راه نداد و در كمال صراحت ، گفتار او را رد كرد و به اتكاى خداوند بزرگ در همان ساعت سربازان خود را به جبهه حركت داد و سرانجام بر دشمن غلبه كرد و با فتح و پيروزى مراجعت نمود.

«امروز در سراسر دنيا، ترس و غصه ، همچو وبا و طاعون به جان بشر افتاده و سبب بروز چنان امراضى گشته كه اطبا را دچار حيرت كرده است . و آن چه ما خود حس مى كنيم و به چشم مى بينيم اين است كه ترس و غصه از قدرت روحى و جسمى و توانايى حافظه و قابليت كار ما به مقدار زيادى كم مى كند. مگر ترس مولود تصور نيست ؟ مثلا تصور مى كنيم كه اگر رعد و برق در گيرد، ممكن است خانه ما بسوزد، يا اگر جنگى بشود خانه و خانمان ما بر افتد، اين ها همه تصور است و احتمال . بايد به جاى اين كه خود را به اين تصورات تسليم كنيم ، در مقابل آن ها افكار ديگرى را واداريم و به خود بگوييم كه صاعقه ها زده و به ما آسيبى نرسيده ، جنگ ها شده كه خانمان ما را ويران نكرده است . چون وقايع آينده به جز خيال و تصور چيزى نيست ، خود را در آينده چنان تصور كنيد كه از هر محنت و بلايى در امان خواهيد بود و قلم سرنوشت ، چنان كه تاكنون به حفظ شما رقم كرده ، از اين به بعد نيز به خير و صلاح شما خواهد رفت . ايمان و خوش بينى را مايه زندگى قرار بدهيد و خود را از هر گونه ترس و ضعف و اندوه برى بپنداريد، زيرا هر كس در آينده همان خواهد بود كه خود را مى پندارد.»(٢٤٩)

جوان محصلى كه لكنت زبان داشت و نمى توانست روان سخن بگويد، در نامه خود نوشته بود با آن كه خوب درس خوانده ام و هميشه در امتحانات قبول شده ام ، ولى كندى زبانم مرا به سختى رنج مى دهد، جراءت ندارم با كسى صحبت كنم ، هميشه در آخر كلاس مى نشينم و حتى المقدور خود را از چشم دبير پنهان نگاه مى دارم ، زيرا مى ترسم از من سؤ الى كند و در جواب ، زبانم بگيرد و همكلاسانم مرا استهزا نمايند. نوشته بود جراءت نمى كنم ساعت به دستم ببندم از ترس اين كه مبادا كسى از من وقت را سؤ ال كند و در جواب ، بر اثر لكنت زبان ، مورد تحقير و اهانت واقع شوم .

«تجزيه و تحليل روانى كه از يك استاد دانشگاه به عمل آمد، نشان داد كه عقده حقارتى كه وى از آن رنج مى برده ، از دوران تحصيلى او در دبستان به وجود آمده بوده است . بدين معنى كه وى بلندترين شاگردان بود و هنگام بازى يا استراحت و تفريح ، قبل از همه ، او به چشم اولياى مدرسه مى رسيد. از اين رو هر وقت اتفاقى در مدرسه مى افتاد، براى تنبيه سايرين ، بلافاصله او را از صف بيرون كشيده و وسيله عبرت قرار مى دادند. هر چند در پاره اى از موارد اين عمل به جا بود، ولى اين طفل از همان وقت احساس ‍ مى كرد كه در بيشتر مواقع مورد ظلم و ستم قرار گرفته است و اين بدبختى هم علتى جز بلندى قد او نداشته است .»(٢٥١)

على عليه‌السلام فرموده است : بيشتر توجهت به كسانى باشد كه تو بر آنها برترى دارى . چه اين خود يكى از درهاى شكرگزارى و استفاده از نعمت هاى الهى است .

عن ابى عبدالله عليه‌السلام : قال انظر الى من هو دونك فتكون لانعم الله شاكرا و لمزيده مستوجبا و لجوده ساكنا.(٢٥٣)

براى توضيح و تبيين اين مطلب ، كه قسمتى از ترس هاى جوانان در سازش هاى اجتماعى و اثبات شخصيت ، ناشى از تربيت هاى غلط دوران كودكى است ، بر سبيل نمونه به پاره اى از موارد آن اشاره مى شود.

# تربيت صحيح و ثمر بخش

تربيت صحيح و ثمر بخش ، آن تربيتى است كه بر اساس بيم و اميد استوار باشد. يعنى آن كس كه در معرض تعليم و تربيت قرار مى گيرد، بايد احساس كند كه در مقابل انجام وظيفه ، شايسته پاداش است و در برابر تخلف از وظيفه ، استحقاق كيفر دارد. اميد به پاداش آدمى را به انجام وظايف و تكاليف مقرره تشويق و دلگرم مى كند و به فعاليتش مى افزايد و ترس از مجازات ، وى را از تخلف و سرپيچى از مقررات باز مى دارد.

در مكتب آسمانى اسلام ، بناى تربيت بر همين اصل اساسى پايه گذارى شده و هر مسلمان وظيفه شناسى مكلف است همواره خود را بين خوف و رجا بداند. يعنى نه هرگز خويشتن را از عذاب الهى ايمن دانسته و نه هرگز خود را از رحمت واسعه خداوند نااميد پندارد.

قال ابو عبدالله عليه‌السلام : كان ابى يقول انه ليس من عبد مؤ من الا و فى قلبه نوران نور خيفه و نور رجاء لو وزن هذا لم يزد على هذا و لو وزن هذا لم يزد على هذا.(٢٥٥)

مكتب آسمانى اسلام ، در چهارده قرن قبل ، به اين نكته دقيق روانى ، يعنى برترى تاءثير پاداش نسبت به كيفر، در پيشرفت برنامه هاى دينى و تربيتى ، توجه كامل داشته و براى اجراى مقررات اسلامى ، به اميد رحمت خداوند، بيش از ترس از عذاب الهى تكيه كرده است .

قرآن شريف با آن كه همه جا بشارت و انذار را با هم آورده و به موازات وعده پاداش الهى از عذاب خداوند نيز سخن گفته است ، ولى كفه اجر وظيفه شناسى را به مراتب سنگين تر از كفه مجازات تخلف معرفى كرده و پاداش نيكى را چندين برابر كيفر گناه تعيين نموده است .

من جاء بالحسنه فله عشر امثالها و من جاء بالسيئه فلا يجزى الا مثلها.(٢٥٧)

بفرموده امام صادق عليه‌السلام ، بر فرمانروايان فرض است كه همواره سه وظيفه را درباره فرد و جامعه انجام دهند. يكى آن كه نيكوكاران را با پاداش نيك تشويق كنند و از اين راه ميل درستكارى را در آنان افزايش دهند. ديگر آن كه پرده بدكار را پاره نكنند و گناهش را مستور نگاه دارند تا از كرده خود پشيمان شود و از راه نادرست باز گردد. سوم آن كه با روش هاى تفضيل آميز و منصفانه ، موجبات همبستگى و الفت جامعه را فراهم سازند.

على عليه‌السلام در ضمن بعضى از نامه هاى رسمى ، از تشويق نيكوكاران سخن گفته و انجام اين وظيفه مؤ ثر تربيتى را به ماءمورين عالى رتبه دولت خود، صريحا خاطر نشان فرموده است . از آن جمله به مالك اشتر نوشته است .

فافسح فى آمالهم و واصل فى حسن الثناء عليهم و تعديد ما ابلى ذووالبلاء منهم ، فان كثره الذكر لحسن افعالهم تهز الشجاع و تحرض الناكل .(٢٥٩)

پريشان فكرى و اضطرابهاى درونى يا آرامش فكر و اطمينان خاطر هر فردى روى تمام قواى بدنش عموما در سخن گفتن و اداى كلماتش خصوصا اثر مستقيم دارد. و به عبارت ديگر، كيفيت و كميت سخنان هر انسانى ، حاكى از وضع درونى و حالت روانى اوست .

قال على عليه‌السلام : بيان الرجل ينبى ء عن قوه جنانه .(٢٦١)

جوانى كه بر اثر سوء تربيت پدر و مادر، دچار عقده حقارت شده و به خود اطمينان ندارد، همواره گرفتار حالت انفعالى ترس است . او خويشتن را كوچك تر از اين مى داند كه با جامعه بياميزد و اظهار وجود نمايد. به همين جهت ، موقعى كه با مردم مواجه مى گردد، خود را گم مى كند و از مجموع حركات ناموزون و گردش چشم و لرز اندام و عرق پيشانى و سخنان در هم و پراضطراب ، مراتب نگرانى و ترسش به خوبى خوانده مى شود.

گاهى اين قبيل جوانان ، براى آن كه حقارتشان پنهان بماند و ترسشان آشكار نشود، به حركات متهورانه اى دست مى زنند و سخنانى كه حاكى از قدرت و شهامت باشد به زبان مى آورند، غافل از اين كه رفتار و گفتار ساختگى ، ترس باطنى را از ميان نمى برد و خاطر مضطرب و نگران را آرام نمى كند.

«مانند آن سه كودك كه آنان را به تماشاى باغ وحش برده بودند، همين كه شير را با آن يال و كوپال ديدند كه در قفس مى غرد و قدم مى زند، يكى از بچه ها زير دامان مادر پنهان شد و به گريه افتاد. ديگرى رنگ پريده و لرزان گفت : من از شير نمى ترسم ، سومى خيره به شير نگاهى كرد و پا را محكم به زمين زد و گفت : «مادر جان ، بگذار بروم به روى شير تف بيندازم .»

«حس ترس در هر يك از اين سه كودك به نوعى ظاهر مى شود، حال آن كه بغير از اولى ، آن دو تاى ديگر خيال مى كنند كه نمى ترسند يا ترس خود را به نحوى مى پوشانند.»(٢٦٣)

على عليه‌السلام فرموده : كسى كه مى ترسد به مقصد نمى رسد و زيان مى بيند.

«ترسى كه به عمل لازم و مفيدى منتهى نشود، جان و تن را مى كاهد. زيرا ترشحاتى كه در موقع وحشت از غده ها مى شود، اگر به مصرف فعاليت عضلات نرسد، زهرى است كه در بدن ويرانى مى كند و طرز تفكر و رفتار ما را مختل مى سازد.» مردم بصره ، بر خلاف موازين اسلامى در جنگ جمل شركت كردند و در مقابل حكومت على عليه‌السلام قيام مسلحانه نمودند. پس ‍ از شكست ، دچار نگرانى و ترس شدند و بر اثر آن ، حالت روانى شهر بصره در معرض خطرات تازه اى قرار گرفت . على عليه‌السلام براى آرامش افكار و اعاده وضع عادى ، به ابن عباس كه در آن موقع فرماندار بصره بود، نوشت .

فحادث اهلها بالاحسان اليهم و احلل عقده الخوف عن قلوبهم .(٢٦٦)

على عليه‌السلام فرموده است : سزاوار نيست انسان عاقل در خوف و نگرانى به سر برد، اگر راهى به آرامش و ايمنى داشته باشد.

٢ - بايد بداند كه گفتار نامرتب و اعمال ناموزون بدنش ، ناشى از ترس درونى است و تا زمانى كه علت ترس از عمق جانش ريشه كن نشود، اعتماد به نفس ندارد و نمى تواند با مردم به خوبى بياميزد و به درستى با آنان سخن بگويد.

«با حس ترس مبارزه كردن و خود را به نترسيدن زدن ، كافى نيست . بايد با علت ترس مبارزه كرد، يعنى به محض اين كه از علت و موجب ترس آگاه شويم ، بايد در رفع آن بكوشيم ، و گرنه تا علت رفع نشده ، مبارزه با حس ترس بيهوده خواهد بود.»(٢٦٨)

على عليه‌السلام فرموده : آن كس كه باطنش خوب و ضميرش نكو باشد، ظاهرش خوب و نيكو خواهد بود.

٣ - بايد با دقت به حساب نفس خود رسيدگى كند و حالت روانى خويش را به درستى تجزيه و تحليل نمايد تا به منشاء اصلى و علت اساسى ترس خود پى ببرد سپس به رفع آن بپردازد.

قال على عليه‌السلام : من حاسب نفسه ربح و من غفل عنها خسر.(٢٧٠)

قال على عليه‌السلام : لكل داخل دهشه فابدؤ ا بالسلام .(٢٧٢)

و نيز فرموده است : خوشرويى و بشاشت ، ريسمان مهر و مودت است .

نتيجه آن كه خشونت هاى بى مورد و سختگيرى هاى ظالمانه پدران و مادران نسبت به كودكان ، يكى از عوامل ترس آنان در دوران جوانى است . كودكى كه در خانواده با اضطراب و نگرانى رشد كرده و در محيط بيم و وحشت پرورش يافته است ، اعتماد به نفس ‍ ندارد. او در جوانى ، خود باخته و مرعوب است و از معاشرت با مردم مى ترسد. ولى اگر به درمان خويش تصميم بگيرد، مى تواند عقده درونى خود را بگشايد و از اسارت ترس و وحشت آزاد گردد.

يكى ديگر از عوامل ترس ، مهرورزى هاى بى مورد دوران طفوليت است . كودكى كه در آغوش پدر و مادر نادان ، همواره مورد محبت هاى بى جا و نوازش هاى بى مورد قرار گرفته و در نتيجه لوس و از خود راضى بار آمده است ، كودكى كه در محيط خانواده ، تنها از عطوفت و مهربانى مداوم و بى حساب والدين برخوردار بوده و هرگز در مقابل رفتار بد و گفتار ناپسند خود، توبيخ و مجازات نديده است ، خلاصه كودكى كه در طول ايام طفوليت با تشويق بدون توبيخ ، با پاداش بدون كيفر و با اميد بدون بيم ، پرورش يافته و به نادرستى تربيت شده است ، خاطرى پرتوقع و شخصيتى زود رنج دارد. او مى خواهد هميشه و در همه جا محبوب مردم باشد و از كوچك ترين بى اعتنايى و عدم توجه دیگران ، متاءثر و رنجيده خاطر مى شود.

چنين كودكى ، وقتى به دوران جوانى مى رسد و به محيط اجتماعى قدم مى گذارد، در سازش با مردم و احراز شخصيت با مشكلات گوناگونى مواجه مى گردد و خيلى زود شكست مى خورد. او انتظار دارد همه مردم از ديدنش مسرور شوند و با نداشتن شرايط صلاحيت و شايستگى ، بزرگش بدانند و به توقعاتش جامه عمل بپوشند.

او كه در دوران كودكى مطاع و فرمانرواى مطلق خانواده بوده و در نظرش مخالفت و بى اعتنايى مفهومى نداشته است ، وقتى مى بيند مردم به وى اعتنا ندارند و به علاوه در مقابل توقعات بى جا، استهزايش مى كنند، خود را مى بازد، مرعوب مى شود و از ترس تمسخر و اهانت ، تماس خود را با جامعه كم مى كند.

اين طبقه از مردم اكثرا شامل زنان و مردانى هستند كه بر اثر تربيت غلط، از ميدان نبرد حيات عقب نشينى كرده اند.

«مك برايد مى گويد: اخيرا در قلب شهر لندن ، به ناطق دوره گردى برخورد كردم كه از همه جهت در منتهاى سلامت بود و ضمن بيانات خود شكوه داشت وقتى كودك بوده ، همه كس او را دوست داشته ، ولى حالا كه مردى شده كسى به او توجه ندارد. اين ناطق ، نان خود را مثل گدايان دوره گرد با گرفتن كلاه در مقابل مردم جمع مى كرد. همين مرد اگر انرژى خود را صرف امور تعليماتى مى كرد، هم نان مى خورد هم دوستان زيادى به چنگش مى افتاد. اما او از زندگى ترسيده بود و به طورى كه از گفتارش بر مى آمد، آرزو داشت به دوران كودكى و طفيلى گرى گذشته برگردد و حاضر نبود اتكاى به نفس و استقامت خود را به كار اندازد.

درست همان طور كه يك گل ناز پرورده خانگى در مقابل بادهاى سرد زمستانى تاب مقاومت ندارد، يك كودك ناز پرورده عزيز دردانه هم در برابر ناملايمات زندگى ، ذره اى از خود استقامت نشان نخواهد داده .»(٢٧٤)

# در دوران شباب

در دوران شباب ، ترس هاى ديگرى دامن گير جوانان مى شود كه همه آن ها با تصميم و اراده جدى قابل درمان اند.

قال على عليه‌السلام : ان كنتم للنجاة طالبين فارفضوا الغفله و اللهو و الزموا الجهاد و الجد.(٢٧٦)

آزادى از بزرگ ترين نعمت هاى زندگى و از گران بهاترين سرمايه هاى سعادت مادى و معنوى انسان است . خواهش آزادى و حريت با سرشت بشر آميخته شده و از مطبوع ترين و گواراترين تمايلات طبيعى آدمى است .

در شرايط آزاد، عقل مى تواند به درستى فكر كند و به قدر توانايى خود به درك حقايق نائل گردد. در پرتو آزادى ، بشر قادر است استعدادهاى مادى و معنوى خويش را به فعليت بياورد و در نتيجه به كمال لايق خود برسد. در محيط آزاد ممكن است تمام خواهش هاى غريزى و تمايلات طبيعى با اندازه گيرى صحيح ارضا شوند و زندگى را مطبوع و دلپذير سازند.

خلاصه ، تمام افراد بشر از هر ملت و نژاد، شيفته حريت و آزادى هستند و از اسارت و محدوديت رنج مى برند و اگر روزى آزاديشان از كف برود، تا آن جا كه قدرت دارند مجاهده مى كنند تا محبوب از دست رفته را بازگردانند.

نه تنها انسان علاقه مند به آزادى است و براى درهم شكستن عوامل محدوديت مجاهده مى كند، بلكه در جهان حيوان نيز طلب به همين منوال است . موقعى كه پرنده آزادى در قفس زندانى مى شود، قرار و آرام خود را از دست مى دهد. با وحشت و نگرانى به هر سو مى پرد و ديوانه وار خود را به اطراف قفس مى زند مگر راه فرارى پيدا كند و خويشتن را از بند اسارت برهاند و آزادى خويش را باز يابد.

با آن كه صياد تمام وسايل زندگى اش را در قفس آماده نموده و بهترين آب و دانه را در اختيارش گذارده است ، حيوان اعتنا نمى كند و با زبان حال به صياد مى گويد آب و دانه ، بدون آزادى ارزشى ندارد و همچنان به اميد آزادى به مجاهده و كوشش خود ادامه مى دهد.

بايد توجه داشت كه در نظر مردان الهى و دانشمندان بشر، آزادى با افراط كارى و لاابالى گرى فرق دارد. آزادى مايه پيروزى و رستگارى و افراط كارى باعث سقوط و تباهى است . آزادى ، فضايل اخلاقى را احيا مى كند و آدمى را به مدارج عاليه انسانى مى رساند و لاابالى گرى فضيلت را مى كشد و آدمى را از حيوان پست تر مى سازد. آزادى ، غرايز طبيعى را در جاى خود به كار مى برد و جامعه را خوشبخت و كامروا مى كند و لاابالى گرى غرايز را به تندروى هاى نابه جا وا مى دارد و آدمى را در منجلاب فساد و ناپاكى مى افكند. آزادى مايه نظم اجتماعى و سازنده تمدن انسانى است و لاابالى گرى برهم زننده نظم و آرامش و به وجود آورنده فساد و هرج و مرج است . خلاصه ، آزادى مشعل فروزانى است كه راه انسانيت را روشن مى كند و آدمى را به مسير خوشبختى سوق مى دهد و بر عكس ‍ تندروى و افراط كارى آتش مشتعلى است كه مى تواند ريشه فضيلت را بسوزاند و اساس سعادت را بر باد دهد.

يكى از تمايلات سوزانى كه با فرارسيدن دوران شباب به شدت و نيرومندى در نهاد جوانان بيدار مى شود و آنان را مجذوب و دلباخته خود مى سازد، خواهش آزادى و حريت است . ولى نه آزادى معتدل و معقول بلكه آزادى تند و افراطى .

جوان به طبع جوانى ، آزادى بى قيد و شرط مى خواهد. در نظر جوان ، سخن از عقل و منطق ، از قانون و مقررات و از مصلحت و اندازه گيرى بسى نامطلوب و بى ارج است . چيزى كه مورد علاقه جوان است و با شور و شوق از پى آن مى رود ارضاى آزاد غرايز و كامرانى مطلق در نيل به خواهش هاى نفسانى است و اين مقصود تنها در آزادى نامحدود و بى حساب قابل اجراست . لذا گفته اند جوانى دوران تندروى و ميانسالى دوران اعتدال و پيرى دوران محافظه كارى است .

ويل دورانت مى گويد:

«جوان ، كه پس از سال ها نازپروردگى از خانواده به اجتماع قدم مى نهد، خود را آزاد مى يابد و جام لذت آزادى را تا جرعه آخر سر مى كشد و با توحش نعره مى زند و مى رود تا دنيا را بگيرد و از نو بسازد.

جوانى ، مانند خدايان ، جسور و بى باك است . آشوب و ماجرا را بيش از غذا دوست مى دارد. عاشق برترين چيزها و مبالغه ها و نامحدوديت هاست ، زيرا انرژى فراوان دارد و سخت مى كوشد تا قدرت خود را آزادى و رهايى بخشد و هر چيز تازه و خطرناك را دوست مى دارد. جوانى انسان ، به نسبت و اندازه خطراتى است كه پيش مى گيرد. جوان ، با اكراه و بى ميل به نظم قانون تن مى دهد. آن جا كه نعره و فرياد وسيله حياتى اوست ، از او سكوت و خاموشى مى خواهند. آن جا كه سخت مشتاق فعاليت است ، از او آرامى و انفعال مى خواهند.

آن جا كه از خون خودش پيوسته مست است ، از او اعتدال و هشيارى مى خواهند.

جوانى سن بى قيدى و بى بند و بارى است و شعار آن اين است : هيچ چيز مانند زياده روى ، مايه كاميابى نيست .

جوانى خستگى ناپذير است . زندگى او در زمان حال است و افسوس گذشته را نمى خورد و از آينده نمى ترسد و با خوش دلى و سبك روحى ، از تپه اى بالا مى رود كه قله ، آن طرف ديگر را از چشم او پنهان داشته است .

جوانى سن احساسات تند و رغبات ناافسرده است . هنوز تكرار و نوميدى ، حوادث را تلخ و ناگوار نساخته است . آن چه مهم و با شكوه است ، شور و شوق است . خوشى يعنى آزادى غرايز و چنين است جوانى .

در نظر بيشتر مردم دوره زندگى واقعى همان دوره جوانى است . بيشتر مردم در چهل سالگى ، جز خاطره و يادبود چيزى نيستند و خاكسترى هستند از آتشى كه زمانى شعله ور بوده . آن چه در زندگى غم انگيز است ، اين است كه در آن عقل و حكمت وقتى فرا مى رسد كه جوانى از دست رفته است . كاش جوانى مى دانست و پيرى مى توانست .»(٢٧٨)

گرچه اقتضاى جوانى آزادى نامحدود و بى حساب است و جوانان طبعا مايل به تندروى و افراطاند ولى اعمال اين تمايل ، قطعا به مصلحت آنان نيست . جوانان اگر به زندگى خود علاقه دارند و خواهان خوشبختى و سعادت خويش هستند، بايد در اعمال غرايز از زياده روى بپرهيزند و به رغم تمايل خويش به آزادى ، در حدود مصلحت قانع باشند. بايد از خواهش هاى بى حساب خويش چشم بپوشند و تمنيات نارواى خود را سركوب كنند، و گرنه نفس متجاوز و سركش ، آنان را به پرتگاه هاى خطرناك مى كشد و خوشبختى و سعادتشان را تباه مى سازد.

قال على عليه‌السلام : اقمعوا هذه النفوس فانها طلقة ان تطيعوها تنزع بكم الى شر غاية .(٢٨٠)

براى آن كه جوانان بدانند كه آزادى بى قيد و شرط، با توجه به موانع طبيعى اساسا غير ممكن است ، براى آن كه متوجه شوند افراط و تندروى در اعمال غرايز با رستگارى و سعادت بشر ناسازگار است و خلاصه براى آن كه واضح شود كه تعديل غرايز و اندازه گيرى آزادى ، يك ضرورت اجتناب ناپذير در زندگى فردى و اجتماعى است ، در اين بحث ، به اختصار بعضى از موانع آزادى توضيح داده مى شود. اميد است براى نسل جوان مفيد و سودمند باشد.

اولين عاملى كه از دوران كودكى تا پايان عمر، آزادى ما را به مقدار قابل ملاحظه اى محدود مى كند و آدمى را وامى دارد كه از بسيارى از خواهش ها و تمايلات خود چشم بپوشد، موانع طبيعى است .

طفل با طبع آزاد خود ميل دارد هر جا كه مى خواهد برود و هر چه را كه مى بيند بر دارد و هر چيزى را كه مايل است بخورد و از مزاحمت مربى داناى خود خشمگين مى گردد. ولى وقتى از بلندى پرت مى شود و آسيب مى بيند، وقتى دست به آتش مى زند و مى سوزد، وقتى خود را به آب مى افكند و نفسش قطع مى شود، وقتى كه بر اثر غذاى نامناسب دچار بيمارى شده و از درد و تب اظهار ناراحتى مى كند، مى فهمد آن طورى كه مايل است آزاد نيست و نمى تواند به همه خواسته هاى خود جامه عمل بپوشد. او به هر نسبتى كه رشد مى كند و فهمش افزايش مى يابد، به محدوديت خود بيشتر پى مى برد.

دوران كودكى سپرى مى شود. ايام جوانى و سپس دوران پيرى فرا مى رسد، ولى قوانين نيرومند طبيعت ، همچنان سد راه بسيارى از تمايلات ماست و به احدى اجازه تندروى و آزادى مطلق نمى دهد.

بشر ناگزير است كه از مقررات نظام آفرينش اطاعت كند و خواسته هاى خود را با آن منطبق سازد. هر كس به منظور ارضاى خواهش هاى نفسانى خويش از مرز قوانين خلقت قدمى فراتر بگذارد و به تصور آزادى بى حساب ، از اوامر طبيعت سرپيچى نمايد، قطعا با كيفر اجتناب ناپذيرش مواجه مى گردد و به نسبت تخلفش مجازات خواهد شد.

# تندروى در اعمال غريزه جنسى

تندروى در اعمال غريزه جنسى مايه ناتوانى بدن و ضعف اعصاب است . اعتياد به نوشابه هاى الكلى باعث بيمارى كبد و ديگر عوارض ‍ ناشيه از آن است . شكم پرستى و زياده روى در غذا يا شب بيدارى ها و هيجان هاى عصبى كنار ميز قمار و خلاصه اعمال هر خواهشى بر خلاف قوانين خلقت ، مجازات ناراحت كننده اى به دنبال دارد و متخلف به مقدار تخلفش كيفر مى بيند.

«قوانين طبيعى ، جهانى و سخت اند و در هر كشورى كه باشد، هيچ كس نمى تواند بى آن كه كيفر ببيند، از اطاعت آنها سرپيچى كند. قوانين طبيعى جاودانى هستند و از آغاز پيدايش جهان وجود داشته اند و براى هميشه نيز باقى خواهند بود.

سرعت سير نور هيچگاه تغيير نخواهد يافت . در برابر قانون قوه ثقل ، همه آدميان يكسان اند. براى ما هميشه غير ممكن خواهد بود كه با پاى خود به روى آب راه برويم و يا خود بخود به آسمان صعود كنيم . قوانين تورات لايتغيرند و افراد ديوانه و ناقص عقل ، هميشه از پدران ديوانه و ناقص عقل بوجود خواهند آمد. بافت هاى انسانى چنان ساخته شده اند كه بر اثر الكل فاسدمى شوند.»(٢٨٢)

نتيجه آن كه اولين مانع اعمال آزادى نامحدود و بى حساب ، قوانين نيرومند آفرينش است . جوانان ، اگر بخواهند از كيفرهاى طبيعت بر كنار باشند، بايد از خواهش آزادى بى قيد و شرط چشم بپوشند و تمايلات خود را در حدود مقررات خلقت ارضا نمايند.

دومين عاملى كه آزادى آدمى را محدود مى كند و جوانان را از اعمال پاره اى از تمايلاتشان باز مى دارد، ناسازگارى و تضادى است كه بين بعضى از غرايز و خواهش هاى نفسانى وجود دارد، به طورى كه ارضاى كامل يكى از تمايلات ، جز با سركوب كردن تمايل ديگر ميسر نيست . براى توضيح مطلب ، تمايل عز اجتماعى و علاقه به ثروت را، كه دو خواهش طبيعى است ، مورد مقايسه و سنجش قرار مى دهيم .

بشر از يك طرف خواستار عز اجتماعى و تكريم عمومى است و خواهش احترام و محبوبيت ، كه از شاخه هاى غريزه حب ذات است ، به طور طبيعى در نهاد تمام مردم وجود دارد و براى نيل به آن ، در كمال جديت مجاهده و كوشش مى نمايد.

ارضاى اين تمايل عالى انسانى و جلب احترام عمومى ، تنها براى كسانى ميسر است كه خود صاحب علو همت و عزت نفس باشند. آنان كه اسير زبونى و فرومايگى هستند، نه تنها به عز اجتماعى نايل نمى شوند، بلكه با همان خوى ناپسند، موجبات ذلت و خوارى خود را فراهم مى آورند.

از طرف ديگر، بشر داراى غريزه تملك و علاقه مند به جمع آورى مال و ثروت است و از ارضاى اين تمايل بسى خشنود مى گردد. جالب آن كه احساس مال دوستى در باطن آدمى به قدرى وسيع و پردامنه است كه اگر يك فرد، معادل صد برابر احتياجات زندگى تمام عمر خود، ثروت جمع آورى كند، قانع نمى شود و با حرص و ولع در اين فكر است كه مال بيشترى به دست آورد و بر اندوخته هاى خويشتن بيفزايد.

قال رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله : لو كان لابن آدم و اديان من ذهب لابتغى ورائهما ثالثا.(٢٨٤)

پيغمبر اكرم فرموده است : ترس و بخل و حرص شاخه هاى يك غريزه هستند و قدر جامعشان بدگمانى به آينده ناشناخته يا سوء ظن به الطاف كريمانه الهى است .

اگر كسى در ارضاى غريزه تملك و اعمال خواهش مال دوستى ، جانب عقل و مصلحت را مراعات كند و راه اعتدال را در پيش گيرد، اگر تمايل نفسانى خود را تعديل نمايد و هدف خويش را از كسب مال ، اداره زندگى شرافتمندانه و تاءمين معاش قرار دهد، او مى تواند همزمان با كسب ثروت ، تمايل عز و شرف اجتماعى خود را نيز ارضا كند و عمرى را با آرامش فكر بگذراند.

قال على عليه‌السلام : من اقتصر على بلغة الكفاف فقد انتظم الراحة .(٢٨٦)

رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله فرموده : عزت مردم با ايمان در بى نيازى از مردم است و آزادى و شرافت در پرتو قناعت به دست مى آيد.

كسى كه در اعمال تمايل ثروت و مال دوستى به موازين عقل و مصلحت توجه نمى نمايد و با آزادى بى قيد و شرط، از تمنيات نامحدود خويش پيروى مى كند، كسى كه اسير حرص و طمع مى گردد و تمام نيروى خود را در گردآورى مال به كار مى اندازد، عملا تمايل عزت نفس و شرافت اجتماعى خود را لگدكوب مى كند، زيرا عز اجتماعى و شرافت نفس با پستى و فرومايگى ناسازگار است .

قال الباقر عليه‌السلام فى وصيته لجابر: و اطلب بقاء العز باماته الطمع .(٢٨٨)

از حضرت على عليه‌السلام سئوال شد: پست ترين ذلت ها كدام است ؟ در جواب حرص دنيا را بزرگ ترين ذلت و خوارى خواند.

و عنه عليه‌السلام : الطامع فى وثاق الذل .(٢٩٠)

حمزة بن حمران مى گويد: مردى از وضع روحى و اخلاقى خود به حضرت صادق عليه‌السلام شكايت كرد كه در طلب مال مى رود و ثروت به دست مى آورد، ولى قانع نمى شود و نفس حريصش با وى منازعه دارد و مال بيشترى طلب مى كند. سپس گفت : به من چيزى بياموزيد كه در اصلاح خوى خود منتفع شوم .

حضرت در جواب فرمود: اگر به كفاف زندگى اكتفا كنى ، كمترين مال دنيا بى نيازت مى كند و اگر اكتفا نكنى ، تمام ثروت جهان نمى تواند تو را غنى و بى نياز سازد.

نتيجه آن كه ناسازگارى و تضاد پاره اى از غرايز و تمايلات طبيعى ، از عواملى است كه آزادى بشر را محدود مى كند و آدمى را از اعمال قسمتى از تمنياتش باز مى دارد.

جوانى كه مى خواهد به تمام خواهش هاى طبيعى خود نايل گردد و از هر جهت خوشبخت و كامياب باشد، بايد از آزادى بى قيد و شرط چشم بپوشد و از افراط كارى و زياده روى باز ايستد. بايد خواهش هاى درونى خود را عاقلانه تعديل كند و هر يك را در جاى خود با اندازه گيرى صحيح ارضا نمايد.

سومين عاملى كه آزادى خودسرانه و بى حساب ما را محدود مى كند و افراد را از اعمال پاره اى از تمايلاتشان باز مى دارد، لزوم مراعات قوانين و مقرراتى است كه به منظور تاءمين زندگى اجتماعى و حفظ اساس تمدن وضع شده است . به بيان واضح تر، بشر خواستار ادامه حيات و استفاده از لذايذ زندگى است . بشر علاقه مند است كه استعدادهاى درونى خود را به فعليت بياورد و به كمالاتى كه شايسته مقام انسان است نايل گردد و خلاصه هر انسانى خواهان خوشبختى و سعادت مادى و معنوى است و اين مقصود جز با تشكيل زندگى اجتماعى و جلب همكارى دیگران به دست نمى آيد.

برقرارى تمدن و تنظيم زندگى اجتماعى مستلزم وضع يك سلسله قوانين و مقرراتى است كه حقوق و حدود افراد جامعه را تعيين كند و مردم را از تجاوز به يكديگر باز دارد. لازمه اجراى چنين مقرراتى ، محدود شدن آزادى و سركوب شدن پاره اى از تمايلات غريزى و خواهش هاى طبيعى است .

كسى كه برقرارى تمدن را در راه نيل به سعادت انسانى ضرورى مى داند، كسى كه براى احراز خوشبختى ، به زندگى اجتماعى تن مى دهد، ناچار بايد مقررات آن را نيز بپذيرد. آزادى خود را محدود كند و غرايز و تمايلات خويش را با توجه به مصلحت هاى اجتماعى ارضا نمايد.

«معمولا براى تمدن دو هدف تشخيص داده مى شود يكى مبارزه بر ضد طبيعت و ديگرى تنظيم زندگى اجتماعى . ولى اين دو هدف در حقيقت وسايل و مراحلى به شمار مى روند كه مقصود نهايى انسان را، كه عبارت از نيل به سعادت است ، تاءمين نمايند. به زبان ساده تر، اميد و توقع ابدى بشريت دسترسى به خوشبختى و سعادت است و دو هدف مزبور انسان را در رسيدن به اين مقصود يارى مى دهد.

بايد دانست كه سعادت فقط در ارضاى مادى غرايز ابتدايى نيست ، بلكه در ارضاى تمايلاتى هم كه مشتق از اين غرايز هستند، وجود دارد. مثلا غرايز جنسى در نتيجه تصعيد ممكن است به صورت تمايل به زيبايى و هنر و غيره در بيايند و اقناع اين نوع تمايل نيز خود موجب درك سعادت مى گردد.

تمدن فرد را مجبور مى كند كه در بسيارى از تحريك هاى غريزى خود تغيير شكل داده و آن ها را پس از جرح و تعديل ، با محيط اجتماع سازگار سازد. به همين جهت ، تمدن ملزم است تمايلات را كه تغيير شكل و تغيير مكان داده اند، راضى سازد.»(٢٩٢)

جان ديويى مى گويد:

«ادراك لزوم وضع قوانين خاص ، نقش بزرگى در آزادى بازى مى كند. آزادى در حقيقت عبارت از درك حقيقت يك ضرورت است . هنگامى كه ما قانون را براى پيش بينى عواقب و يا تاءمين نتيجه اى به كار مى بريم ، آزادى ما آغاز مى گردد.»(٢٩٤)

على عليه‌السلام فرموده : هر كس به شرايط و لوازم حريت عمل كند، شايسته آزادى است و هر كس در انجام وظايف و مقررات آزادى كوتاهى نمايد، به ذلت بردگى برمى گردد.

مى گويند در دنياى كنونى اين جمله زبانزد عموم مردم در كشورهاى متمدن است كه :

در جامعه هر فردى حق دارد از آزادى به مقدارى استفاده كند كه مضر به آزادى دیگران نباشد. اين عبارت كوتاه و جامع ، به مردم همه كشورهاى متمدن فهمانده است كه تحديد آزادى فردى و چشم پوشى از اعمال پاره اى از خواهش هاى نفسانى ، شرط اساسى استفاده از زندگى اجتماعى است . كسى كه مى خواهد از مزاياى تمدن بهره مند گردد و در جامعه با مردم زندگانى كند، بايد آزادى خود را با آزادى دیگران تطبيق دهد و تمايلات خويش را با توجه به مصلحت هاى جامعه اعمال نمايد و اگر از اين دستور سرپيچى كند، مورد مؤ اخذه قرار مى گيرد و به تناسب تخلفش مجازات مى شود.

مدلول اين عبارت ، مطلب جديدى نيست كه تصور شود دنياى متمدن امروز به تازگى آن را فهميده و براى حفظ حقوق افراد جامعه و استقرار تمدن عملا به كار بسته است .

اين موضوع در دنياى تيره چهارده قرن قبل ، در روزگار پايه گذارى تمدن اسلام ، مورد توجه رسول اكرم بوده و در كمال صراحت از آزادى هاى فردى مضر به حقوق و آزادى دیگران جلوگيرى كرده است .

امام باقر عليه‌السلام فرموده : سمره بن جندب در محوطه اى كه متعلق به يكى از انصار بود، درخت خرماى باردارى داشت و راه ورود به آن محوطه ، از خانه مسكونى همان مرد انصارى بود. سمره ، براى آن كه به درخت خود سركشى كند، بدون اجازه وارد آن خانه مى شد و به محوطه مى رفت .

انصارى كه از عمل سمره ناراحت شده بود، از وى خواست كه هر بار قبل از ورود به منزلش اجازه بگيرد، ولى سمره به درخواست او توجه نكرد و همچنان بدون اجازه وارد منزل مى شد. مرد انصارى به شكايت نزد پيغمبر اكرم آمد و جريان را به عرض ‍ رساند.

حضرت رسول سمره را احضار كرد و گفته هاى شاكى را به اطلاعش رساند و صريحا فرمود هر وقت خواستى از منزل انصارى عبور كنى ، اجازه بگير. سمره از اطاعت امر رسول اكرم نيز ابا كرد و از قبول استجازه سر باز زد. حضرت با مشاهده اين وضع پيشنهاد كرد كه درخت خود را بفروشد و ضمنا براى آن كه او را در انجام معامله تشويق فرمايد، قيمت آن را به چند برابر بالا برد و سرانجام فرمود به هر مبلغى كه مايلى آن را واگذار كن . سمره از معامله درخت نيز خوددارى كرد و براى فروش آن ، ولو به چند برابر قيمتش ، حاضر نشد. سپس حضرت او را به جنبه معنوى متوجه كرد و در مقابل استجازه يا فروش درخت به وى وعده پاداش اخروى داد، ولى سمره باز هم نپذيرفت .

فقال رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله لانصارى اذهب فاقلعها و ارم بها اليه فانه لا ضرر و لا ضرار.(٢٩٦)

كسانى كه از تمدن انسانى و مقررات عادلانه آن ناراضى هستند و تصور مى كنند كه سعادت و خوشبختى بشر در آزادى كامل غرايز و تمايلات طبيعى است ، سخت در اشتباهند، زيرا بر فرض اگر تمدن و مقررات عادلانه آن ملغى شود و نظم و انضباط قانونى از ميان برود و بشر مانند حيوانات در ارضاى غرايز و خواهش هاى نفسانى خود از هر قيد و بندى آزاد گردد، نه تنها خوشبخت و خشنود نمى شود، بلكه با بدبختى هاى بيشتر و محروميتهاى زيادترى مواجه خواهد شد.

تمدن ، با قوانين مصلحت آميز و مقررات اجتماعى خود، توانسته است به مقدار قابل ملاحظه اى غريزه تهاجم و تخريب آدميان را مهار كند و افراد جامعه را از شر تجاوز و تعدى يكديگر مصون نگاه دارد.

تمدن در طول قرنهاى متمادى و در پرتو نظم و امنيت ، به بشر فرصت داد كه با بسيارى از بيمارى هاى خانمانسوز مبارزه كند و به وسيله نيروى علم ، مردم را در مقابل خطرات گوناگون ناشى از طبيعت محافظت نمايد.

اگر تمدن انسانى و مقررات عادلانه اش الغا گردد و امنيت قانونى در هم شكسته شود، اگر محدوديت هاى اجتماعى از ميان برود و غرايز سركش و متجاوز آدميان از هر جهت آزاد گردد، از يك طرف مردم مانند درندگان به جان هم افتاده و با رفتار خشن و بيرحمانه خود به بزرگ ترين جرايم و جنايات دست مى زنند و موجبات بدبختى و سيه روزى و احيانا نابودى يكديگر را فراهم مى آورند و از طرف ديگر، فساد و ناامنى و جنايت و خونريزى ، زمينه را براى شيوع بيمارى و گرسنگى و ساير مصائب و آلام طبيعى آماده مى كند و مردم به سرعت از پاى در مى آيند.

در اين موقع است كه طرفداران آزادى نامحدود غرايز، از ستم و بيداد لجام گسيختگان و از مصائب و آلام طبيعى به جان مى آيند و صميمانه تمدن قانونى و محدوديت غرايز و تمايلات نفسانى را آرزو مى كنند.

قال على عليه‌السلام : فان فى العدل سعة و من ضاق عليه العدل فالجور عليه اضيق .(٢٩٨)

«نمى توان منكر شد كه تمدن با تحريك هاى غريزى بدرفتارى كرده است ، ولى آيا به همين دليل بايد آن را يك باره محكوم نمود؟ فرويد اين طور پاسخ مى دهد. چقدر آرزوى ملغى شدن تمدن و فرهنگ ، حق ناشناسى و كوتاه بينى مى خواهد؟ آن چه كه پس ‍ از اين كار مى ماند، طبيعت است ، طبيعتى كه تحمل آن به مراتب مشكل تر و پرزحمت تر است . بديهى است كه طبيعت ، فشار به غرايز را از ما طلب نمى كند، بلكه آن ها را كاملا آزاد مى گذارد، ولى در عوض روش خود، روش خاص خود را براى محدود ساختن ما به كار مى برد. طبيعت بشر را با سختى ، با ستمگرى و با خشونت توسط خود او نابود مى كند و اين عمل گاهى به مناسبت ارضاى غرايز انجام مى پذيرد. پس به علت اين مخاطرات ، ما به يكديگر نزديك شده و تمدن را ايجاد كرده ايم .

بشر براى فرار از خطرها و رنج هاى بى شمار طبيعت ، متدرجا يك اجتماع مدنى را ايجاد كرده است ، ولى از اين اجتماع ناراضى است . زيرا رنج مى كشد. خود را حقيرتر و ناراحت تر مى يابد و گاهى از خود مى پرسد آيا بهتر نيست تمدن را به كنارى بگذارد و به وضع نخستين باز گردد؟ در اين جا مى بيند قدرت بازگشت ندارد و تازه در صورت امكان ، خيلى محتمل ، بلكه مسلم است كه مجددا به فرار از طبيعت بى رحم و سرسخت مشتاق بشود و تشكيل يك اجتماع مدنى را مانند آن چه كه طى هزاران سال كرده است ، آرزو نمايد.»(٣٠٠)

«در سال هاى انقلابى ١٨٤٨ - ١٨٤٠، پرودن نوشت حكومت انسان بر انسان به هر شكلى كه باشد، نوعى از بنده كردن است . جامعه وقتى در كمال عالى خويش است كه نظم را بى احتياج به دولت مستقر سازد.»(٣٠٢)

«اما اجتماع بر حقيقت و طبيعت انسان بنا شده است ، نه بر خيالات و تصورات ما، اين خيالات و توهمات براى آن است كه طبيعت انسان را از چشم خود او و از چشم جهانى پنهان كند.»(٣٠٤)

در نظر اولياى گرامى اسلام ، وجود حكومت و اجراى حق و عدالت ، يكى از اركان اساسى زندگى انسانى است . نفس سركش و متجاوز آدمى يا بايد به وسيله نيروى ايمان و قدرت حكومت الهى رام گردد يا با نيروى شمشير و به دست حكومت هاى بشرى مهار شود. در غير اين دو صورت ، بشر حيات انسانى ندارد، بلكه زندگى اش زندگى وحشى ها و بهائم خواهد بود.

عن ابى عبدالله عليه‌السلام : لا يستغنى اهل كل بلد عن ثلاثه يفزع اليه فى امر دنياهم و آخرتهم فان عدموا ذلك كانوا همجا فقيه عالم ورع و امير خير مطاع و طبيب بصير ثقه .(٣٠٦)

امام باقر عليه‌السلام فرموده : طبيعت بشر با شهوت و ميل و حرص و ترس و خشم و لذت آميخته شده است ، جز آن كه در بين مردم كسانى هستند كه اين پيوند و كشش طبيعى را با نيروى تقوا و حيا و تنزه مهار كرده اند. موقعى كه نفس متجاوزت ، تو را به گناه مى خواند، به آسمان با عظمت و كيهان حيرت زا نگاه كن و از خداوند بزرگى كه جهان را آفريده و بر آن حكومت مى كند بترس و از گناه خوددارى كن . اگر از خداوند توانا خوف ندارى ، به زمين نظر افكن ، شايد از حكومت بشرى و افكار عمومى شرم كنى و مرتكب معصيت نشوى . اگر جراءت و جسارتت به جايى رسيده كه نه از حكومت الهى مى ترسى و نه از مردم زمين شرم دارى ، خود را از صف انسان ها خارج بدان و در عداد بهائم و حيوانات به حساب آور.

در اين حديث ، امام باقر عليه‌السلام ، نيز حكومت الهى يا بشرى را، وسيله تحديد غرايز و جلوگيرى از تجاوز و گناه شناخته و كسانى را كه به مقررات عادلانه اعتنا ندارد و مانند حيوانات ، مطيع بى قيد و شرط غرايز و خواهش هاى نفسانى خود هستند، در رديف به حساب آورده است .

نتيجه آن كه تمدن و قوانين اجتماعى آن از عوامل محدود كننده آزادى است . جوانى كه مى خواهد با مردم زندگى كند و از مزاياى تمدن بهره مند گردد، بايد از آزادى تند و افراطى چشم بپوشد و تمايلات غريزى خود را در حدود قوانين و با توجه به مصلحت هاى جامعه ارضا نمايد و در صورت تخلف از مقررات اجتماعى و تجاوز به آزادى دیگران ، با كيفرهاى قانونى مواجه خواهد شد.

چهارمين عاملى كه آزادى بشر را محدود مى كند و جوانان را از اعمال پاره اى از تمايلات غريزى و شهواتشان باز مى دارد، خواهش ‍ تعالى روان و نيل به مكارم اخلاق است .

كسى كه مى خواهد از حريم حيوانيت قدمى فراتر بگذارد و به صفات انسانى متصف گردد، كسى كه مى خواهد تمايلات عاليه خويش ‍ را احيا كند و مدارج كمال انسانى را بپيمايد و خلاصه كسى كه مى خواهد انسانى واقعى باشد نه حيوان انسان نما، بايد شهوات نفسانى خود را تعديل كند و از ارضاى بى قيد و شرط غرايز خويش ، كه مستلزم گناه و پليدى است ، چشم بپوشد، زيرا آزادى كامل غرايز و شهوات ، با تعالى روان و تكامل روحانى بشر ناسازگار است .

دكتر كارل مى گويد:

«بسيارى از افراد امروزى آن قدر به زندگى حيوانى نزديك اند كه مطلقا جوياى ارزشهاى مادى هستند. بدين جهت ، زندگى آنان خيلى كم مايه تر از حيوانات است ، زيرا فقط ارزش هاى معنوى مى تواند به ما روشنايى و شادى ببخشد. هر كس بايد در لحظه اى از زندگى خود بين راه مادى و انسانى يكى را انتخاب كند. يعنى پيروى از قانون تعالى و روانى را يا رد كند يا بپذيرد. تعالى روانى در طول تكامل هر فرد، نه تنها يك قانون اصلى زندگى انسانى ، بلكه يكى از خصايص آن است .»(٣٠٨)

و نيز فرموده است : كسى كه مغلوب شهوت خويشتن است ، ذلت و خوارى اش بيش از برده زرخريد است .

نتيجه بحث آن كه نسل جوان ، گرچه به طبع جوانى خواهان آزادى افراطى است . ولى موانع طبيعى ، تضاد غرايز، مقررات اجتماعى و تعالى روان عواملى هستند كه آزادى ما را محدود مى نمايد و قسمتى از تملايلاتمان را سركوب مى كنند.

جوانان به ضرورت عقلى و دينى موظف اند از آزادى تند و بى حساب چشم بپوشند، غرايز و خواهش هاى نفسانى خويش را تعديل كنند و هر يك را در جاى خود در حدود عقل و مصلحت اعمال نمايند تا در زندگى كامياب شوند و به خوشبختى و سعادت انسانى نايل گردند.

جوان و تضاد وجدان و غريزه

قال الله العظيم فى كتابه : ... فما آمن لموسى الا ذريه من قوم .(٣١٠)

قسم به جان بشر و آن خدايى كه او را موزون و متناسب آفريده و نيك و بدش را به وى الهام كرده است .

عن ابى عبدالله عليه‌السلام فى قول الله عزوجل : «فالهمها فجورها و تقويها» قال : بين لها ما تاءتى و ما تترك .(٣١٢)

ما بشر را به خير و شرش هدايت نموديم .

عن حمزه بن محمد، عن ابى عبدالله عليه‌السلام قال : ساءلته عن قول الله عزوجل «و هديناه النجدين » قال : نجد الخير و نجد الشر.(٣١٤)

وجدان اخلاقى مشعل فروزانى است كه خداوند در باطن تمام مردم برافروخته تا راه تاريك زندگى را بر بشر روشن كند و صفات خوب و بد را بنماياند. وجدان اخلاقى راهنماى واقع بين و راستگويى است كه از اعماق جان ما با ما سخن مى گويد و پيوسته به راه فضايل اخلاقى هدايتمان مى نمايد. خلاصه ، وجدان اخلاقى ، نداى الهى و معيار شناسايى خوى پسنديده و ناپسند است كه در پير و جوان ، دهاتى و شهرى ، تحصيل كرده و بى سواد، در سفر و حضر و در بيمارى و سلامت همواره با ماست و تا آخرين لحظات زندگى از ما جدا نمى شود.

اولياى گرامى اسلام در راه اصلاح اخلاق جامعه و شناساندن صفات خوب و بد، از نيروى وجدان اخلاقى استفاده نموده و مكرر خاطر نشان فرموده اند كه هر انسانى موظف است در برخورد با مردم از نداى درونى خود پيروى كند و خواهش فطرى اش معيار عمل او با دیگران باشد.

فى خبر الشيخ الشامى قال اميرالمؤ منين عليه‌السلام : يا شيخ ارض للناس ما ترضى لنفسك و آت الى الناس ما تحب ان يؤ تى اليك .(٣١٦)

حضرت سجاد عليه‌السلام در ضمن حديث حقوق فرموده : حق مردم اين است كه از ايذاءشان خوددارى كنى و چيزى را براى آنان دوست بدارى كه براى خود دوست دارى و نخواهى درباره آنها چيزى را كه براى خود نمى خواهى .

اگر مردم عملا از وجدان اخلاقى خود پيروى كنند و تمايلات غريزى خويش را با آن هم آهنگ سازند، روابط اجتماعى محكم مى شود، انسان ها نسبت به يكديگر وظيفه شناس و مهربان خواهند شد و جوامع بشرى از صفا و صميميت برخوردار مى گردد. با احياى وجدان اخلاقى ملكات پاك انسانى و صفات فاضله همواره در جهان انسان ، زنده و پايدار مى ماند و موجبات خوشبختى فرد و جامعه فراهم مى آيد.

بر عكس اگر مردم به نداى وجدان اخلاقى توجه نكنند و پيرو بى قيد و شرط تمايلات غريزى خود باشند، اگر عملا وجدان را سركوب كنند و تنها از خواهش هاى نفسانى خويش اطاعت نمايند، رفته رفته سجاياى اخلاقى فراموش مى شود و اساس فضايل انسانى از ميان مى رود. مردم به خوى درندگى متخلق مى گردند و به حدود و حقوق هم تجاوز مى كنند و به نابودى يكديگر همت مى گمارند و سرانجام با دست خود موجبات فساد و بدبختى و فنا و نابودى خود را فراهم مى آورند.

پروفسور هانرى باروك مى گويد:

«وجدان اخلاقى بايد در يك جهت معين و به نحو عادلانه در خدمت نيكى و زيبايى فعاليت كند. در عمل وجدان اخلاقى يك نوع قضاوت ارزش ها وجود دارد كه چون ارضا شود، صلح و سلم روح و سعادت درونى به وجود مى آورد.

بهترين راه اين است كه اعمال خود را به منظور ارضاى وجدان اخلاقى تحت اقتدار خويش در آوريم . اين نحو عمل است كه در آن واحد هم به صلاح شخص و هم به صلاح جامعه است و فرد و جامعه را براى حصول به صلح و سعادت مشترك به هم مى پيوندد.

# حذف و اغماض از وجدان اخلاقى

حذف و اغماض از وجدان اخلاقى ، رويايى بيش نيست و قابل تحقق نمى باشد. زيرا حذف وجدان اخلاقى ، در واقع نابود ساختن قضاوت داخلى است كه جزء لاينفك انسان بوده و چنين امرى ممكن نيست . چه اگر فرض كنيم كه حذف وجدان اخلاقى انسان ممكن باشد و انسان فاقد اين جنبه انسانى گردد، از انسان جز غولى وحشت زا و حيوانى درنده باقى نمى ماند و هر گونه زندگى اجتماعى غير ممكن و در نتيجه منجر به اين مى شود كه خودكامگى و استبداد موحشى در كار آيد و جامعه انسانى را تبديل به اجتماعى از حيوانات و برده ها نمايد. در اين حال ، فرد خوشبخت نخواهد بود، بلكه بر عكس در حضيض مذلت و خوارى سقوط خواهد كرد.

اشتباهى كه متاسفانه بر اغلب كسان حكومت مى كند اين است كه خيال مى كنند كه ارضاى نامحدود غرايز مى تواند سرچشمه خوشبختى و سعادت باشد، در صورتى كه چنين امرى ، خود، غرايز را نابود مى سازد و سرانجام به انهدام و خودكشى فرد و جامعه منجر مى گردد.»(٣١٨)

نوجوانان ، نه تنها در افكار و اعمال خود تحت تاءثير وجدان اخلاقى هستند و به پاكى و فضيلت فكر مى كنند، بلكه دیگران را نيز از پشت عينك وجدان مى بينند و همه را خوب و شايسته مى پندارند. و به طور طبيعى گفتار و رفتارشان را درست و منزه تلقى مى كنند و با همين انديشه پاك و بى آلايش با مردم برخورد مى نمايند. بر همين اساس ، با امثال و اقران خود طرح دوستى و رفاقت مى ريزند.

«دوستى هاى جوانان به مراتب از دوستى هاى اشخاص كامل بى غرض تر است و به ندرت ممكن است طبق حساب قبلى بنيان گذارى شده باشد. بنياد اين دوستى ها، در نتيجه ميل غير قابل مقاومتى است كه براى جلب محبت در انسان به وجود مى آيد و پيدايش آنها به وسيله تاءثرات خاطر و نيكوكارى ها اعلام مى شود.

دوستى هاى جوانان به واسطه صميميت فوق العاده ، عطش شديد، فداكارى ، ميل به سوى حقيقت مطلق و بالاخره به واسطه ظرافت خارق العاده خود، از هر نوع پليدى و تباهى مصون است .»(٣٢٠)

رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمود: به شماها درباره نوبالغان و جوانان به نيكى سفارش مى كنم كه آن ها دلى رقيقتر و قلبى فضيلت پذيرتر دارند. خداوند مرا به پيامبرى برانگيخت تا مردم را به رحمت الهى بشارت دهم و از عذابش بترسانم . جوانان سخنانم را پذيرفتند و با من پيمان محبت بستند، ولى پيران از قبول دعوتم سر باز زدند و به مخالفتم برخاستند. سپس به آيه اى از قرآن اشاره كرد و درباره مردم كهنسال ، كه مدت زندگى آن ها به درازا كشيده و دچار قساوت و سخت دلى شده اند، سخن گفت .

پيشواى عالى قدر اسلام ، در ابتداى بعثت ، براى آن كه از شر مشركين و بت پرستان مصون باشد، سه سال مردم را در خفا و به طور پنهانى به اسلام دعوت مى كرد. در اين مدت ، فقط چهل نفر از زن و مرد به آيين مقدسش گرويدند كه اكثريت قريب به اتفاق آن ها كودكان و نوبالغان و جوانان بودند و سنشان بين ده تا بيست و پنج سال بود.

اين عده معدود كه وجدانى بيدار و فطرتى پاك و دست نخورده داشتند، شايسته ترين افراد براى پذيرش آيين اسلام بودند، زيرا سخنان رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله موافق طبع حقيقت جو و فضيلت دوست نسل جوان بود. اينان بر اساس نداى فطرت توحيدى و الهام وجدان اخلاقى به آن حضرت گرويدند و مجذوب تعاليم عاليه اسلام شدند و گفتار پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله تا اعماق جانشان نفوذ كرد و در كمال خلوص و پاك دلى ، رهبرى آن حضرت را پذيرفتند، گردش جمع شدند و هسته مركزى اسلام را تشكيل دادند. مى توان گفت در آن موقع دعوت رسول اكرم بين كودكان و جوانان نفوذ كامل داشت و آن ها بودند كه مانند پروانه در اطرافش مى گشتند و صميمانه دستورش را به كار مى بستند. به همين جهت ، پيغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله از جوانان حمايت كرده و درباره آنان به پيروان خود به نيكى سفارش فرموده است .

پس از آن كه دوره دعوت هاى پنهانى به سر آمد و رسول اكرم از طرف خداوند ماءمور شد كه آشكارا مردم را به آيين اسلام دعوت كند و تعاليم آسمانى خود را بى پرده با آنان در ميان بگذارد، باز هم بيشتر كسانى كه به آن حضرت مى گرويدند و دين اسلام را مى پذيرفتند، جوانان بودند.

استقبال پرشور و روز افزون نسل جوان از تعاليم رسول اكرم باعث خشم شديد و ناراحتى عميق بزرگسالان متعصب و لجوج شده بود، تا جايى كه در تمام محافل ، مسلمان شدن جوانان را فساد و گمراهى مى خواندند و در ضمن شكايت هاى خويش از رسول اكرم ، اين موضوع را به زبان مى آوردند و مراتب نگرانى خود را صريحا اظهار مى نمودند.

عتبه ، كه يكى از رجال مشرك مكه بود، به اسعد بن زراره گفت :

خرج فينا رجل يدعى انه رسول الله سفه احلامنا و سب الهتنا و افسد شباننا و فرق جماعتنا.(٣٢٢)

خلاصه ، در صدر اسلام ، همه جا سخن از ايمان نسل جوان بود. پدران و مادران و عموم بزرگسالان مكه ، از اين جهت كه نوبالغان و جوانانشان دعوت رسول اكرم را اجابت نموده و صميمانه با وى همكارى مى كنند، سخت ناراضى و خشمگين بودند. براى آن كه مسير جوانان را تغيير دهند و آنان را از پيروى آن حضرت باز دارند، به تمام وسايل زجر و شكنجه متوسل شدند و با شدتى هر چه تمام تر در مضيقه و فشارشان گذاردند تا مگر از دين اسلام دست بردارند و به بت پرستى ، كه آيين پدرانشان بود، باز گردند. ولى رفتار ظالمانه و اعمال غير انسانى مشركين مكه كمترين اثر معنوى نداشت و نتوانست جوانان را در ايمانشان متزلزل سازد و آنان را از پيروى رسول اكرم باز دارد، زيرا تعاليم آسمانى اسلام خواسته عقل و فطرت و گم گشته وجدان پاك و بى آلايش جوانان بود. پيغمبر با زبان دل آنان سخن گفته و اسلام را در عمق جانشان جاى داده بود. زجر و شكنجه بدنى و اهانت هاى شفاهى ، هرگز نمى توانست عقيده باطنى آنان را تغيير دهد و روح پاكشان را از مسير فطرت بگرداند.

گرچه پيروان رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله ، در مقابل صدمات جانكاه و فشارهاى شكننده مشركين ، همچنان در ايمان خود ثابت قدم بودند، ولى زندگى بر آنان تلخ و غير قابل تحمل شده بود و بايد هر چه زودتر به اين وضع خطرناك خاتمه داده شود. لذا با موافقت رسول اكرم قرار شد گروهى از زن و مرد مسلمان ، مكه را ترك گويند و به كشور حبشه مهاجرت نمايند و گروه ديگر در معيت آن حضرت به خارج مكه بروند و در نقطه اى به نام شعب ابى طالب زندگى كنند، تا هر دو گروه مدتى از مشركين دور و از تجاوزشان مصون باشند. سرانجام اين تصميم عملى شد و به طورى كه در تاريخ آمده ، هشتاد و سه نفر مرد و هيجده نفر زن ، شهر مكه را ترك گفتند و راه حبشه را در پيش گرفتند.(٣٢٤)

اى پادشاه جمعى از نوبالغان و جوانان نادان ما به كشور تو هجوم آورده اند. اينان دين قوم خود را ترك گفته و به دين تو هم در نيامده اند، بلكه خود دين تازه اى ساخته اند. اشراف مكه و پدران و عموها و بستگان اين جوانان ، ما را به نمايندگى نزد شما فرستاده اند تا آن را به سوى خود برگردانند.

از اين عبارت به خوبى استفاده مى شود كه بر اثر دعوت رسول اكرم ، نسل جوان و نسل كهن در مقابل يكديگر قرار گرفته اند. نوبالغان و جوانان به آن حضرت گرويده و اسلام آورده اند و براى نجات از ايذاى پدران و بزرگان قوم خود، به حبشه پناهنده شده اند و بزرگسالان به مخالفت برخواسته . از يك طرف در مكه ، با تمام قدرت جوانان را، كوبيده اند و از طرف ديگر، به همين منظور نمايندگانى به كشور حبشه فرستاده اند.

پادشاه حبشه كه مرد متين و عاقلى بود به اظهارات دو نماينده قريش ترتيب اثر قطعى نداد و به اطرافيان خود گفت بايد شخصا مهاجرين مسلمان را به حضور بخوانم و از عقايدشان پرسش كنم . اگر مطلب آن طورى است كه فرستادگان قريش گفته اند، آنان را تسليم آن دو خواهم كرد و اگر آن طور نبود، از آنها دفاع مى كنم و تا زمانى كه مايل باشند، آنان را در كشور خويش نگاهدارى مى نمايم . سپس دستور داد روز معينى مهاجرين را به حضورش بياورند.

امر پادشاه به اطلاع مسلمين رسيد. قبل از روز مقرر، آنان با يكديگر شور كردند و با توجه به اهميت مجلس ، متفقا جعفر طيار را كه آن روز سنش در حدود بيست و پنج سال بود، به عنوان سخنگوى خود برگزيدند تا به سئوالات ملك پاسخ دهد.

روز موعود فرا رسيد و مسلمين به مجلس شاه حاضر شدند. در آن روزگار، معمول كشور حبشه چنين بود كه هر كس به حضور ملك مى رسيد، بايد او را سجده كند، ولى مسلمين از سجده پادشاه خوددارى كردند.

كسانى كه در محضر ملك حاضر بودند، به مسلمين گفتند: چرا سجده نكرديد؟ جعفر در جواب گفت : ما هيچ كس جز خداى يگانه را سجده نمى كنيم .

پادشاه حبشه پرسيد: اين چه دينى است كه شما به آن گرويده ايد؟ جعفر در جواب گفت : قوم ما از نادانى بت مى پرستيدند، ميته مى خوردند. قطع رحم مى كردند. به همسايه آزار مى دادند. زورمندان به جان و مال ناتوانان تجاوز مى نمودند و آنان را طعمه خود مى ساختند. وضع ما بدين منوال بود تا خداوند بر ما پيامبرى را فرستاد، همان طور كه بر اقوام گذشته پيغمبرانى را فرستاده بود. اين پيغمبر از خود ماست . از شرف خانوادگى اش آگاهيم و او را به راستگويى و عفت و امانت مى شناسيم .

فدعانا الى الله تعالى لنوحده و نخلع ما كان يعبد آباؤ نا من دونه من الحجارة و الاوثان و امرنا ان نعبد الله تعالى وحده و امرنا بالصلاة و امرنا بصدق الحديث و اداء الامانه و صلة الارحام و حسن الجوار و الكف عن المحارم و الدماء و نهانا عن الفواحش و قول الزور و اكل مال اليتيم و قذف المحصنة فصدقناه و آمنا به و اتبعناه على ما جاء به فعدا علينا قومنا ليردونا الى الاصنام و استحلال الخبائث فلما قهرونا و ظلمونا و ضيقوا علينا خرجنا الى بلدك و اخترناك على من سواك .(٣٢٦)

يكى از عواملى كه به قضاى حكيمانه الهى ما را به خوبى و انسانيت مى خواند و راه تعالى و تكامل را به ما نشان مى دهد، وجدان اخلاقى است . كسى كه مى خواهد هميشه خوب و پاك زندگى كند و پيوسته به زيور صفات عاليه انسانى آراسته باشد، بايد وجدان اخلاقى را در نهاد خود زنده و فعال نگاه دارد و نداى وجدان را اصل ثابت روش هاى اخلاقى خويش در تمام مظاهر زندگى قرار دهد.

قال على عليه‌السلام : تحللوا بالاخذ بالفضل و الكف عن البغى و العمل بالحق و الانصاف من النفس .(٣٢٨)

امام جواد عليه‌السلام فرموده : كسى كه بر مركب شهوات خويش سوار است و خودسرانه مى تازد، هرگز از لغزش و سقوط رهايى نخواهد داشت .

قال على عليه‌السلام : غلبه الشهوه تبطل العصمة و تورد الهلك .(٣٣٠)

«روانشناسى مدرن تحت سلطه و نفوذ روان كاوى ، غرايز را اصل و اساس قرار داده و آن را به مقام الوهيت رسانيده است و در نتيجه سير قهقرايى به سوى شرك باستانى پيدا شده است . البته غرايز در زمان توحيد موسى و عيسى و محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله نيز داراى اهميت بوده است ، ولى تابع سلسله مراتب بوده و زيرا اقتدار وجدان اخلاقى فعاليت داشته است ، وجدان اخلاقى و غرايز را هم آهنگ ساخته و آن ها را در جهت مفهوم اجتماعى بشريت سوق مى داده است .

روان شناسى مدرن ، غرايز را به جاى هم آهنگ ساختن يك به يك ، تفكيك كرده و آزادشان گذارده و از مهار عقل رهاشان ساخته است ، و چون در اين روش پيش رويم ، كم كم به دستگاهى كردن عيش و خوشى مى رسيم و با حذف مسئله زشت و زيبا و منسوب كردن هر چه ما را خوش آيد به خوبى و هر چه ما را خوش نيايد به زشتى ، به جايى مى رسيم كه ميزان و ملاك خوب و بد، نفس اماره ما خواهد بود و حكومت نفس بر عقل آشكار مى شود، كه نتايج جامعه ويران كن آن را خوب مى شود پيش بينى كرد.»(٣٣٢)

از مجموع بحث دو نكته روشن شد.

اول آن كه وجدان اخلاقى كه نيروى الهام الهى و نور هدايت خداوند است ، با سرشت بشر آميخته و در نهاد آدمى ريشه عميق فطرى دارد.

دوم آن كه جاذبه معنوى و كشش روحانى وجدان اخلاقى ، در دوران بلوغ و جوانى ، قوى و نيرومند است و نسل جوان كه ضميرى پاك و باطنى منزه دارد، به طور طبيعى شيفته سجاياى انسانى و فضايل اخلاقى است .

با توجه به اين دو نكته ، اينك جاى اين پرسش است كه چرا بعضى از نوبالغان و جوانان ، به نداى وجدان اعتنا نمى كنند و چه باعث مى شود كه از مسير فضايل اخلاقى و صفات انسانى منحرف مى گردند و به پاره اى از اعمال ضد وجدان دست مى زنند؟ در پاسخ مى توان گفت انحراف اخلاقى نسل جوان علل متعددى دارد. در اين جا براى مزيد اطلاع جوانان ، به بعضى از آن ها اشاره مى شود.

اول . يكى از علل سركوب شدن تمايلات وجدانى فرزندان بشر، سوء تربيت آنان در دوران كودكى است . اطفالى كه در خانواده هاى فاسد و در دامن والدين و مربيان آلوده و گناهكار پرورش مى يابند و همواره ناظر رفتار و گفتار ضد انسانى آن ها هستند، رفته رفته از مسير فطرت منحرف مى شوند و نيروى وجدان اخلاقى و فضايل انسانى در نهادشان خاموش مى گردد و چنان به روش هاى پليد عادت مى كنند كه در دوران بلوغ و جوانى از ارتكاب بزرگ ترين گناه اخلاقى ، كمترين ناراحتى و ندامت احساس ‍ نمى نمايند.

قال على عليه‌السلام : المرء حيث وضع نفسه برياضته و طاعته فان نزهها تنزهت و ان دنسها تدنست .(٣٣٤)

حضرت حسن عليه‌السلام فرموده است : عادات ، در وجود آدميان ، با قهر و غلبه حكومت مى كنند. كسى كه در پنهانى به چيزى عادت كند، آشكارا و در محضر مردم مفتضحش خواهد ساخت .

دوم . عامل ديگرى كه نوبالغان و جوانان را از روش هاى پاك وجدانى و صفات انسانى منحرف مى سازد و به راه خيانت و ناپاكى مى كشاند، رفقاى بد، تبليغات بد، محيط آلوده اجتماع فاسد و افراد خائن است .

موقعى كه جوانان با افراد منحرف و بد اخلاق رفيق مى شوند يا تحت تاءثير عناصر آلوده و فاسد قرار مى گيرند، وقتى كه جوانان بر خلاف انتظار فطرى خود، به نادرستى و خيانت جامعه پى مى برند و از زورگويى و فريبكارى افراد آگاه مى گردند، و زمانيكه پرده هاى ريا و خودسازى از چهره نادرستان عقب مى رود و قيافه واقعى آنان در برابر چشم هاى كنجكاو جوانان آشكار مى گردد، زمينه انحرافشان آماده مى شود. در اين موقع است كه فروغ راستى و حقيقت در ضمير نوبالغان و جوانان به خمودى مى گرايد و نيروى وجدان اخلاقى و ميل به فضيلت و پاكى در نهادشان سركوب مى شود. نوجوانان از مشاهده اعمال نارواى جامعه و محيط فاسد، درس ‍ خيانت و نادرستى مى گيرند و عملا از روش هاى ناپسند دیگران پيروى مى نمايند.

ژان ژاك روسو مى گويد:

«دلم مى خواست معاشرين يك جوان را طورى انتخاب كنند كه تمام كسانى را كه اطرافش هستند، خوب بشمارد و مجالس و محافل را طورى به او بشناساند كه هر چه در آن جا صورت مى گيرد، بد بداند. لازم است بداند كه انسان طبيعتا خوب است . بايد اين حقيقت را حس بكند و ابناى نوع خود را مانند خويش فطرتا نيك پندارد. ولى بايد ببيند چگونه جامعه ، افراد را خراب مى كند و چگونه عقايد غلط، سرچشمه مفاسد ايشان است . بايد هر فرد را عزيز و محترم دارد، ليكن مجموعه افراد را پست بشمارد. بايد ملتفت بشود كه تمام صورت ها تقريبا يك نوع ماسك دارد، ولى بعضى صورت ها از ماسكى كه آن را مى پوشاند، زيباتر است .»(٣٣٦)

اولياى گرامى اسلام ، براى آن كه پيروان خود را عموما و نسل جوان را خصوصا در راه فضايل اخلاقى و روش هاى انسانى ثابت قدم نگاه دارند و از خطر سقوط و تباهى محافظتشان نمايند، درباره تبليغات گمراه كننده و مضر و رفتار بد و فاسد و همچنين ساير عوامل ضد اخلاقى ، در خلال روايات اسلامى سخن گفته و نكات لازم را خاطر نشان ساخته اند.

عن محمد بن على عليهما السلام : من اصغى الى ناطق فقد عبده فان كان الناطق عن الله فقد عبد الله و ان كان الناطق ينطق عن لسان ابليس فقد عبد ابليس .(٣٣٨)

على عليه‌السلام فرموده : كسى كه تو را به مطالب باطل خشنود سازد، و به بازى و سخنان غير واقعى گول بزند، او حقايق را از تو پنهان داشته و درباره ات خيانت كرده است .

قال رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله : المرء على دين خليله فلينظر احدكم من يخالل .(٣٤٠)

على عليه‌السلام ، در ضمن نامه خود به حضرت مجتبى عليه‌السلام نوشته است : با نيكوكاران قرين شو تا از آنان باشى و از بدكاران دورى كن تا از آن ها جدا شوى .

سوم . عامل ديگرى كه از دو عامل مذكور عمومى تر و شعاع تاءثيرش وسيع تر است و مى تواند جوانان را به شدت تحت تاءثير قرار دهد و آنان را از روش هاى پاك انسانى و صفات عاليه وجدانى باز دارد و به راه گناه و ناپاكى هاى اخلاقى بكشاند، غرايز طبيعى و شهوات نفسانى است .

با فرا رسيدن دوران بلوغ و شكفته شدن وجدان اخلاقى ، غرايز طبيعى نيز يكى پس از ديگرى شكفته مى شوند و خواهش هاى نفسانى با قدرت و نيرومندى بروز مى كنند. تمايل شهوت جنسى ، عشق به تجمل و خودآرايى ، تمناى قدرت و تفوق طلبى ، علاقه به ثروت و نيرومندى و خلاصه عواطف گوناگون و احساسات تند و آتشين دوران شباب ، مزاج جوانان را طوفانى مى كند و مسير افكار و اعمالشان را به كلى تغيير مى دهد.

«در اين ميان بلوغ فرا مى رسد، ناگهان پسران آمادگى و وحدتى را كه براى كارهاى ناسنجيده داشتند، از دست مى دهند و قيافه پريده تفكر بر آنان سايه مى اندازد. دختران ، خود را با دقت بيشترى آرايش مى دهند و موى خود را با هنر بيشترى آشفته مى سازند. روزى ده ساعت درباره لباس فكر مى كنند و روزى صد بار با خيرگى دل انگيزى به دامن خود مى نگرند، پسر، سر و گردن خود را مى شويد و كفش خود را واكس مى زند و به دختران متوجه مى گردد.

جوان خود و جهان را مى آزمايد. شاخك هاى بى پايانى از هر سوى با سئوالات و نظريات ، براى فهم معنى اشياء دراز مى كند. ذهن مانند چشمه جوشانى در جوشش و زايش است . هر سخنى و هر فكرى صد سخن و فكر ديگر را بر مى انگيزد. جوان به سن شوخى هاى پسرانه و خنده هاى دخترانه پا مى نهد. طغيان اميال و رغبات ، حس زيبايى شناسى را تقويت مى كند و نمو مى بخشد. حس ‍ اكتساب بالا مى گيرد و هر دو دست خود را براى گرفتن پول و قدرت دراز مى كند.»(٣٤٢)

موقعى كه جوانان ، در موارد مخصوصى ، با ناسازگارى غرايز و وجدان مواجه مى گردند و بر سر دو راهى تضاد اخلاقى و تمايل نفسانى واقع مى شوند، بايد به هوش باشند كه بر لب پرتگاه زندگى قرار گرفته و به محيط خطر نزديك شده اند. اگر فورا تصميم نگيرند و به شهوات ضد اخلاقى خود پشت پا نزنند، سقوط خواهند كرد و ممكن است براى هميشه تيره روز و بدبخت گردند. براى نمونه به بعضى از موارد اشاره مى شود.

غريزه جنسى با قدرت و نيرومندى بروز مى كند و تمام وجود جوان را مسخر خود مى سازد. اتفاقا با دختر زيبايى برخورد مى كند. به او علاقه مند مى شود. مجذوبش مى گردد. رفته رفته محبت به صورت عشق سوزانى در مى آيد و قرار و آرام را از وى سلب مى كند. مى كوشد تا به هر وسيله كه ممكن است ، به وصل او برسد و تمايل جنسى خود را به وسيله آن محبوب خواستنى و دلپذير ارضا نمايد.

اگر بتواند با او ازدواج كند و تمايل آتشين خود را در چهارچوبه شرع و قانون و با حفظ اصول اخلاق و انسانيت اعمال نمايد، توانسته است با اين عمل ، كه موافق تعاليم دينى و علمى است ، غريزه جنسى كه وجدان اخلاقى خويش را با هم ، هم آهنگ سازد و هر دو خواهش را يك جا ارضا نمايد.

اگر نتواند يا نخواهد با او ازدواج كند يا دختر به عللى حاضر نيست به همسرى وى در آيد، در اين صورت جوان دلباخته ، كه به شدت در فشار عشق و تمايل جنسى قرار دارد، به دو صورت مى تواند عمل كند.

اول آن كه از دختر چشم بپوشاند و با نفس خويش مجاهده نمايد تا فكر او را از صفحه خاطر بزدايد و تدريجا فراموشش كند. دوم آن كه همچنان از پى او برود و مقصد خود را كه دست يافتن به دختر و ارضاى شهوت جنسى است ، دنبال كند و براى نيل به هدف غريزى خويش ، به هر كارى كه پيش آيد دست بزند. فرض دوم است كه مى تواند منشاء حوادث نامطلوبى گردد و انگيزه غريزه جنسى ، جوان عاشق را كور و كر كند و او را به ارتكاب جرايم بزرگ و اعمال ضد وجدانى وادار سازد.

چه بسيار اتفاق افتاده كه بعضى از جوانان ، شيفته دخترانى پاكدامن و عفيف شده اند و براى آن كه شهوت خود را موقتا ارضا كنند و به وسيله آنان كامياب شوند، با خودسازى و وعده هاى دروغ ، آن ساده دلان را فريب داده و ناجوانمردانه با حيله و نيرنگ ضد وجدانى ، آن ها را به دام خويش افكنده اند و به قيمت يك يا چند روز كامرانى و شهوت پرستى ، حيثيت و شرفشان را بر باد داده و براى هميشه آنان را بدبخت و تيره روز ساخته اند. گاهى آن دختران اغفال شده بر اثر فشار روحى دچار بيمارى روانى شده يا از ترس رسوايى ، در سنين جوانى ، به خودكشى دست زده اند.

چه بسيار اتفاق افتاده كه بعضى از جوانان ، براى آن كه به دختر دلخواه خود برسند يا دختران به مرد مورد علاقه خويش دست يابند، به منظور برطرف كردن موانع ، مرتكب جنايات و اعمال ضد انسانى شده اند و زنان و مردان مزاحم را كشته يا مسموم كرده اند.

چه بسيار جوانى كه دلباخته دخترى شده ، ولى دختر به عشق و علاقه وى اعتنا نكرده و او را از خود رانده است . يا بر عكس دخترى كه علاقه مند به جوانى شده ، ولى جوان با بى اعتنايى تقاضاى او را رد كرده است . در نتيجه ، پسر يا دختر، بر اثر شكست در عشق خشمگين گشته و به فكر انتقام افتاده است و سرانجام به جنايت غير قابل جبرانى دست زده و معشوق خود را كشته است .

علاقه به مال و ثروت يا عشق به تفوق و قدرت و خلاصه تمام تمايلات غريزى مانند غريزه جنسى است . اگر جوانان در راه ارضاى غرائز خود، همواره به نداى وجدان اخلاقى متوجه باشند و طورى عمل كنند كه غرايز و وجدانشان با يكديگر هم آهنگ شوند، مى توانند به خوشبختى واقعى و سعادت انسانى نايل گردند. بر عكس ، اگر در راه ارضاى غرايز تندروى كنند و عملا به نداى وجدان اخلاقى بى اعتنا باشند، به جرايم و اعمال ضد انسانى آلوده مى شوند و سرانجام گرفتار بدبختى و تيره روزى خواهند شد.

اطاعت بى قيد و شرط از تمايلات غريزى و خواهش هاى نفسانى و بى اعتنايى به الهامات وجدانى و اوامر الهى ، منشاء فساد و تباهى است و قطعا آدمى را از وصول به كمال انسانى و نيل به سعادت مادى و معنوى محروم مى سازد. اولياى گرامى اسلام ، ضمن احاديث بسيارى اين موضوع مهم را به پيروان خود خاطرنشان فرموده و آنان را از اطاعت بى قيد و شرط هواى نفس برحذر داشته اند.

قال على عليه‌السلام : اهجروا الشهوات فانها تقودكم الى ركوب الذنوب و التهجم على السيئات .(٣٤٤)

و نيز فرموده است : اطاعت از انگيزه هاى شرور و بدى ها پايان كارها را فاسد و تباه مى سازد.

عن عبد الرحمن بن الحجاج قال قال لى ابوالحسن عليه‌السلام : اتق المرتقى السهل اذا كان منحدره وعرا.(٣٤٦)

امام جواد عليه‌السلام فرموده است : كسى كه از هواى نفس خود اطاعت نمايد، با اين عمل آرزوى دشمن خويش را بر آورده است .

براى جوانان ، كه فطرتا پاك و فضيلت دوست هستند و قدرت الهامى وجدان ، در نهادشان بالنسبه نيرومند است ، پيروى از تمايلات نارواى غريزى و پشت پا زدن به نداى وجدان اخلاقى كار آسانى نيست . موقعى كه براى اولين بار جوانى در معرض تضاد وجدان و غريزه قرار مى گيرد، با كشمكش روحى شديد مواجه مى شود. از يك طرف ، وجدان اخلاقى او را به راه پاكى و فضيلت مى خواند و از گناه و خيانت بر حذرش مى دارد و از طرف ديگر، انگيزه نيرومند غريزه وى را به سوى خود مى كشاند و به اعمال تمايل غير مشروعش تحريك مى كند و گاهى اين حالت كشاكش و تعارض درونى ، هفته ها و ماه ها به طول مى انجامد تا سرانجام يا وجدان غلبه كند و از گناه منصرف گردد يا غريزه غلبه كند و به گناه ضد وجدان آلوده شود. البته محيط فاسد، رفقاى بد، مشاهده اعمال ناپسند دیگران و چيزهايى نظاير اين ها، در غلبه غريزه و شكست وجدان اخلاقى نقش مؤ ثرى دارند و مى توانند جوان را بر خلاف تمايل فطرى و انسانى اش به ناپاكى و گناه وادارند و به ارتكاب جنايت مصممش سازند.ناگفته نماند كه تعارض تمايلات در نهاد آدمى ، منحصر به تضاد غريزه و وجدان نيست . بلكه در بعضى از مواقع ، افراد بشر و همچنين انواع حيوانات ، در مقابل دو تمايل متضاد غريزى قرار مى گيرند و دچار كشاكش درونى مى شوند و سرانجام بر اثر پاره اى از شرايط موجود، يكى از آن دو را انتخاب مى كنند.

راسل مى گويد:

«اگر در روزهاى يخبندان ، روى آستانه پنجره خود براى پرندگان خرده نان بريزيد، ملاحظه خواهيد كرد كه در وجود آن ها، بين ترس و گرسنگى ، جدال و كشمكش سختى درگير است . تدريجا پرندگانى كه جسورترند، به سمت خرده هاى نان حمله برده ، به شتاب بر مى گردند. كار آن ها سرمشق شده ، به دیگران دل و جراءت مى دهد و پس از مدت زمانى ، پرندگانى كه در مجاورت شما زندگى مى كنند، متوجه مى شوند كه شما بى آزار هستيد. ولى حتى در آن وقت هم ملاحظه خواهيد كرد كه در همان حين كه مشغول دانه برچيدن هستند، پيوسته با هشيارى به اين طرف و آن طرف خود نظر مى اندازند تا از نزديك شدن خطر آگاه شوند.»(٣٤٨)

براى آن كه نوبالغان و جوانان همواره بر غرايز خويش حاكم باشند و در طول دوران زندگى ، هرگز عنان نفس سركش را از كف ندهند، و براى آن كه در مواقع تضاد غريزه و وجدان ، دچار سقوط و تباهى نگردند و دامن پاكشان به گناه و جنايت آلوده نشود، بايد دو نكته را عملا به كار بندند.

اول . جوان از ابتداى بروز تمايل جنسى و آشكار شدن خواهش هاى غريزى ، بايد تمنيات شهوى خويش را با نيروى ايمان و عقل و وجدان مهار كند. چه اگر از اول ، شهوات محدود نشوند و غرايز خودسر و لجام گسيخته بار آيند، صاحب خود را اسير و فرمان بردار خويش مى سازند و در تمام دوران حيات بر وى حكومت مى كنند.

قال على عليه‌السلام : غالب الشهوة قبل قوه ضراوتها فانها ان قويت ملكتك و استقادتك و لم تقدر على مقاومتها.(٣٥٠)

اميرالمؤ منين عليه‌السلام فرموده است : كسى كه در انديشه گناه باشد و پيرامون آن بسيار فكر كند، سرانجام همان افكار بد و انديشه هاى پليد، او را به ارتكاب گناهى مى خواند و آلوده اش مى سازد.

# جوان و عزت نفس

قال الله العظيم فى كتابه : ...( وَلِلَّـهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ).(٣٥٢)

على عليه‌السلام به فرزند خود، حضرت مجتبى ، توصيه فرموده كه نفس خويش را عزيز شمار و به هيچ پستى و دنائتى تن مده ، گر چه عمل پست ، تو را به تمنياتت برساند، زيرا هيچ چيز با شرافت نفس برابرى نمى كند و هرگز به جاى عزت از دست داده ، عوضى همانند آن نصيب نخواهد شد. فرزند عزيز، آزادگى را از كف مده و بنده و برده دیگران مباش كه خداوند تو را آزاد قرار داده است .

عزت نفس براى همه مردم ، در كليه شئون زندگى فردى و اجتماعى ، مادى و معنوى و همچنين در تمام ادوار حيات ، از دوران كودكى و جوانى تا ايام ميانسالى و پيرى ، يكى از اركان اساسى خوشبختى و سعادت است .

خانواده هايى كه اعضاى آن با عزت نفس و شرافت اخلاقى خو گرفته اند و به پستى و فرومايگى آلوده نشده اند. از بسيارى از گناهان و پليدى هاى اخلاقى كه منشاء فساد و تيره روزى است ، منزه و مبرى هستند.

كشورى كه افراد آن با عزت نفس بار آمده اند و در نظر مردم و حكومت ، شرافت اخلاقى مهم و لازم الرعايه شناخته شده است ، دروغ و تملق گويى ، دزدى و رشوه خوارى ، خدعه و فريبكارى و خلاصه بسيارى از گناهان و ناپاكى هاى اخلاقى در آن كشور راه ندارد. عزت نفس و شرافت دوستى خود به خود مردم را به راه وظيفه شناسى سوق مى دهد و از اعمال ضد اخلاقى بر حذرشان مى دارد.

قال على عليه‌السلام : من كرمت عليه نفسه لم يهنها بالمعصية

براى آن كه نقش عزت نفس در محيط خانواده و تربيت كودك روشن شود و همچنين اثر شرافت نفسانى در محيط اجتماعى و اداره مملكت واضح گردد، براى آن جوانان از نظر دينى و علمى به ارزش عزت نفس و شرافت اخلاقى وقوف بيشترى پيدا كنند، در اين بحث به اختصار پيرامون آن گفت و گو مى شود. اميد است كه مفيد و سودمند افتد.

تربيت صحيح اطفال و پرورش صفات پسنديده در نهاد آنان يكى از وظايف اسلامى و اجتماعى پدران و مادران است . والدين مكلف اند فرزندان خويش را به پاكى و نيكى تربيت كنند و عملا آن ها را افرادى شايسته و با فضيلت بار آورند.

قال على بن الحسين عليه‌السلام : و اما حق ولدك فتعلم انه منك و مضاف اليك فى عاجل الدنيا بخيره و شره و انك مسئول عما وليته ... فاعمل فى امره عمل المتزين بحسن اثره عليه فى عاجل الدنيا المعذر الى ربه فيما بينك و بينه بحسن القيام عليه و الاخذ له منه .(٣٥٥)

على عليه‌السلام فرموده است : كسى كه فرومايه و دنى النفس است ، از كارهاى پست و موهن جدايى ندارد.

كودكان ، مانند بزرگسالان به شرافت معنوى و شخصيت خود علاقه دارند و اگر كسى به حيثيتشان آسيبى برساند، سخت رنجيده خاطر و خشمگين مى شوند و از خود عكس العمل نشان مى دهند. والدين و مربيان ، اگر بخواهند به كودكان دستور العملى بدهند يا در محيط خانواده مراتب قدرت خود را اثبات كنند، بايد مراعات شرافت كودكان را بنمايد و طورى رفتار كنند كه عزت نفس اطفال مجروح نشود و شخصيتشان سركوب نگردد. چه ، اگر با آنان آمرانه سخن گويند و با خشونت برخورد نمايند، نه تنها از دستورشان اطاعت نمى كنند، بلكه آشكارا به مخالفت و ستيز برمى خيزند و بدين وسيله از گفتار و رفتار تند و موهن اولياى خود انتقام مى گيرند.

ويل دورانت مى گويد:

«فرمان دادن به كودك حس مقاومت و جنگجويى او را بر مى انگيزد. اين قانون چنان مسلم است كه قوانين حركت نيوتن هميشه بر جاى خواهد ماند. حتى اگر اينشتين هم به دست فراموشى سپرده شود، سگ خفته غرور و خودخواهى ، بر آن كه فرمان مى دهد مى شورد.

هر امر و فرمانى كه مى دهيم ، اسلحه دفاعى طرف مقابل را به حركت در مى آوريم . اگر خواهش كنى ، خواهشت برآورده مى شود و اگر فرمان دهى ، رد خواهد شد. با كودك خوش رفتارى كن تا مهر و اعتقاد او را جلب كنى . در اين صورت است كه خواهش و پيشنهادت از امر و نهى ات گيراتر خواهد بود.

بعضى از پدران و مادرانى كه در عشق يا امور مالى شكست خورده اند، انتقام آن را از فرزندان خود مى كشند و آنان را همواره در معرض سرزنش و عتاب مى آورند. مردم زبون ، آخرين پناهگاه خود را در تسلط بر فرزندان خود مى جويند.»(٣٥٧)

اهانت به محصلين و درهم شكستن عزت نفس و شخصيت آنان در آموزشگاه به صور مختلفى متصور است . گاهى جنبه عمومى دارد و محيط مدرسه طورى است كه هر ساعت ممكن است دانش آموزان در معرض تحقير و توهين قرار گيرند و عزت نفسشان سركوب گردد. گاهى جنبه خصوصى دارد و در بعضى از مواقع ، افراد مخصوصى ، به ناحق مورد اهانت و توبيخ واقع مى شوند.

اگر رئيس مدرسه و معلمين كلاس ها، افرادى خودپسند و مغرور و خشن و بدزبان باشند و محصلين را با ديده پستى و حقارت بنگرند و با كلمات زننده و ياءس آور آنان را مورد اهانت و تمسخر قرار دهند، محيط مدرسه براى عموم محصلين موهن و ذلت بار خواهد بود. در چنين شرايط جانكاه و شكننده ، دانش آموزان همواره ناراضى و خشمگين هستند. علاوه بر آن كه خوب درس نمى خوانند، ممكن است براى انتقام جويى به كارهاى خطرناكى دست بزنند.

در آموزشگاهى كه شخصيت و شرافت تمام محصلين مورد احترام اولياى مدرسه است و همه دانش آموزان از جهت عزت نفس و شرافت معنوى احساس ايمنى و تحصيلى به خوبى اجرا مى شود، و هر محصلى به قدر استعداد خود، پيش مى رود. در چنين محيطى ، خطر اخلاقى از نظر توهين عمومى وجود ندارد. ولى ممكن است اولياى مدرسه در بعضى از مواقع ، دانسته و يا ندانسته ، عزت نفس و شخصيت يك يا چند نفر را به ناروا مورد اهانت و تحقير قرار دهند و به همان نسبت آثار نامطلوبى به بار آورند. در اين جا، بر سبيل مثال ، به تشويق ها و توبيخ ‌هاى به جا و بى جا اشاره مى كنيم تا مطلب واضح گردد.

تشويق . محصلى كه بيشتر زحمت كشيده و بهتر درس خوانده است ، اگر مورد تشويق و قدردانى اولياى مدرسه قرار گيرد، بيش از پيش اميدوار و دلگرم مى شود. تشويق به موقع ، فعاليت دانش آموز را گسترش مى دهد و مدارج تحصيلى را با شوق بيشترى مى پيمايد. تمجيد و قدردانى به جا، شخصيت محصل را تقويت مى كند و به عزت نفسش نيرو مى بخشد. اين تشويق به حق را تمام محصلين مى پذيرند و در دل آرزو مى كنند كه آنان نيز بهتر موفق شوند و روزى مورد تشويق قرار گيرند.

«مدح و تشويق به سلول ها نيرو مى دهد، اعضا را تقويت مى كند و دشوارترين كارها را به حادثه جويى و پيروزى مبدل مى سازد. با اهرم خودخواهى مى توان جهان را بلند كرد. به جاى آن كه كار خوب انجام نيافته را مذمت كنيم و آن را از سرزنش و ملامت پرسازيم ، بهتر است به كارهاى خوب انجام يافته بنگريم و آن را چنان بستاييم كه خاطره شيرينش همواره در ذهن بماند و مايه تشويق كارهاى ديگر شود.

ويل دورانت مى گويد:

«وقتى فرزندم خبر مى آورد كه در درس حساب واپس مانده است ، تاءسف مى خوريم ، ولى او را توبيخ و ملامت نمى كنيم . بهتر است نداند كه نمرات او در حساب ، از نمراتى كه ما در سن او گرفته ايم خيلى بهتر است . اما اگر با خبر نمره هاى خوب به خانه بيايد، ما از شادى جشن مى گيريم و همه كوشش خود را به كار مى بريم كه خود را در كاميابى هايش شاد و خرم نشان دهيم .»(٣٥٩)

حضرت سجاد عليه‌السلام فرمود: آخرين وصيت خضر عالم به موسى بن عمران اين بود كه گفت : هرگز كسى را به سبب گناهش ‍ ملامت و سرزنش ننماييد.

عن الصادق عليه‌السلام : اذا وقع بينك و بين اخيك هنة فلا تعيره بذنب .(٣٦١)

على عليه‌السلام فرموده : از مردم عيب جويى نكنيد و براى هر لغزش مورد ملامتشان قرار ندهيد و به هر گناهى كيفرشان ننماييد.

قال رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله : اذا زنت خادم احدكم فليجلدها الحد و لا يعيرها.(٣٦٣)

امام صادق از على عليهما‌السلام حديث كرده است : پيغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله امر فرموده كه ما با گناهكاران ، عبوس و ترش روى برخورد نماييم .

فى وصية اميرالمؤ منين عليه‌السلام لكميل : يا كميل قل الحق على كل حال و واد المتقين و اهجر الفاسقين و جانب المنافقين و لا تصاحب الخائنين .(٣٦٥)

على عليه‌السلام فرمود: زياده روى در ملامت و توبيخ ، آتش لجاجت را مشتعل مى سازد.

و عنه عليه‌السلام : اياك ان تكرر العتب فان ذلك يغرى بالذنب و يهون العتب .(٣٦٧)

قال على عليه‌السلام : رب ملوم و لا ذنب له .(٣٦٩)

على عليه‌السلام فرموده : نصيحت گفتن به فردى در حضور مردم ، كوبيدن شخصيت آن فرد است .

عن العسكرى عليه‌السلام : من وعظ اخاه سرا فقد زانه و من وعظه علانية فقد شانه .(٣٧١)

كار خوب را هر كس انجام دهد خوب است و از تو خوب تر است ، زيرا به ما بستگى دارى و كار بد از هر كس باشد بد است و از تو بدتر.

خلاصه آن كه در مكتب تربيتى اسلام ، تعيير و ملامت مذموم است و مسلمين موظف اند از اين خوى ناپسند بپرهيزند، ولى در جايى كه توبيخ و تعيير، حاوى مصلحت بزرگى باشد، مثل آن كه بتواند مردم را از شر عناصر گمراه كننده برهاند، يا جامعه را از چنگال ستمگران متجاوز خلاص نمايد، در چنين مواردى مى توان گفت توبيخ و ملامت ، مانند آن قسم دروغ ها و غيبت هاى مصلحت آميزى است كه شرعا مجاز شناخته شده است .

اجتماع . احترام به شرافت و شخصيت افراد، در محيط اجتماعى ، از علائم بارز رشد عمومى و يكى از اركان اساسى سعادت و خوشبختى اجتماع است ، چنان كه بى احترامى به شخصيت و هتك شرافت افراد جامعه ، نشانه انحطاط و عقب ماندگى عمومى و مايه تيره روزى و بدبختى اجتماع است .

گر چه روش هاى خانوادگى و تربيت هاى آموزشگاهى در پرورش تمايل عزت نفس و شرافت خواهى يا سركوب كردن آن مؤ ثر است ، ولى رژيم حكومت و طرز تفكر فرمانروايان ، در احياى عزت نفس و شرف انسانى يا نابود كردن عزت و فضيلت ، نقش بسيار مؤ ثرى دارد.

كشورى كه مقررات عادلانه اش حقوق مردم و اعضاى حكومت را در كمال صراحت تعيين نموده و به احدى اجازه نمى دهد از مرز خود تجاوز كند، كشورى كه قوانينش تمام طبقات مردم را محترم شناخته و همه افراد، در حدود قانون ، داراى آزادى و امنيت هستند و تا كسى به حق ديگر تعدى نكند مورد تعقيب قانونى و مجازات واقع نمى شود، آن جا محيط مساعدى براى پرورش عزت نفس و شرافت انسانى است . در آن جا مردم بدون اضطراب و نگرانى و دور از ذلت و زبونى زندگى مى كنند و به اتكاى قانونى ، پيوسته از آرامش خاطر و اطمينان نفس برخوردارند.

بر عكس ، كشورى كه با رژيم استبدادى و خودسرى يا ملوك الطوايفى اداره مى شود و مقررات عادلانه ثابتى در آن حكمفرما نيست ، هيچ كس در آن احساس ايمنى و آرامش نمى كند و هر لحظه ممكن است جان و مالش مورد تجاوز قرار گيرد. در چنين محيط فاسدى ، عزت نفس و مناعت طبع و شرف و فضيلت معنى و مفهومى ندارد. بلكه گاهى تن دادن به تملق و چاپلوسى يا دست زدن به اعمال غير انسانى ، مايه نجات موقتش مى شود و بدان وسيله چند روز دگرى به زندگى ننگين و نكبت بار خود ادامه مى دهد.

مونتسكيو مى گويد:

«شرافت ، مبناى حكومت استبدادى نيست و در دولت هاى استبدادى مردم همگى بندگان اند و كسى را بر دیگران امتيازى نيست . شرافت ، داراى قوانين و قواعدى مخصوص به خودش مى باشد و نمى تواند مطيع مقررات دگر بشود. بنابراين ، فقط در كشورهايى يافت مى شود كه داراى اساس ثابتى هستند و قوانين متقن دارند و هر لحظه تغيير نمى كنند.

شرافت چگونه مى تواند زير بار استبداد برود؟ زيرا آن ، قوانين مدون و مقاصد معين و مرتب دارد و حال آن كه مستبد به هيچ گونه قاعده اى پابند نيست و هوس هاى او مافوق تمام مقررات مى باشد و مى خواهد ديگران را نابود و محو كند.

شرافت ، كه در كشورهاى استبدادى ، حتى غالبا اسمى هم براى آن پيدا نمى شود، در كشورهاى مشروطه فرمانفرماست و به تمام هيئت هاى سياسى و قوانين و حتى فضايل نيرو مى دهد.

# در حكومت هاى استبدادى

در حكومت هاى استبدادى ، طبيعت حكومت ، يك اطاعت نامحدودى را ايجاب مى كند. اراده مستبد، به محض آن كه معلوم شد، بايد اثرش هم فورا معلوم شود، در اين قبيل حكومت ها، اراده مستبد مطلق و غير قابل تغيير است .

در اين حكومت ها، درباره اوامر صادره ، تغيير، مهلت ، سازش ، موعد، نعم البدل ، مذكرات ، ايرادات و هيچ نوع ميانجيگرى وجود ندارد. امر لازم الاجراست و هيچ امر ديگرى را نمى توان پيشنهاد كرد.

در لواى حكومت استبدادى ، انسان ، مانند حيوانات ، نصيبى جز غريزه طبيعى و اطاعت و تنبيه ندارد و احساسات طبيعى از قبيل احترام والدين ، محبت به زن و فرزند، قوانين شرافت ، حالات مزاجى و چيزهايى نظاير آنها را پيش كشيدن فايده ندارد. هر امرى كه صادر شده است كافى است . بايد پذيرفت و چون و چرا ندارد.»(٣٧٣)

امام صادق عليه‌السلام فرمود: كه جبرئيل به محضر رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم شرفياب شد. عرض كرد: خدايت مى گويد هر كس بنده مؤ من مرا اهانت نمايد، با ستيز و جنگ به استقبال من آمده است .

در مكتب اسلام تمام افراد مكلف اند حيثيت و عزت خود را محترم شمارند و از ذلت و زبونى اجتناب كنند و هيچ مسلمانى حق ندارد موجبات پستى و اهانت خود را فراهم آورد. در اين باره نيز روايات بسيارى از رسول اكرم و اولياى اسلام رسيده است .

قال رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله : لا يحل لمؤ من ان يذل نفسه .(٣٧٥)

امام صادق عليه‌السلام فرموده : خداوند تمام كارهاى مسلمان را به خود او واگذار كرده و در اختيارش قرار داده است ، ولى به او اختيار نداده كه خود را ذليل و خوار نمايد.

قال على عليه‌السلام : ساعة ذل لا تفى بعز الدهر.(٣٧٧)

حضرت سجاد عليه‌السلام مى فرمايد: دوست ندارم كه با ذلت نفس ، به ارزنده ترين سرمايه ها و ثروت ها دست يابم .

براى آن كه قاطبه مسلمين ، عزيزالنفس و منيع الطبع بار آيند و هرگز به پستى و ذلت آلوده نشوند، پيشواى اسلام در تمام برنامه هاى عبادى و اجتماعى و اخلاقى و اقتصادى ، موضوع عز و شرف را مورد عنايت مخصوص قرار داده و تمام تعاليم خود را با آن خوى پسنديده هم آهنگ ساخته است . به طور نمونه ، به پاره اى از آنها مختصرا اشاره مى شود.

پرستش . در روزگار طلوع اسلام ، بزرگ ترين جهل و ذلت مردم مكه اين بود كه بت هاى ساخته خود را مى پرستيدند و در مقابل جماد، اظهار خضوع و ذلت مى كردند. پيشواى گرامى اسلام ، براى آن كه مشركين را از خوارى شرك در عبادت خلاص كند و آنان را از آن حقارت و پستى برهاند، دعوت خود را با پرستش خداى يگانه و مبارزه با معبودهاى ساختگى آغاز نمود و به مردم فهماند كه مسلمان ، جز در مقابل خالق تواناى عالم ، در برابر هيچ كس و هيچ چيز حق تذلل و بندگى ندارد.

پيغمبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در پرتو يكتاپرستى زنجيرهاى عبوديت را شكست . پيروان خود را از ذلت و بندگى غير خدا آزاد ساخت و بدين وسيله عالى ترين شخصيت انسانى و درخشان ترين آزادى و عزت نفس را در نهاد آنان پايه گذارى كرد.

كسانى كه ديروز خود اسير بندگى بت بودند، در ظل توحيد اسلام ، پرچمدار حريت و آزادى شدند. اينان نه تنها در مكه بت پرستى را نابود ساختند، بلكه در هر كشورى قدم گذاردند، با پرستش آفتاب و ماه ، با عبادت چوب و سنگ و با سجده كردن در مقابل انسان هاى مغرور و مقتدر، كه بدبختانه در آن روزگار بسيار معمول بود، مبارزه كردند و مردم را از ذلت ها و اسارت هاى گوناگون آزاد ساختند.

حكومت . پيغمبر گرامى اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ، با آن كه خود رهبر مذهبى و پيشواى روحانى جامعه مسلمين بود، اداره امور كشور را نيز در اختيار داشت و بر اساس قوانين اسلام و مردم حكومت مى كرد. پيشواى اسلام ، در مقام فرمانروايى و حكومت ، چون پدرى خليق و مهربان بود. به حقوق اخلاقى و شرافت انسانى همه مردم توجه داشت و عزت نفس و حيثيت آنان را همواره احترام مى كرد.

در حكومت رسول اكر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم م نه كسى حق داشت موجبات خوارى و ذلت خويش را فراهم آورد و نه مى توانست دیگران را مورد تحقير و اهانت خود قرار دهد. در محضر رهبر عالى قدر اسلام ، نه تنها احدى اجازه تملق و چاپلوسى نداشت ، بلكه اگر از رفتار كسى استشمام كمترين ذلت و پستى مى نمود، صريحا تذكر مى داد و او را از آن كار منع مى فرمود.

روى ان رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله لا يدع احدا يمشى معه اذا كان حتى يحمله معه فان ابى قال تقدم امامى و ادركنى فى المكان الذى تريد.(٣٧٩)

قال على عليه‌السلام و قد لقيه عند مسيره الى الشام دهاقين الانبار فترجلوا له و اشتدوا بين يديه : ما هذا الذى صنعتموه ؟ فقالوا خلق منا نعظم به امرائنا. فقال و الله ما ينتفع بهذا امراءكم و انكم لتشقون على انفسكم فى دنياكم و تشقون به فى آخرتكم و ما اخسر المشقة ورائها العقاب و اربح الدعة معها الامان من النار.(٣٨١)

حضرت سجاد عليه‌السلام فرمود: حق رفيق اين است كه با او بر اساس تفضل و عواطف عاليه انسانى برخورد نمايى و در مواردى كه قادر به تفضيل اخلاقى نيستى بايد از مرز عدل و انصاف تنزل ننمايى و موظفى كه رفيقت را همواره احترام كنى همانطور كه او محترمت مى دارد.

قال رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله : لا خير لك فى صحبة من لا يرى لك من الحق مثل ما ترى له .(٣٨٣)

ابى بصير به امام صادق عليه‌السلام عرض كرد: مردى كم بضاعت ، با افراد متمكن و ثروتمند رفيق سفر مى شود. آنان با ثروت بسيارى كه دارند، آزادانه مصارف مسافرت را مى پردازند، ولى او قادر نيست مانند آنها خرج كند. امام فرمود: دوست ندارم كه خود را ذليل و پست نمايد، البته با كسانى رفيق راه شود كه در ثروت همانند وى هستند.

قال ابو جعفر عليه‌السلام : اذا صحبت فاصحب نحوك و لا تصحبن من يكفيك فان ذلك مذلة للمؤ من .(٣٨٥)

على عليه‌السلام فرموده است : گدايى طوق ذلتى است كه عزت را از عزيزان و شرافت خانوادگى را از شريفان سلب مى كند.

و عنه عليه‌السلام : المذلة و المهانة و الشقاء فى الطمع و الحرص .(٣٨٧)

انفاق خالصانه و تواءم با عز و احترام ، شايسته تهى دستان با شرافتى است كه در راه اعلاى حق به مضيقه افتاده اند و اكنون بر اثر ناتوانى ، قدرت كار و فعاليت ندارند. به قدرى عفيف اند كه اگر كسى از وضع واقعى آنها آگاه نباشد، غنى و ثروتمندشان مى پندارد. اينان با عزت نفس و مناعت طبعى كه دارند، هرگز به ذل سئوال تن نمى دهند و از مردم تقاضاى عجزآميز نمى كنند.

قال على عليه‌السلام : الصبر على الفقر مع العز اجمل من الغنى مع الذل .(٣٨٩)

و نيز فرموده است : گرسنگى بهتر از ذلت سرافكندگى و زبونى است .

خلاصه آن كه در مكتب آسمانى اسلام ، احترام به عزت و شرافت و اجتناب از خوارى و ذلت ، يك اصل ثابت و لايتغير در جميع شئون مادى و معنوى مسلمين شناخته شده است . قانونگزار اسلام ، تمام مقررات فردى و اجتماعى كشور را با توجه به آن خوى انسانى وضع نموده و همه برنامه هاى دينى را با آن هم آهنگ ساخته است .

در كشورهاى استبدادى كه شرافت نفس و شخصيت افراد ارزش و اعتبارى ندارد و مردم مانند حيوانات اسير، زندگى مى كنند، براى حسن اجراى دستورهاى مستبدانه ، مقررات كيفرى خشن لازم است . در آن جا، مردم بايد از شكنجه و عذاب بترسند تا وظايفى را كه بر عهده آنان گذارده شده ، به خوبى انجام دهند.

بر عكس ، در كشورهاى قانونى كه عزت نفس و شرافت مردم مورد كمال توجه و احترام است و هر فردى به حيثيت و آبروى اجتماعى خويش عنايت مخصوص دارد، نيازى به وضع قوانين كيفرى خشن و اعمال شكنجه و عذاب نيست . در آن جا ترس از ننگ و رسوايى اجتماعى و نگرانى از انزجار و تنفر عمومى بهترين محرك مردم در انجام وظايف و نيرومندترين وسيله براى حسن اجراى قوانين است .

«در حكومت هاى استبدادى ، كه اساس آنها بر ترس و وحشت است ، سختى كيفرها مناسب مى باشد. ولى براى حكومت هاى مشروطه و جمهورى ، كه بر پايه شرافت و تقوا برقرار شده ، شدت مجازات مناسب نيست .

در دولت هاى معتدل ، حب وطن و خجالت و ترس از سرزنش ، عواملى هستند كه مانع از وقوع جنايات مى شوند و بزرگ ترين مجازات يك عمل بد، همين خواهد بود كه وقوع آن به ثبوت برسد و مرتكب را شرمسار كند. بنابراين ، قوانين مدنى با سهولت ، مرتكبين را تنبيه مى كند و احتياج زيادى به قدرت نيست .

در اين قبيل دولت ها، قانون گزاران خوب سعى مى كنند از وقوع جرايم جلوگيرى نمايند و به مردم اخلاق خوب تعليم دهند، نه اين كه آن را شكنجه نمايند و بر سختى و شدت مجازات بيفزايد.»(٣٩١)

پيشواى عالى قدر اسلام ، در چهارده قرن قبل ، به منظور حسن اجراى مقررات دينى و كيفر مجرمين و گناهكاران ، از ننگ و بدنامى اجتماعى و نفرت و انزجار عمومى استفاده نمود و به پيروان خود خاطرنشان كرد كه از رفاقت با گناهكاران بپرهيزند و با آنان به گرمى و گشاده رويى برخورد نكنند و بدين وسيله از وقوع جرايم و جنايات جلوگيرى نمايند. براى نمونه ، به يك مورد كه مربوط به فرار از خدمت سربازى است و مونتسكيو درباره آن سخن گفته ، اشاره مى شود.

رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ، به منظور تجهيز لشكر براى جنگ تبوك ، بسيج عمومى كرد. سپاهيان اسلام ، خود را آماده كردند. و روز مقرر از مدينه خارج شدند و رهسپار جبهه جنگ گرديدند، ولى سه نفر از انصار به نام هاى كعب بن مالك ، هلال بن اميه و ابن ربيع ، بدون عذر موجه و قانونى ، از دستور آن حضرت سر باز زدند و در مدينه ماندند.

موقعى كه پيغمبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم با سپاه خود به مدينه بازگشت ، آن سه نفر به منظور عذرخواهى از تخلف خود به محضر آن حضرت شرفياب شدند و از كرده خود پوزش طلبيدند. ولى رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم با آنان حرف نزد و به مسلمين هم دستور داد كه با آنها سخن نگويند، در نتيجه ، تمام مردم حتى كودكان افراد خانواده خود آنها نيز با آن سه نفر ترك مراوده و مكالمه كردند. تنها، كسانشان ، در مواقع غذا، نزد آنان مى آمدند و بدون آن كه سخنى بگويند، ظرف طعام را كنارشان مى گذاردند و مى رفتند.

اين جريان در حدود پنجاه روز به طول انجاميد و آن سه نفر از اين وضع طاقت فرسا به جان آمدند. بعضى از روزها بر اثر شدت ناراحتى ، شهر مدينه را ترك مى گفتند و به تپه ها و كوه هاى اطراف پناهنده مى شدند و پيوسته در پيشگاه الهى از عمل خود اظهار پشيمانى و ندامت مى كردند و با ديده اشكبار درخواست عفو و بخشش مى نمودند. سرانجام خداوند توبه آنان را قبول كرد و گناهشان را بخشيد.(٣٩٣)

توبه آن سه افسر متخلف پذيرفته شد. آنان در طول ايام مجازات ، از كيفر ترك مكالمه مردم چنان به ستوه آمدند كه زمين با همه وسعتش بر آنان تنگ شد و از ناراحتى جانشان به تنگ آمد و دانستند كه براى نجات از كيفر الهى ، پناهى جز خداوند نيست . توبه كردند. خداوند آن ها را بخشيد كه پروردگار توبه پذير مهربان است .

يك روز، رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ، بعد از اداى فريضه صبح ، بشارت قبول توبه و پايان دوره محروميت و محكوميت آن سه نفر را اعلام نمود و بدين وسيله حيات اجتماعى آنان را تجديد كرد و عز و حيثيتشان را برگردانيد. اين خبر مهيج ، شهر مدينه را غرق شادى و مسرت كرد و موجى از وجد و سرور در بين تمام طبقات مردم پديد آورد.

پيشواى اسلام ، افسران متخلف را به زندان و شكنجه و اعدام محكوم نساخت ، بلكه از عزت و شرافت اجتماعى استفاده كرد به كيفر ننگ و بدنامى مجازاتشان نمود. اعراض و بى اعتنايى مردم براى آنها از هر زندانى سخت تر و از هر كيفرى جانكاه تر بود. با آن كه ظاهرا آزادى داشتند و مى توانستند در جامعه رفت و آمد كنند، ولى فشار افكار عمومى ، دنيا را در نظرشان تنگ و زندگى را غير قابل تحمل ساخته بود.

آرى ، در كشورى كه اركان اجتماع بر اساس عزت و شرافت استوار باشد، براى حسن اجراى قوانين لازم نيست همه جا از كيفرهاى خشن استفاده شود، زيرا در نظر مردم شرافتمند، مجازات ننگ و بدنامى به مراتب از شكنجه و زندان و اعدام سخت تر است .

شرف انسانى ، خود انگيزه درستكارى و محرك آدمى در راه وظيفه شناسى است . كسى كه با كرامت نفس و شرافت طبع پرورش ‍ يافته و با سجيه عزت و فضيلت بار آمده است به تمايل روانى و به كشش اخلاقى و انسانى به راه درستكارى و انجام وظيفه مى رود.

قال على عليه‌السلام : الكريم يرى مكارم افعاله دينا عليه يقضيه .(٣٩٥)

على عليه‌السلام فرموده : ارزش شخصيت هر فردى وابسته به روشى است كه اتخاذ مى كند. اگر نفس خود را از پستى و دنائت بر كنار نگه داشت ، به مقام رفيع انسانى نايل مى شود و اگر عزت و حيثيت معنوى خويش را ترك گفت ، به پستى و ذلت مى گرايد.

جوانى كه داراى عالى ترين عزت نفس و شرافت انسانى است ، نه تنها به ذلت گناه تن نمى دهد و شخصيت عزيز خويش را با تجاوز به حقوق دیگران خوار نمى كند، بلكه آن قدر بلند همت است كه اگر به دیگران خدمتى نمايد، از آنان پاداش نمى خواهد و با توقع تمجيد و قدردانى ، خود را زبون و فرومايه نشان نمى دهد.

عن الصادق عليه‌السلام : اعلم ان كل مكرمه تاءتيها او صنيعه صنعتها الى احد من الخلق فانما اكرمت بها نفسك و زينت بها عرضك فلا تطلبن من غيرك شكر ما صنعت الى نفسك .(٣٩٧)

على عليه‌السلام فرمود: كسى كه در مقابل شيفتگان دنيا اظهار ذلت كند و براى دلباختگان مال و مقام ، تن به خوارى بدهد، با اين عمل ، جامه تقوا و پاكى را از خود به در آورده است .

# شرافت اخلاقى و عزت نفس

شرافت اخلاقى و عزت نفس ، به قدرى در وظيفه شناسى و درستكارى جوانان مؤثر است كه اگر ناپاكان و خيانتكاران بخواهند از وجود آنان به نفع مقاصد ظالمانه و پليد خود استفاده كنند، بايد كسانى را انتخاب نمايند كه از كودكى در خانواده هاى پست و فرومايه بار آمده باشند، و اساسا معنى عزت نفس و شرافت انسانى را درك نكنند، و اگر در فكر استفاده از وجود افراد با شرافت افتند، بايد در قدم اول به وسيله تهديد يا تطميع ، عزت نفس و شخصيت آنان را در هم بشكنند و انديشه فضايل اخلاقى و ملكات انسانى را از صفحه خاطرشان بزدايند و سپس به كارهاى پست و پليد وادارشان سازند.

«متاءسفانه كشفيات روان شناسى را نازيهاى آلمانى براى زجر و شكنجه و پست كردن و كشتن روح همنوع خود به كار مى بردند. از اردوهاى كار اجبارى همگى شنيده و خوانده ايم ، لكن حقيقت مهيب تر از آن بوده كه زبان و قلم از عهده شرح آن بر آيد.

تبل هايم ، روانشناس معروف ، كه يك سال در حبس نازى بوده ، مى نويسد: پليس مخفى از اردوى كار اجبارى چندين منظور دارد. يكى آن كه اراده و شخصيت را از فرد بگيرد و او را آلتى بسازد و جزئى از دستگاه كند. دوم آن كه مردم را از رفتار سختى كه با زندانيان مى شود، به وحشت بيندازد و از خيال هر نوع مخالفت باز دارد. سوم تهيه اعضاى قابل اعتماد براى پليس مخفى ، كه در نتيجه مشق و عادت ، هر گونه حس رقت و ترحم را از دل بيرون كرده باشند. چهارم ، سعى در تغيير طبيعت و غرايز بشرى به نفع مرام حكومت نازى . يعنى به جاى آن كه از غرايز انسانى ، اگر چيزى منحرف باشد، آن را استوار كنند، سعى مى كردند كه غرايز سالم را با فشار و اجبار از طريق سلامت برگردانند. پنجم ، يكى ديگر از مقاصد نازى اين بود كه روح زندانى را چنان ضعيف و بيمار كند كه به حال طفوليت برگردد. يعنى فعلا جز به حال حاضر به چيزى فكر نكند و آينده دور را نبيند و دائما به رفع حوايج مادى خود سرگرم باشد. اين بود كه در هر حال و بدون جهت و لزوم ، نهايت شدت و سخت گيرى را به زندانى مى كردند تا حركاتى بچه وار از او ناشى شود. نه تنها براى قضاى حاجت وقت معينى نگذاشته بودند، بلكه در آن وقت هم ، گاه به زندانى اجازه خروج نمى دادند تا خود را ملوث كند.

زندانيان بايستى مثل اطفال به يكديگر تو خطاب كنند، ولى نسبت به زندانبان نهايت احترام را به عمل بياورند و هر دفعه در خطاب تمام عناوين او را تكرار نمايند.

مشقت ديگرى كه براى بر هم زدن احوال و كوچك كردن روح زندانيان بر آنان تحميل مى كردند، بردن سنگ هاى وزين از يك نقطه به نقطه ديگر و باز آوردن آن ها به جاى اول بود.

بر اثر اين تدابير روان شناسى ، زندانيان مثل اطفال ، به گذشته و آينده بى توجه مى شدند و براى سرگرمى قصه ها مى گفتند و از خود حكايت ها نقل مى كردند كه غالبا دروغ بود و اگر دروغشان معلوم مى شد، بى خجالت ، با دیگران به دروغ خود مى خنديدند.

رفته رفته ، آن عده از زندانيان كه به شدائد محبس خو مى گرفتند و قواعد و اعمال پليس مخفى به نظرشان عادى و طبيعى مى آمد، به زندانبانى و آزار ديگران گماشته مى شدند و چنان قساوت و بيدادى از خود نشان مى دادند كه موجب رضايت و خرسندى ميرغضبان روان شناس مى گرديد.»(٣٩٩)

اميرالمؤ منين فرموده است : با ترك گناهان ، بر نفس سركش خود غلبه كنيد تا عنانش را در دست گيريد و به آسانى در راه اطاعتش ‍ بكشانيد.

كسى كه اسير هواى خويشتن است و نمى تواند خود را از گناه و ناپاكى بر كنار نگاه دارد، كجا مى تواند نفس خويش را به فضايل اخلاقى متخلق نمايد و خود را انسان واقعى بسازد.

# جوان و رفاقت

قال الله العظيم فى كتابه : ...( يَا وَيْلَتَىٰ لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ فُلَانًا خَلِيلًا).(٤٠١)

رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله فرموده است : روش آدمى بر طبق مذهب و سيره دوست صميمى و رفيق دلبندش خواهد بود.

روى ان سليمان عليه‌السلام قال : لا تحكموا على رجل بشى ء حتى تنظروا الى من يصاحب فانما يعرف الرجل باشكاله و اقرانه و ينسب الى اصحابه و اخدانه .(٤٠٣)

على عليه‌السلام فرموده است : پيوند دوستى را با برادران دينى خود محكم سازيد كه آنان ذخاير دنيا و آخرت هستند. مگر نشنيده ايد كه خداوند در قرآن شريف به تاءثير گمراهان در قيامت اشاره كرده كه مى گويند: در اين روز سخت نه شفيعى داريم ، نه دوستى كه در كارمان همت گمارد.

دوست با فضيلت و لايق ، كه در ايام خوشى و ناخوشى ، يار يك دل و صديق وفادار است ، براى آدمى ارزش حياتى دارد و از دست دادن چنين رفيق عزيزى از مصائب بزرگ زندان است .

قال على عليه‌السلام : من فقد اخا فى الله فكانما فقد اشرف اعضائه .(٤٠٥)

ناگفته نماند كه نداشتن رفيق شايسته و دوست صميمى ، مايه محروميت هايى در زندگى دنيا و تاءثراتى در جهان آخرت است . ولى مصيبت بسيار بزرگ ، رفاقت با عناصر فاسد و همنشينى با افراد گناهكار است . زيرا اين قبيل دوستان ، با تلقين هاى شيطانى ، رفيق خود را به گمراهى و ناپاكى سوق مى دهند و با وسوسه هاى منحرف كننده ، به انواع گناه و پليدى آلوده اش مى سازند.

به عبارت ديگر، كسى كه رفيق خوب ندارد، تنها به پاره اى از نعمت ها نمى رسد و از كمالاتى كه ممكن بود بر اثر رفيق شايسته نصيبش شود، محروم مى ماند. ولى آن كس كه رفيق بد دارد، نه تنها با مصاحبت او به كمال عالى ترى نمى رسد، بلكه كمالات فطرى و فضايل طبيعى خود را نيز از دست مى دهد و در نتيجه به محروميت ها و آلام دنيوى و همچنين كيفرهاى اخروى دچار مى شود، و موقعى كه سيه روز و بدبخت شد و دين و دنيايش تباه گشت ، اظهار ندامت مى نمايد و آرزو مى كند اى كاش با چنين عنصر فاسدى طرح رفاقت نريخته بودم .

 ( يَا وَيْلَتَىٰ لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ فُلَانًا خَلِيلًا)

واى بر من ! اى كاش فلان مرد پليد و گناهكار را دوست نمى گرفتم و به مصاحبتش تن نمى دادم .

اولياى گرامى اسلام ، ضمن نامه ها و سخنان حكيمانه خود، خطر رفاقت هاى مضر و گمراه كننده را خاطرنشان فرموده و پيروان خويش را از مجالست و همنشينى افراد فاسد و تبهكار برحذر داشته اند.

قال على عليه‌السلام : و احذر صحابه من يفيل راءيه و ينكر عمله فان الصاحب معتبر بصاحبه .(٤٠٧)

و نيز فرموده است : از مصاحبت با مردم شرير و فاسد بپرهيز، كه طبيعتت ، به طور ناآگاه ، بدى و ناپاكى را از طبع منحرف او مى دزدد و تو از آن بى خبرى .

عن الصادق عليه‌السلام : من يصحب صاحب السوء لا يسلم .(٤٠٩)

آن چه جوانان در زمينه رفاقت و دوستى بدان نيازمندند، راهنمايى صحيح آنان در انتخاب رفيق و همچنين اندازه گيرى حدود رفاقت است . اگر والدين و مربيان بتوانند اقتضاى روانى دوران شباب را براى جوانان توضيح و تشريح كنند و آنان را به وضع روحى خودشان آگاه سازند، اگر بتوانند خطر رفقاى ناصالح و ضرر تندروى در رفاقت را به جوانان بفهمانند و با منطقى مستدل و خيرخواهانه آنان را از رفاقت با عناصر تبهكار و افراط در دوستى بر حذر دارند، توانسته اند وظيفه خويش را نسبت به آن ها در مورد انتخاب رفيق انجام دهند و از اين راه موجبات خوشبختى و سعادتشان را فراهم سازند.

اينك به منظور مزيد آگاهى جوانان و راهنمايى آنان در اين بحث ، روحيه نسل جوان را در انتخاب رفيق و طرز رفاقت مورد بررسى قرار مى دهيم و با استفاده از منابع دينى و تحقيقات علمى دانشمندان ، پيرامون اين مسئله مهم از چند جهت گفت و گو مى كنيم :

١ - اولين مطلبى كه در بررسى رفاقت جوانان جلب توجه مى كند و دوستى آنان را از دوستى كودكان و بزرگسالان ممتاز مى سازد و بدان رنگ اختصاصى مى بخشد، تفاوتى است كه در انگيزه دوستى جوانان با انگيزه هاى دوستى اطفال و كهنسالان وجود دارد.

مى توان گفت دوستى كودكان با يكديگر، قبل از آغاز دوران بلوغ ، تنها يك محبت بى آلايش و يك جاذبه ساده طبيعى است كه از غريزه و كشش انس سرچشمه مى گيرد و بر اثر برخوردهاى تصادفى در محيط زندگى تحقق مى يابد. دوستى بزرگسالان با يكديگر ناشى از جلب منافع زندگى و ضرورت هاى حياتى است ، ولى دوستى جوانان با همسالان خود، از جنس موافق يا مغاير، ناشى از ضربه هاى عاطفى و احساسات محبت آميز تندى است كه بر اثر بروز غريزه جنسى آشكار شده و گاهى رفاقت را به يك عشق سوزان مبدل مى سازد و در بعضى از مواقع به فساد جنسى و انحراف اخلاقى منجر مى گردد.

«روابط كودك ، در خارج از محيط خانواده ، معمولا غريزى گذرى و در رديف بازى مى باشد. اين دوستى ها، كه در نتيجه همسايگى يا بر حسب عادت به وجود مى آيند، بعد از جدايى چندان پايدار نمى مانند. غالبا اين نوع دوستى ها از ميل به اجتماعى بودن ، كه در دوران سوم كودكى ظهور مى نمايد، سرچشمه مى گيرند و در نزد پسران ، دسته هاى دوستان را به وجود مى آورند. در نزد كودكان ، محبت به كودكان همسال ، صورت يك رفاقت ساده و محبت به اطفال بزرگتر، صورت عشق پدر و فرزندى دارد. بالعكس ، دوستى در دوران بلوغ با انتخاب و با تعصب همراه است و غالبا مبهم و ابر آلود است . اين دوستى ها همه ترس ها و واهمه هايى را كه در شور و شوق مفرط وجود دارد، شامل اند و همه طوفان هاى حسادت را در بر دارند.»(٤١١)

٢ - تفاوت ديگرى كه از نظر معنوى و روانى در دوستى هاى جوانان شايان توجه است و رفاقت آنان را با يكديگر از دوستى هاى بزرگسالان فهميده و عاقل جدا مى كند، بررسى هاى عقلى و مال انديشى در بزرگسالان و عوامل عاطفى حساب نشده در جوانان است . بزرگسالان با تجربه و خردمند، در انتخاب دوست ، سخت گير و دير پسندند، اينان اگر بخواهند با كسى طرح دوستى بريزند و رفيق و يك دل و صميمى شوند، به راهنمايى عقل و دور از احساس تند و حساب نشده قدم برمى دارند. ابتدا با او ماءنوس مى شوند تا از طرز تفكر و كيفيت معاشرتش آگاه گردند. سپس از وضع اخلاقى و سوابق زندگى اش اطلاع مى گيرند و در خلال برخوردها به صور مختلف امتحانش مى كنند. پس از آن كه او را از هر جهت شايسته دوستى يافتند و به صلاحيتش مطمئن شدند، با وى رفيق مى شوند. بديهى است چنين دوستى عاقلانه و رفاقت حساب شده و دقيق ، علاوه بر آن كه بى خطر است ، معمولا پايدار و ثابت خواهد ماند.

قال على عليه‌السلام : من اتخذ اخا بعد حسن الاختبار دامت صحبته و تاكدت مودته .(٤١٣)

على عليه‌السلام فرموده : كسى كه ناسنجيده با دیگران پيمان دوستى مى بندد، ناچار بايد به رفاقت اشرار و افراد فاسد تن در دهد.

«غالب اوقات دوستى ها مابين جوانان هم سن و هم جنس ، مثلا در مدرسه شبانه روزى به وجود مى آيد. انتخاب شخص ، بعد از ضربه علاقه مندى به وسيله يك نيروى محرك ، كه خالى از تفكر و تاءمل و در نتيجه بعضى اوضاع و احوال اتفاقى است ، به عمل مى آيد. اين حادثه اتفاقى ممكن است خدمتى باشد كه در يك زمان سخت صورت گرفته است ، يا در نتيجه سلب اعتماد از يكى از رفقا، شخص در صدد باشد روح موافقى پيدا كند كه راز دل با او در ميان نهد.»(٤١٥)

على عليه‌السلام فرمود: ضرر زود رس و دير رس لجاجت و خودسرى ، از زيان هر چيزى زيادتر است .

٤ - نكته ديگرى كه از نظر اخلاقى و روانى ، رفاقت بزرگسالان خردمند و عاقل را از رفاقت جوانان خام و بى تجربه جدا مى كند، موضوع اندازه گيرى حدود رفاقت در بزرگسالان و افراط و تندروى در جوانان است .

دو فرد پاك دل و با فضيلت ، كه رفيق صميمى و محرم يكديگر شده اند و در كمال خلوص و صفا با هم برخورد مى كنند، اگر عاقل و مال انديش باشند، بايد از اين نكته هرگز غفلت ننمايند كه پيوند دوستى و يگانگى ، هميشه و در همه شرايط، محكم و پايدار نمى ماند و ممكن است پيش آمدها و حوادثى رشته رفاقت را قطع كند و دوستى آن دو را به دشمنى مبدل سازد. بنابراين ، رفقاى يك دل ، در ايام دوستى ، بايد همواره از افراط و زياده روى بپرهيزند و بى حساب نسبت به يكديگر اظهار اعتماد و اطمينان نكنند. بايد پايان كارهاى خود را بسنجند و در حدود عقل و خرد با هم يگانه باشند.

قال الصادق عليه‌السلام : لبعض اصحابه : لا تطلع صديقك من سرك الا على مالوا اطلع عليه عدوك لم يضرك فان الصديق قد يكون عدوا يوما.(٤١٧)

«جوان نورس كسى را كه عزيز مى دارد، از آن كس يك من ايدآلى به وجود مى آورد. او را چنان مى بيند كه خود مى خواهد. در واقع ، به جاى آن كه دوست خود را شخصى غير از خود بپندارد، وى را نسخه ثانوى از شخصيت خويش مى شمارد. اما بعدها ممكن است اين تصور محو معدوم شود و اگر جزئى اختلافى ، ما بين آن دو دوست ايده آلى و دوست واقعى ايجاد گردد، موجب آن شود كه دوستى محو و نابود گردد.»(٤١٩)

على عليه‌السلام در ضمن توصيه نامه خود به فرزندش ، حضرت مجتبى عليه‌السلام فرموده است : به اتكاى روابط دوستانه و رفاقت صميمانه ، حق برادرت را ضايع مكن ، چه در زمينه تضييع حقوق ، روابط دوستى نابود مى شود و آن كس كه حقش را تباه ساختى ، براى تو برادر نخواهد بود.

آن دو رفيق عاقل و با فضيلت و وظيفه شناس و مآل بين ، اگر روزى بر اثر پيش آمد نامطلوبى رشته دوستى را گسستند و با كدورت و دلتنگى از يكديگر جدا شدند، چون خردمند و دور انديش هستند، در ايام جدايى ، همواره جانب عقل و مصلحت را نگاه مى دارند و هرگز در اظهار گله و شكايت از رفيق ديروز خود تندروى نمى كنند و با سخنان ناروا و كارهاى ناسنجيده ، راه آشتى را به روى خود نمى بندند. زيرا به اين نكته متوجه اند كه ممكن است روزى تيرگى روابط برطرف شود و افق دوستى دوباره روشن گردد. اگر امروز تندروى كنند، فردا با ندامت و شرمسارى مواجه خواهند شد.

قال الصادق عليه‌السلام : لا تتبع اخاك بعد القطيعه وقيعه فيه فتسد عليه طريق الرجوع اليك فلعل التجارب ترده عليك .(٤٢١)

ارزش عقل و درايت و همچنين مراتب پاكى و فضيلت اشخاص ، در مواقع اندوه و شادى ، خشم و ترس ، دوستى و دشمنى ، تنگدستى و ثروتمندى و خلاصه در حالات غير عادى تشخيص داده مى شود.

كسى كه با خشم و ناراحتى رفيق خود را ترك مى گويد و با گله مندى از وى جدا مى شود، اگر در ايام جدايى خود را نبازد و از حدود حق و فضيلت خارج نشود، اگر به پاكى امتحان بدهد و از حريم عدل و انصاف و عقل و مصلحت قدمى فراتر نگذارد، داراى ارزش ‍ عقلى و صلاحيت اخلاقى است . چنين انسان شايسته و دوست داشتنى ، لايق دوستى و رفاقت است .

قال الصادق عليه‌السلام : من غضب عليك ثلاث مرات فلم يقل فيك سوء فاتخذه لك خلا.(٤٢٣)

قال على عليه‌السلام : من لم يرض من صديقه الا بايثاره على نفسه دام سخطه .(٤٢٥)

جوانان يك روز به خواهش دل و انگيزه هاى عاطفى و دور از محاسبه عقلى و مآل انديشى و با يكديگر طرح دوستى مى ريزند و با هم رفيق و يك دل و صميمى مى شوند. روز ديگر بر اثر يك پيشامد ناچيز، طبع حساس و زودرنجشان آزرده مى شود و دوستى گرمشان به دشمنى و كينه توزى مبدل مى گردد.

در ايام دوستى ، به پيروى از احساسات تند و تعديل نشده ، نسبت به رفيق خود، بيش از حد ابراز علاقه و محبت مى كنند و گاهى رفاقتشان به صورت يك انزواى دو نفرى در مى آيد و در ايام رنجش و جدايى نيز بيش از حد ابراز مخالفت و دشمنى مى كنند، تا جايى كه ممكن است به جرايم بزرگى دست بزنند و حوادث غير قابل جبرانى به بار بياورند.

«شدت عواطف متغير و زودگذر و تلطيف نشده و در دوره بلوغ ، موجبات اشتباهات و خطاها حتى بزه ها را در اين سن فراهم مى كند. اعمال و رفتار آنا صورت مى گيرد. اگر به نتيجه رسيد، از در صلح و صفا در مى آيد و اگر كارش منتج به نتيجه نشد، قهر مى كند. ستيزه جويى مى نمايد و پيوسته در نوسان است . اين خصوصيات طبيعى جوانان است كه محتاج به فرصت عمل و صبر و وسيله براى پرورش آن است . اگر فرصت وجود نداشته باشد، اگر راهنمايى و صبر وجود نداشته باشد و اگر وسيله بيان وجود نداشته باشد، اين نيروى آماده رشد، متوجه انحرافات فردى و اجتماعى مى شود.»(٤٢٧)

جوانان ، اگر در زندگى دوستدار خوشبختى و سعادت و خواهان پيروزى و كاميابى هستند، بايد با كمك ايمان و عقل بر عواطف خود چيره شوند و هرگز تسليم بى قيد و شرط احساسات خام و سوزان خويش نگردند و با اعمال ناروا، سعادت خود و دیگران را تباه نسازند.

در مورد رفيق ، بايد همواره معتدل و ميانه رو باشند. روزى كه با همسالان خود روابط دوستانه دارند، تندروى نكنند و بى حساب نسبت به آنها اظهار اعتماد ننمايند و روزى كه با دلگيرى و آزردگى از آنان جدا مى شوند، به نام خشم و انتقام جويى تندروى نكنند و در اعمال دشمنى و عداوت ، از حدود عقل و مصلحت قدمى فراتر نگذارند و عملا اندرز حكيمانه على عليه‌السلام را به كار بندند كه فرموده است :

احبب حبيبك هونا ما عسى ان يعصيك يوما ما و ابغض بغيضك هونا ما عسى ان يكون حبيبك يوما ما.(٤٢٩)

چه بسيارند جوانانى كه داراى استعداد طبيعى هستند و اگر به درستى از آن بهره بردارى كنند، به آسانى مى توانند مدارج رشد و ترقى را بپيمايند و به كمال لايق خود برسند، ولى به اقتضاى خود سرى هاى دوران شباب ، با عناصر فاسد و آلوده روابط دوستى برقرار مى كنند و روى خامى و بى اطلاعى ، بر خلاف عقل و مصلحت ، تنها به خواهش دل با آنان رفيق صميمى مى شوند و قابليت هاى فطرى خود را به دست فراموشى مى سپارند. گران بهاترين ايام عمر را در مجالس گناه مى گذرانند. دامن پاك خود را آلوده مى سازند و روزى به اشتباه خود پى مى برند كه فرصت از دست رفته و عمر عزيز سپرى شده و از رفقاى ناپاك و خائن ، جز تيره روزى و بدنامى نصيبى نبرده اند.

در نيمه راه عمرم و ياران نيم راه چون دزد كام ديده پراكنده از برم غمناك و بى اميد و كم آميز و ديرجوش در انتظار ضربت ياران ديگرم دانم حديث چرب زبانان خود فروش دانم حديث يارفروشان خودپرست دانم فسون راست نمايان كج نهاد دانم فريب كارگشايان چيره دست دانم ولى چه سود كه اندرز روزگار چون پند پيرو صحبت آموزگار نيست تا روزگار تجربه آيد به سر دريغ عفريت مرگ خنده زند روزگار نيست بدون ترديد، مسئله رفاقت و انتخاب رفيق براى نسل جوان يكى از اساسى ترين مسائل دوران شباب است . جوانان بايد همواره به اين نكته متوجه باشند كه رفقاى دوران جوانى ، نقش مؤ ثرى در پايه گذارى شخصيت و ساختن خلق و خوى آنان دارند.

رفيق خوب مى تواند جوان را به راه فضيلت و كمال انسانى سوق دهد. او را به صفات حميده متصف سازد و موجبات پيروزى و سعادتش را براى تمام عمر فراهم نمايد. رفيق بد قادر است جوان زودباور و ساده دل را به مسير ناپاكى و گناه بكشاند. آلوده دامن و بدنامش كند و مايه تيره روزى و بدبختى وى در تمام دوران زندگى گردد.

جوانان اگر خواستار سعادت و كاميابى هستند، بايد در انتخاب رفيق جانب عقل و مصلحت را نگاه دارند و خودسرانه ، از احساسات تند و ناسنجيده خويش پيروى نكنند، بايد از خودپسندى ، كه بدبختانه در دوران شباب به اوج خود مى رسد بپرهيزند و به قوت و قدرت جوانى مغرور نباشند. بكوشند تا از افكار روشن مردان سالخورده و كاردان استفاده كنند. با مشورت و مصلحت انديشى آنان با همسالان خويش رفاقت نمايند و مطمئن باشند كه نظر واقع بين بزرگسالان خردمند، بيش از نيروى جوانى ، در تاءمين سعادت و خوشبختى آنان مؤ ثر است .

قال على عليه‌السلام : راءى الشيخ احب الى من جلد الغلام .(٤٣١)

على عليه‌السلام فرموده : كسى كه رفيق احمق دارد، همواره در رنج و ناراحتى است .

قال الصادق عليه‌السلام : من لم يجتنب مصاحبة الاحمق يوشك ان يتخلق باخلاقه .(٤٣٣)

حضرت سجاد عليه‌السلام به فرزندش امام باقر فرموده است : از رفاقت با احمق پرهيزكن ، چه او اراده مى كند به نفع تو قدمى بردارد، ولى بر اثر حمق و نافهمى ، مايه زيان و ضررت مى شود.

روزى قنبر، خدمتگزار على عليه‌السلام ، به مجلس يكى از مردان متكبر و تجاوز كار وارد شد. در محضر وى جمعى نشسته بودند. از آن جمله مرد كوته فكر و كم تشخيصى بود كه خود را از شيعيان ثابت قدم على عليه‌السلام مى دانست . موقعى كه قنبر به مجلس ورود كرد، آن شيعه موقع ناشناس ، براى احترام قنبر و به پاس مقام شامخ على عليه‌السلام از جا برخاست و عملا مقدم او را گرامى شمرد.

مرد متكبر از اين كار خشمگين شد و به وى گفت : آيا در محضر من براى ورود يك فرد خدمتگزار قيام مى كنى ؟ مرد موقع ناشناس به جاى آن كه سكوت كند و بر جاى خود بنشيند و به خشم تجاوز كار متكبر پايان دهد، جوابى داد كه خشم او را تشديد كرد.

گفت : چرا به احترام قنبر قيام نكنم ؟ او به قدرى بزرگوار و شريف است كه فرشتگان بال هاى خود را در راه وى مى گسترانند و قنبر روى بال ملائكه راه مى رود.

اين اظهار دوستى نابه جا و بى مورد، چنان مرد متكبر را عصبى و ناراحت كرد كه از جاى خود برخاست ، قنبر را زد و به او ناسزا گفت . به علاوه ، تهديدش كرد كه اين ماجرا بايد پنهان بماند و كسى از كتك زدن و دشنام دادن من آگاه نشود.

طولى نكشيد آن شيعه موقع ناشناس و كوته فكر، بر اثر مارگزيدگى بسترى شد. على عليه‌السلام به عيادتش رفت . از فرصت استفاده نمود و به وى فرمود: اگر مى خواهى خداوند عافيتت دهد، بايد متعهد شوى كه از اين به بعد نسبت به ما و دوستان ما اظهار علاقه و محبت بى مورد نكنى و در محضر دشمنان ، موجبات زحمت و آزار ما و ياران ما را فراهم نياورى .(٤٣٥)

حضرت امام حسن عسگرى عليه‌السلام فرمود: دوست شخص نادان همواره در زحمت و ناراحتى است .

ناگفته نماند همانطور كه نادانى و كوته فكرى مراتب و درجاتى دارد و هر قدر آدمى نادان تر باشد، خطر دوستى اش بيشتر است ، همچنين عقل و درايت نيز داراى مراتبى است و دوست هر چه عاقلتر باشد، ارزش رفاقتش بيشتر خواهد بود.

عن الصادق عليه‌السلام : الاخوان ثلاثه فواحد كالغذاء الذى يحتاج اليه كل وقت فهو العاقل و الثانى فى معنى الداء و هو الاحمق و الثالث فى معنى الدواء فهو اللبيب .

 فضل مروان از وزراى معتصم عباسى بود. او بر اثر لياقت و كاردانى ، بر تمام اقران خود تقدم يافت و مورد عنايت مخصوص خليفه قرار گرفت . وزير براى آن كه مردم را از قرب معنوى خود نزد معتصم آگاه سازد و مراتب محبوبيت خويش را به دیگران بفهماند، از خليفه درخواست نمود كه به وى افتخار دهد و روزى به عنوان صرف عصرانه ، منزلش را به قدوم خود مزين سازد. خليفه دعوت او را براى روز مقرر اجابت نمود.

وزير براى پذيرايى هر چه بهتر و عالى تر، خانه مجلل خود را با فرش هاى گران بها و پارچه هاى قيمتى و گلهاى رنگارنگ به وضع بسيار جالب و خيره كننده اى تزيين نمود. ظروف طلا و نقره بسيار تهيه كرد. بهترين ميوه ها و شيرينى ها را مهيا نمود و خلاصه مجلس ‍ بى نظيرى تشكيل داد.

موقعى كه خليفه وارد مجلس شد، از ديدن آن همه تجمل و ثروت به شگفتى آمد و از اينكه وزيرش چنين زندگى با شكوه و مجللى تهيه كرده ، رشك برد. چند لحظه با ناراحتى نشست و سپس به بهانه درد شكم از جاى حركت كرد و از مجلس بيرون رفت .

وزير، از اين پيشامد سخت نگران شد. در خاطرش گذشت كه اين مجلس شوم و بدفرجام ، نه تنها مقامش را بالا نبرد، بلكه زمينه تنزل و سقوطش را آماده ساخت . بايد فورا چاره جويى كند، ولى از شدت اضطراب و خود باختگى قدرت فكر كردن نداشت .

در آن موقع حساس تصميم گرفت حقيقت امر را به اطلاع رفيق لبيب و هوشمند خود، ابراهيم موصلى ، كه در مجلس مهمانى حضور داشت ، برساند و از عقل تيزبين او استفاده كند. جريان را با وى در ميان گذارد. ابراهيم لحظه اى فكر كرد. به وزير گفت : تو از خليفه جدا نشو و به عنوان بدرقه و مراقبت حال مزاجى اش به دربار برو. در محضر خليفه بمان و منتظر نامه من باش . وقتى نامه ام به دستت رسيد، در حضور معتصم بخوان . از تو مى پرسد نامه چيست ؟ مدلول آن را به عرض برسان .

وزير طبق دستور رفيق داناى خود عمل كرد و نامه به موقع رسيد. ابراهيم در نامه نوشته بود كه صاحبان فرش ها و ظروف طلا و نقره آمده اند و مى گويند مجلس پذيرايى خليفه تمام شد. اجازه دهيد اموال خود را ببريم .

همان طور كه ابراهيم پيش بينى كرده بود، معتصم از نامه سئوال كرد. وزير مفاد نامه را به عرض رساند. خليفه بى اختيار خنديد و عقده درونى اش گشوده شد، زيرا دانست آن همه اموال ، ملك شخصى وزير نبوده ، بلكه از دیگران به عاريت گرفته است . به همين جهت ، با گشاده رويى و مسرت ، از زحمات وزير قدردانى كرد. رفيق لبيب با اين تدبير عاقلانه توانست دوست خود را از يك خطر قطعى برهاند.(٤٣٨)

على عليه‌السلام فرموده است : مانعى ندارد كه با فرد عاقل و خردمندى كه داراى طبع بلند و كرامت اخلاق نيست ، رفاقت نمايى ، ولى مراقب باش كه در برخوردهاى دوستانه ، تنها از فكر روشنش استفاده كنى و به دنائت و پستى اخلاقش متخلق نگردى .

يكى ديگر از شرايط رفيق ، پاكدامنى وى از آلودگى هاى گناه و بزهكارى است . اولياى گرامى اسلام به پيروان خود توصيه كرده اند كه با افراد فاسد و ناپاك رفاقت نكنيد و در مجالسشان حاضر نشويد. چه ، رفيق گناهكار مى كوشد تا دوست خود را به اعمال بد خويش ‍ آلوده كند و او را در معصيت همرنگ خود سازد.

فى وصية اميرالمؤ منين لولده الحسن عليهما السلام انه قال فيها: و اياك و مواطن التهمة و المجلس المظنون به السوء فان قرين السوء يغر جليسه .(٤٤٠)

جوانى كه با رفقاى گناهكار و بدنام رفاقت مى كند و در جامعه با آنان رفت و آمد مى نمايد، اگر به فرض ، خويشتن دار و با اراده باشد و مراقبت كند كه به گناهانشان آلوده نشود، نمى تواند از بدنامى اجتماعى و سوء شهرت خود را مصون نگاه دارد. زيرا بدنامى يك اثر قهرى است كه بر اثر رفاقت با افراد گناهكار دامن گير جوان مى شود و سوابق او را ننگين مى كند، اگر چه به كارهاى بد آنان آلوده نشده باشد.

قال رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله : اولى الناس بالتهمة من جالس اهل التهمة .(٤٤٢)

امام صادق عليه‌السلام فرموده است : از رفاقت و همبستگى سه گروه بر حذر باش . خائن ، ستمكار و سخن چين . كسى كه روزى به نفع تو خيانت مى كند، روز ديگر به ضرر تو خيانت خواهد كرد. كسى كه براى تو به ديگرى ستم مى نمايد، طولى نمى كشد كه به شخص تو ستم مى كند و كسى كه از دیگران نزد تو نمامى كند، عن قريب از تو نزد دیگران نمامى خواهد كرد.

قال على عليه‌السلام : من مدحك بما ليس فيك فهو خليق ان يذمك بما ليس فيك .(٤٤٤)

على عليه‌السلام فرموده است : با چاپلوس رفاقت مكن كه او با چرب زبانى تو را اغفال مى كند. كار نارواى خود را در نظرت زيبا مى نمايد و دوست دارد كه تو نيز مانند وى باشى .

جوانان بايد از همنشينى فرومايگان متملق بپرهيزند و با آنان طرح دوستى و رفاقت نريزند و متوجه باشند كه بر اثر معاشرت و مجالست با آنها رفته رفته به خوى ناپسند تملق مبتلا مى شوند.

جوانان بايد بدانند كه تملق و چاپلوسى ، به منزله انتحار معنوى و نابود كردن شخصيت اجتماعى خويشتن است . كسى كه به سعادت و خوشبختى خود علاقه دارد، هرگز به چنين خلق ناپسندى متخلق نمى شود و با دست خود موجبات نابودى شخصيت خويش را فراهم نمى سازد.

درباره رفاقت و شرايط رفيق ، احاديث ديگرى نيز از اولياى اسلام رسيده است . در اين جا با نقل يكى از آن روايات ، كه حاوى شرايط رفيق خوب و شايسته است ، بحث رفاقت را خاتمه مى دهيم .

عن الصادق عليه‌السلام : الصداقة محدودة فمن لم تكن فيه تلك الحدود فلا تنسبه الى كمال الصداقة و من لم يكن فيه شى ء من تلك الحدود فلا تنسبه الى شى ء من الصداقة . اولها ان يكون سريرته و علانيته لك واحدة و الثانية ان يرى زينك زينه و شينك شينه و الثالثه لا يغمره عنك مال و لا ولاية و الرابعة ان يمنعك شيئا مما تصل اليه مقدرته و الخامسة لا يسلمك عند النكبات .(٤٤٦)

مسئله انتخاب شغل و به دست آوردن كار، يكى از مهم ترين مسائل نسل جوان است . فرزندان بشر موقعى كه روزگار كودكى و ايام بلوغ را طى مى كنند و به دوران جوانى قدم مى گذارند، مايل اند كارى به دست آورند و جايى در جامعه براى خود باز كنند. زندگى خويش را از درآمد شخصى تاءمين نمايند و در پرتو آن به آزادى و استقلال نايل گردند. شايستگى خود را ثابت كنند و شخصيت خويش را در جامعه مستقر سازند.

اشتغال به كار و قبول مسئوليت ، لازمه زندگى شرافتمندانه در اجتماعات بشرى است . كسى كه مى خواهد از مزاياى تمدن برخوردار گردد و با عزت و آبرومندى امرار حيات نمايد، بايد خود عضو مفيد جامعه باشد و در حدود لياقت و شايستگى كارى را به عهده بگيرد و همان طور كه وى از نتايج كار دیگران استفاده مى كند، دیگران نيز از نتيجه كار او بهره مند گردند.

فرومايگانى كه از قبول مسئوليت و انجام كار شانه خالى مى كنند و در زندگى سربار مردم اند و مانند انگل ها از محصول زحمت دیگران ارتزاق مى كنند، مورد بدبينى اسلام و منفور جوامع بشرى هستند و سرانجام ، بيكارى و تن پرورى ، آنان را به راه فساد اخلاق و تباهى سوق مى دهد.

قال رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله : ملعون من القى كله على الناس .(٤٤٨)

على عليه‌السلام فرموده : اگر تن دادن به شغل ، مايه زحمت و تعب است ، بيكارى دائم نيز باعث نادرستى و فساد است .

خداوند، بشر را با نيروى عقل و استعداد نامحدود آفريده و از وى خواسته است تا با كار و كوشش و با سعى و عمل ، ذخاير نهفته زمين را بيرون آورد، غذا و لباس و ساير لوازم معيشت خود را تهيه نمايد، با آسايش خاطر زيست كند و شكرگزار او باشد.

(وَلَقَدْ مَكَّنَّاكُمْ فِي الْأَرْضِ وَجَعَلْنَا لَكُمْ فِيهَا مَعَايِشَ قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ).

اى فرزندان بشر، ما به شما در زمين سلطه و اقتدار بخشيديم و براى تاءمين روزى و معيشتتان ، هر قسم نعمتى را در آن قرار داديم ، ولى اندكى از شما شكرگزار نعمت هاى خدا هستيد.

سعى و عمل مايه بهزيستى و عمران و آبادى و حافظ عز و شرف و از عوامل مؤ ثر در سعادت مادى و معنوى بشر است . اولياى گرامى اسلام ، در كمال صراحت ، پيروان خود را به كار و كوشش مشروع ترغيب و تشويق نموده و ارزش مجاهدات آنان را در راه تاءمين معاش خود و زن و فرزندانشان ، در رديف فداكارى سربازان اسلام به حساب آورده اند. به علاوه ، خودشان كار مى كردند و عملا نيز مردم را به سعى و كوشش دعوت مى نمودند.

عن ابى عبدالله عليه‌السلام : الكاد على عياله كالمجاهد فى سبيل الله .(٤٥٠)

حضرت رضا عليه‌السلام فرموده : آن كس كه براى تاءمين معاش عائله خود فعاليت مى كند و از پى روزى مى رود، اجرش از مجاهد راه خدا بزرگ تر است .

عن ابى عمرو الشيبانى قال : رايت ابا عبدالله عليه‌السلام و بيده مسحاة و عليه ازار غليظ يعمل فى حائط له و العرق يتصاب عن ظهره فقلت جعلت فداك اعطنى اكفك فقال لى انى احب ان يتاءذى الرجل بحر الشمس فى طلب المعيشة .(٤٥٢)

على بن حمزه مى گويد: حضرت ابا الحسن عليه‌السلام را ديدم كه در زمين خود كار مى كند و قدم هاى مباركش غرق عرق شده است . عرض كردم : مردان كار كجا هستند كه شما شخصا زحمت مى كشيد؟

در جواب فرمود: كسانى كه از من و پدرم بهتر بودند، كار مى كردند.

پرسيدم : آنها كيستند؟

فرمود: رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و اميرالمؤ منين عليه‌السلام و تمام پدرانم با دست خود كار مى كردند. كار كردن ، عمل انبياء و مرسلين و مردان صالح و شايسته است .

پيشواى عالى قدر اسلام ، براى آن كه مسلمين را به كار و كوشش و به سعى و عمل تشويق كند و آنان را از تنبلى و بيكارى برحذر دارد، عملا افراد زحمت كش و كارگر را مورد مهر و عنايت مخصوص خود قرار مى داد و به صور مختلف تشويقشان مى كرد. بر عكس ، با بيكاران به تلخى و سردى برخورد مى نمود و مراتب نارضايتى خود را صريحا اظهار مى فرمود.

روى انس بن مالك ان رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله لما اقبل من غزوة تبوك استقبله سعد الانصارى فصافحه النبى صلى‌الله‌عليه‌وآله ثم قال له : ما هذا الذى اكنب يديك ؟ قال يا رسول الله اضرب بالمر و المسحاة فانفقه على عيالى فقبل يده رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله و قال هذه يد لا تمسها النار.(٤٥٤)

رسم پيغمبر اكر صلى‌الله‌عليه‌وآله اين بود كه وقتى با مردى برخورد مى كرد كه نيرو و قوتش مايه شگفتى آن حضرت مى شد، سئوال مى كرد آيا حرفه اى دارد و به كارى مشغول است ؟ اگر جواب منفى بود، مى فرمود از چشم من افتاد.

پيغمبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآلهاز نظر معنوى فرستاده خداوند و رهبر روحانى جامعه و از نظر ظاهرى رئيس كشور و شخص اول مملكت بود. وقتى در حضور مردم دست سعد انصارى را به احترام سعى و عملش مى بوسد، در واقع بالاترين مراتب احترام و تشويق را نسبت به كار و كارگر معمول داشته است و موقعى كه درباره فرد بيكار مى فرمايد: «از چشم من افتاد»، نافذترين سخن را درباره نارضايى و اعراض خود از بيكارى و بيكار ادا فرموده است .

در آيين مقدس اسلام ، پدران موظف اند كه فرزندان جوان خود را در انتخاب شغل يارى كنند و آنان را به كار شايسته و مناسبى وادارند. اين خود يكى از حقوقى است كه فرزندان به پدران مسلمان خود دارند و پدران بايد آن را ادا نمايند.

قال رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله : يا على حق الولد على والده ان يحسن اسمه و ادبه و يضعه موضعاصالحا.(٤٥٦)

اولياى گرامى اسلام ، ضمن اين كه كار را از جنبه مادى و به منظور تاءمين معاش و اداره زندگى مورد توجه قرار داده و به پيروان خود توصيه كرده اند، به جنبه معنوى آن نيز عنايت داشته و كار و كوشش را وسيله استقلال و تحكيم شخصيت و مايه عز اجتماعى و بى نيازى از مردم خوانده اند.

عن زراره عن الصادق عليه‌السلام : ان رجلا اتاه فقال اننى لا احسن ان اعمل عملا بيدى و لا احسن ان اتجر و انا محارف محتاج فقال اعمل و احمل على راءسك و استغن عن الناس .(٤٥٨)

حضرت موسى بن جعفر عليه‌السلام فرموده است : از مردم قطع اميد كردن و از ثروتشان چشم پوشيدن و به درآمد كار خود قانع بودن ، براى مرد باايمان ، مايه عز دينى و روح جوانمردى و شرف دنيوى است . چنين انسانى در نظر مردم بزرگ و بين فاميل خود محترم و در محيط خانواده اش داراى هيبت و عظمت خواهد بود. او در ضمير خود و در نظر دیگران بى نيازترين تمام مردم است .

ناگفته نماند كه تشويق و ترغيب اولياى گرامى اسلام به كار و كوشش ، تنها ناظر به شغل هاى مشروع و كارهاى مفيدى است كه خير و صلاح جامعه در آن هاست . و گرنه كارهايى كه به جسم و جان مردم و به عفت و اخلاق عمومى آسيب مى رساند و منافى با شرافت و عزت نفس است ، هرگز نمى تواند باعث افتخار و سربلندى و مايه عز و شرف اجتماعى گردد.

كسى كه از راه رشوه خوارى و تملق گويى ارتزاق مى كند، كسى كه از راه زنا و لواط با تشكيل فاحشه خانه و قوادى امرار معاش ‍ مى نمايد، كسى كه با قماربازى و درآمد قمارخانه يا مشروب فروشى و بدبخت كردن مردم اعاشه مى كند و خلاصه كسى كه از راه كسب هاى غير مشروع چرخ زندگى خود را مى گرداند، نه تنها شخصيت شريفى به دست نمى آورد، بلكه بر عكس ، كارهاى پست و پليد او را زبون و فرومايه مى سازد، شخصيت انسانى اش را درهم مى شكند و به صفات ناپسند متصفش ‍ مى سازد.

«دموستن ، ناطق معروف يونان ، در نطقى كه درباره چگونگى مقاومت فيليپ ايراد كرد، چنين گفت : «به نظر من ، با داشتن شغلى پست و دون غير ممكن است كه شخص بتواند روحيه اى عالى و نجيب داشته باشد. شغل و عمل افراد هر چه كه باشد، اخلاق آنان متناسب با آن خواهد بود.»

اين نظريه صحيح روانشناسى است و درست نشان مى دهد كه چه اقداماتى بايد در مورد نظم اقتصادى كنونى ما اعمال گردد.

فعاليت فرد، نفوذى قوى و تاءثيراتى گوناگون بر اصول اخلاقى وى باقى مى گذارد و كارهاى او ايجاد عاداتى انتخابى و مخصوص ‍ مى نمايد و روشن مى كند كه آن فرد به خصوص ، چه چيز را ناديده خواهد گرفت . كار و اقدامات فرد و همچنين تكرار اعمال معين و مشخص و آزمايش هاى معلوم ، آن اعمال و فعاليت ها را مبدل به عادات و رفتار شخص مى كند و بلند پروازى هاى وى را هدايت مى نمايد و معلوم مى دارد كه او چه اشخاصى را در طبقه دوستان و چه اشخاصى را در طبقه دشمنان خويش جاى مى دهد.

بنابراين وقتى دموستن گفت : «كسى كه شغلى پست و دون دارد، غير ممكن است بتواند روحى عالى و نجيب داشته باشد.» كلماتى فقط به خاطر خوش آيند شنوندگان خويش نگفت ، بلكه وى در مورد چگونگى اين كه محيط كار هر فرد، اخلاق او را طرح ريزى مى كند، سخن گفت . زيرا هر كجا كه خزانه پول شماست قلب شما هم همان جا خواهد بود و همان جا فكر شما، فعاليت شما و اراده شما هم خواهد بود. آن جا كه فعاليت و كار افراد باعث خودبينى مى گردد طبعا افراد نمى توانند با سايرين همدردى كنند و اگر در علم روانشناسى قوانين عمومى وجود داشته باشد، اين يكى از آن قوانين است .»(٤٦٠)

در موضوع كار و كوشش و به دست آوردن مال ، نكته جالبى در روايات اسلامى خاطر نشان شده كه امروز نيز مورد توجه دانشمندان بشر است و آن اين كه اگر انگيزه كار و به دست آوردن مال ، تاءمين معاش خود و خانواده و بستگان يا بالا بردن سطح زندگى عائله خويش و دیگران باشد، آن كار مقدس و آن مال ممدوح و صاحبش مورد تكريم و احترام است ، ولى اگر مقصود از كار و كوشش ، ثروت اندوزى و جمع مال براى فخر فروشى و تفوق جويى باشد، نه تنها چنين كار و مالى شريف و مقدس نيست ، بلكه صاحبش نيز از صراط فضيلت و اخلاق منحرف شده و پيرو حرص و افكار شيطانى خود شده است .

كان صلى‌الله‌عليه‌وآله جالسا مع اصحابه ذات يوم فنظر الى شاب ذى جلد و قوه و قد بكر يسعى فقالوا ويح هذا لو كان شبابه و جلده فى سبيل الله فقال صلى‌الله‌عليه‌وآله : لا تقولوا هذا فانه ان كان يسعى على نفسه ليكفها عن المسئله و يغنيها عن الناس فهو فى سبيل الله و ان كان يسعى على ابوين ضعيفين او ذريه ضعافا ليغنيهم و يكفيهم فهو فى سبيل الله و ان كان يسعى تفاخرا و تكاثرا فهو فى سبيل الشيطان .(٤٦٢)

مردى با نگرانى به امام صادق عليه‌السلام عرض كرد: به خدا قسم ما سخت گرفتار دنيا طلبى شده ايم و دوست داريم كه بر مال و ذخاير آن دست يابيم . وضع ما چگونه خواهد بود؟

حضرت از او سؤ ال كرد:

- دوست دارى با مال دنيا چه كنى و درآمدت را در چه راهى صرف نمايى ؟

جواب داد: ١ - قسمتى را در بهبود زندگى خود و عائله ام صرف نمايم . ٢ - صله رحم كنم و به بستگان تهى دستم كمك نمايم . ٣ - در راه خدا به فقرا و مستمندان بدهم . ٤ - به سفر عبادت حج و عمره بروم .

حضرت فرمود: نگران نباش ، كار تو دنياطلبى مذموم نيست ، بلكه اين كار خود آخرت طلبى است .

عن عمرو بن جميع قال سمعت ابا عبدالله يقول : لا خير فيمن لا يحب جمع المال من حلال يكف به وجهه و يقضى به دينه و يصل به رحمه .(٤٦٤)

«نظام سرمايه دارى ، مخصوصا در عصر حاضر، گرفتارى ها و ناروايى هاى عظيمى به بار آورده است . اكثر فجايع جهانى كنونى ، تنگدستى مبرم ، بيكارى پردامنه ، خودكشى روز افزون ، طلاق فراوان ، تن فروشى دريغ آور، بهره كشى بهيمى و حتى مستعمره طلبى و جنگ هاى جهانى از عوارض دوره سرمايه دارى است .

در عصر ما سرمايه دارى با مخاطرات مهلكى ، كه مهم ترين آن ها وسعت يافتن فواصل طبقه هاى اجتماعى و در گرفتن بحران سوداگرى يا بحران اقتصادى هستند، مواجه شده است .»(٤٦٦)

در پيكر اجتماع نيز كلمه عضو به گروه هاى مختلف صنفى و كلمه انسان به تمام افراد جامعه ، كه به منزله واحد سلولى بدن اجتماع اند اطلاق مى شود و همه داراى احترام و حقوق اجتماعى هستند. ولى ساختمان طبيعى و خصايص موروثى و صفات شخصيت تمام افراد با يكديگر متساوى نيست ، بلكه از جهات متعدد با هم تفاوت دارند.

عن ابى عبدالله عليه‌السلام : الناس معادن كمعادن الذهب و الفضه .(٤٦٨)

در جامعه گروههاى عضوى وقتى مفيدند كه با گروه هاى عضوى ديگر، براى ايجاد يك اجتماع موزون همكارى كنند. هرگاه عضوى كه با غرور و خودبينى رشد كند، در زندگى اجتماعى همان عملى را دارد كه سرطان در بدن انجام مى دهد.

افراد گروه هاى پيكرى و عضوى فقط از اين نظر مساوى اند كه همگى موجودات انسانى اند، ولى از نظر امكانات ارثى و عادات و سن و جنس و ارزش فيزيولوژيكى و اخلاقى و فكرى متفاوت اند. مع هذا، اختلاف ظرفيت فردى و اعمال اجتماعى ، دليلى بر تفاوت شرافت نيست . معده و مخرج نيز براى بدن همچون مغز و چشم ها ضرورى اند همه اعضا به قلب بستگى دارند و قلب نيز به همه آنها وابسته است . كارگر در خدمت كارفرما و كارفرما در خدمت كارگران است . در يك اجتماع پيكرى ، كارهاى حقير شرافت كمترى از كارهاى خطير ندارند. در موفقيت يك پرواز، مهندس و مكانيسين نيز همچون خلبان سهم دارند.»(٤٧٠)

على عليه‌السلام فرموده : مردم همواره در خير و خوبى به سر مى برند. تا موقعى كه با يكديگر متفاوت اند و اگر يكسان گشتند، هلاك خواهند شد.

دكتر كارل مى گويد:

«اگر اجتماع به شخصيت افراد توجه كند، ناگزير به عدم تساوى آنان قائل مى شود. هر كس بايد موافق خصايص فردى خود مورد استفاده قرار گيرد، زيرا خوشبختى وى ، با توافق صحيح با نوع كارش بستگى دارد. ما با تلاش در يكنواخت و يكسان كردن افراد، اين اختصاصات را كه بسيار مفيد بوده اند، پايمال كرده ايم . در اجتماع امروز، مشاغل و وظايف بسيار متنوعى مى توان يافت . بنابراين ، بايستى افراد انسانى را به جاى يكنواخت كردنشان متفاوت دانست و اين اختلاف را با تعليم و تربيت و عادات زندگى آنان محسوس تر ساخت .»(٤٧٢)

«براى آن كه جوانان بتوانند مشاغلى اختيار كنند كه با استعدادهاى واقعى ايشان توافق داشته باشد، بايد آنان را به سمت شغل معينى توجه داد. اين موضوع ، به خصوص براى كسانى مفيد است كه مى خواهند هر چه زودتر شغل اختيار نمايند. نتيجه اين توجه دادن ها، بخصوص در مورد مشاغل دستى خيلى واضح است ، زيرا تست هاى محرك ، كه در مواردى بسيار استادانه و بديع اند، نقش ‍ مهمى بر عهده دارند. اما در موارد ممتاز، آن تست ها كافى نيستند، زيرا تشخيص استعداد، كه به اين ترتيب به عمل مى آيد، قطعيتى به دست نمى دهد، بلكه احتمالى را معين مى نمايد. بنابراين ، براى توجه دادن جوانان به سوى مشاغل ، مسائل ديگرى را نيز بايد دخالت داد، از قبيل امتحان طبى و نتايج تحصيلى آرزوهاى خانواده و خود جوان . ضمنا ذوق شاگردان را نبايد با استعداد ايشان اشتباه نمود، زيرا در بسيارى از موارد، انسان ابتدا شغلى را دوست دارد، ولى استعدادش در آن زمينه متوسط است . راهنماهاى استعداد، كه از طرف آمريكايى ها درست شده است ، در اين مقام ، صميميت آميخته با شهامت خاصى به كار مى برند. مثلا به پسر يك نفر بانكدار يا ماءمور عالى رتبه دولت ، كه كم استعداد است ، اما در امور دستى موفقيتى حاصل مى كند، نصيحت مى نمايند كه شغل آشپزى يا باغبانى اختيار نمايد، ولى راهنمايان اين موضوع را نيز خاطرنشان مى كنند كه خانواده ها به هيچ وجه از اين مسئله خوش وقت و با آن مساعد نيستند.»(٤٧٤)

قال رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله : اعملوا فكل ميسر لما خلق له .(٤٧٦)

«پيش از انتخاب شغل ، بايد شوق خود را در نظر گرفت ، زيرا شغلى كه مورد علاقه نباشد، خوب انجام نمى گيرد و موفقيت و سعادت نمى آورد. كسى كه كار خود را دوست دارد، به آسانى در اين كار پيش مى رود و چون طبعا راضى و خوش خو مى شود، با زيردستان و بالادستان به خوشى مى سازد و دشوارى هاى كار را، هر چه باشد، به نيروى عشق و علاقه از ميان برمى دارد.»(٤٧٨)

«كسى كه به آزادى و به تشخيص عقلانى ، كارى را مطابق استعداد و ذوق خود نمى بيند، و آن را رها مى كند، وجودى است بالغ كه به رشد فكرى رسيده و قوه تميز يافته ، لكن آن كه در نتيجه شكست و از ناچارى دست از كارى مى كشد و توجهى به واقع ندارد، از رشد فكرى محروم است .»(٤٨٠)

گرچه مسئله صلاحيت و شايستگى براى قبول مسئوليت در گذشته و حال پيوسته مورد توجه عقلاى بشر بوده و هست ، ولى در جهان كنونى علم و صنعت ، اين اصل با اهميت بيشترى تلقى شده و براى حسن انجام كارهاى پيچيده و مشكل دنياى ماشين ، يكى از شرايط پيروزى و موفقيت به حساب آمده است .

در روزگار گذشته ، كه اقتصاد بشر بر اساس كشاورزى بود، تشخيص استعدادهاى طبيعى جوانان براى انتخاب شغل و اشتغال به كار ضرورت قطعى نداشت ، زيرا در آن دوره ، به استثناى بعضى از كارها كه به استعداد طبيعى و شايستگى فطرى نياز داشت ، بيشتر كارها به قدرى ساده و سطحى بود كه اغلب جوانان ، با اختلاف درجات هوش و استعداد، در هر كارى كه وارد مى شدند، به آسانى آن را فرا مى گرفتند و به خوبى از عهده انجامش برمى آمدند. ولى در دنياى كنونى ، كه اقتصاد جهانى بر پايه تكنيك و ماشين قرار گرفته است ، در دنيايى كه بشر با قدرت عقل و هوش و در پرتو علم و محاسبه ، صدها پديده صنعتى بوجود آورده و هر پديده اى موضوع كار و مجراى درآمد هزاران مردم جهان شده است ، مسئله تشخيص استعداد طبيعى و لياقت فطرى جوانان در انتخاب شغل نقش بسيار مؤ ثرى دارد.

جوانى كه مى خواهد در دنياى صنعت جايى براى خود باز كند و خويشتن را با زندگى ماشينى تطبيق دهد، قبلا بايد بداند كه در چه رشته اى لياقت دارد و از عهده چه كارى برمى آيد، سپس در حدودى كه مى خواهد، در آن كار پيشرفت كند و معلومات لازم را فرا بگيرد تا بتواند شغل مناسبى به دست آورد و به آبرومندى زندگى كند.

ناگفته نماند كه تنها كسب معلومات در رشته مورد نظر و تحصيل تخصص براى نيل به زندگى موفقيت آميز و با شرافت كافى نيست ، بلكه علاوه بر آن ، شايستگى اخلاقى و حسن سازش اجتماعى لازم است .

عن ابى عبدالله عليه‌السلام قال : كل ذى صناعة مضطر الى ثلاث خلال يجتلب بها الكسب و هو ان يكون حاذقا بعلم مؤ ديا لامانة فيه مستميلا لمن استعمله . امام صادق عليه‌السلام فرموده است : هر صاحب حرفه و صنعتى ناچار بايد داراى سه خصلت باشد تا بتواند به وسيله آن تحصيل درآمد كند. اول آن كه در رشته علمى خويش مهارت داشته باشد. ديگر آن كه با درستكارى و امانت رفتار كند. سوم آن كه با كارفرمايان حسن برخورد داشته باشد و نسبت به آنان ابراز تمايل نمايد.

در دنياى كشاورزى ديروز، جوانان خيلى زود به استقلال اقتصادى مى رسيدند و به آسانى داراى شغل و درآمد مى شدند، زيرا طبق آداب و رسوم زمان ، فرزندان از دوران قبل از بلوغ با پدر به مزرعه مى رفتند و او را در كارهاى فلاحتى كمك مى نمودند و در ضمن ، خود نيز به فنون ساده كشاورزى ، كه معمول آن روز بود، آشنا مى شدند و براى فرا گرفتن تعليمات لازم كشاورزى ، دينارى صرف آنان نمى شد.

«مرد در مزرعه از حيث عقل و جسم زودتر پخته و بالغ مى گرديد و وظايف حيات را در بيست سالگى مانند مردان چهل ساله به خوبى درك مى كرد. احتياج او تنها به گاوآهن و بازوى قوى و مراقبت اوضاع جوى بود.»(٤٨٣)

بعضى از كارهاست كه انجام آن ، احتياج به تحصيلات عالى و معلومات زياد دارد. پاره اى از كارها با فرا گرفتن تحصيلات متوسط انجام پذير است . قسمتى از مشاغل و كارهاى دستى است كه تحصيلات علمى و درسى لازم ندارد و فرا گرفتن آن با تمرين هاى عملى ميسر است . البته تمام اين مشاغل از نظر ارزش علمى و وزن اجتماعى و درآمد مالى يكسان نيستند، ولى همه آنها در اداره اجتماع نقش مؤ ثرى دارند و هر يك بايد در جاى خود محترم باشد.

اگر جوانان كم استعداد درباره خود واقع بين باشند و با فرا گرفتن يكى از شغل هاى متوسط يا كارهاى دستى ، كه مناسب استعدادشان باشد، خدمت اجتماعى خويش را آغاز نمايند و آن كار را به خوبى انجام دهند، مى توانند به شايستگى جاى خود را در جامعه باز كنند و به استقلال اقتصادى نايل آيند.

«بى ترديد و تاءمل ، به شغلى بپردازيد كه در خور توانايى و استعداد شماست ، زيرا اگر در جهان كار پستى باشد، آن است كه صاحب كار از عهده برنيايد، و گرنه هر عملى كه با مهارت و كمال انجام شود، موجب افتخار و سربلندى است .»(٤٨٥)

بعضى از جوانان در جامعه ما چنان دچار خودپرستى و اشتباه شده اند كه حاضر نيستند به طور موقت كار خريد لوازم خانه خود را به عهده بگيرند و از پولى كه پدر، با زحمت كار تحصيل كرده ، نان و غذا تهيه كنند و به منزل بياورند، چه رسد به اين كه شغل هاى متوسط و كارهاى دستى را به طور دائم بپذيرند و آن را مجراى معيشت و زندگى خود قرار دهند.

اگر بخواهيم جوانان به كارهاى متوسطى كه در خور استعداد و لياقت آنهاست ، علاقه مند شوند و در قبول و انجام آن كارها، احساس ‍ پستى و حقارت ننمايند، بايد كليه طبقات مردم ، عموما، و صاحبان قدرت و مقام ، خصوصا، همه آن شغل ها را محترم شمارند و هر فردى كه عهده دار كار مفيدى است ، قولا و عملا مورد احترام و تكريم قرار گيرد و بايد جوانان بفهمند كه كار مفيد و مورد احتياج اجتماع ، هر چه باشد، اگر به خوبى و درستى انجام پذيرد، براى جوان مايه ننگ و حقارت نيست ، بلكه ننگ و پستى براى جوان اين است كه بيكار و سربار جامعه باشد، يا آن كه كارى را به خيانت و نادرستى انجام دهد.

اولياى گرامى اسلام ، علاوه بر آن كه خود شخصا در كار كشاورزى و درخت كارى مانند ساير كارگران كار مى كردند و با دست خود بيل مى زدند، در بعضى از مواقع با داشتن نوكر و خدمتگزار و دوستان بسيار صميمى ، لوازم خانه خود را شخصا خريدارى مى كردند و در مقابل چشم مردم روى دست مى گرفتند و به منزل مى بردند تا به پيروان آن روز و امروز خود بفهمانند كه از انجام كارهاى مفيد، خواه بزرگ باشد يا كوچك ، ابا نكنند و از نگاه مردم احساس انفعال ننمايند.

كان سيد المرسلين يشترى الشى ء فيحمله الى بيته بنفسه ، فيقول له صاحبه اعطنى احمله ، فيقول : صاحب المتاع احق بحمله (٤٨٧)

راوى حديث مى گويد: على عليه‌السلام را ديدم كه يك درهم خرما خريدارى كرد و خود شخصا آن را مى برد. بعضى روى ارادت به رئيس مملكت گفتند: اجازه دهيد آن را براى شما بياوريم . در جواب فرمود: كسى كه عائله دارد، به حمل متاع خود شايسته است .

ناگفته نماند كه مشكل جوانان در انتخاب كار و اشتغال به شغل ، تنها تشخيص استعداد طبيعى و تحصيل مبانى علمى و آموختن فنون عملى نيست ، بلكه پس از فراغت از تحصيل و فرا گرفتن تجربيات لازم ، ممكن است در راه اشتغال به كار يا ادامه كار با موانع تازه اى مواجه شوند و مشكلات جديدى سد راه پيشرفت و موفقيتشان گردد.

مثلا موقعى كه جوانان براى انجام يكى از كارهاى اجتماعى آماده مى شوند و از هر جهت به شرايط لازم آن مجهز مى گردند و قدم در جامعه مى گذارند، اغلب مشاهده مى كنند براى اشتغال به كارى كه مربوط به رشته آنهاست ، جاى خالى وجود ندارد و دیگران قبلا آن را اشغال كرده اند. از اين وضع سخت ناراحت و متاءثر مى شوند. گاهى برافروخته و خشمگين مى گردند. مدتى بايد مجاهده كنند و رفت و آمد نمايند تا مگر اين مشكل حل شود و به كار مورد نظرشان دست يابند. اين مطلب در جهان غرب نيز يكى از مشكلات نسل جوان امروز است .

موريس دبس مى گويد:

«جوانانى كه شغلى آموخته اند و يا پس از سالها كوشش و مطالعه و زحمت وارد در كارى مى شوند، به محض ورود در زندگانى فعال ، نسل ماقبل خود را ملاقات مى كنند كه همه جاها را اشغال كرده و به درخواست هاى مشروع ايشان جواب مساعد نمى دهند. از اين جا يك مخالفت غيرقابل اجتناب مابين جوانان و پيران ايجاد مى شود كه در تمام دوره اوليه كمال باقى و پايدار مى ماند.»(٤٨٩)

# پديده صنايع خودكار

پديده صنايع خودكار، راه هاى بهتر و سريع ترى را در توليد محصول نشان داد و مورد قبول صاحبان موسسات بزرگ صنعتى واقع شد و با به كار افتادن ماشين آلات و ابزارهاى مدرن و دگرگون شدن طرز توليد كالا، عده زيادى از متخصصين تحصيل كرده و كارگران تجربه ديده بيكار شدند. اين خود فصل نوينى را در زندگى كشورهاى صنعتى گشود و مشكل تازه اى را به نام بيكارى تكنولوژى به وجود آورد و با توسعه صنايع خودكار اين مشكل در سراسر جهان پيوسته گسترش مى يابد.

«معمولا ترقيات فنى موجب مى گردد كه نسبت استفاده از كار در هر واحد از توليد، تقليل يابد. با اين وضع بايد ديد پس از حصول تغيير و ترقى فنى و پيدايش كارگران زايد، صنايع ديگر چه حد از كارگران مزبور را جذب مى نمايد و اشتغال مجدد چه وقت و در چه محلى صورت مى گيرد.

به اين نتيجه رسيده اند كه بررسى هايى از اين قبيل را از طريق روش استقرايى نمى توان به نتيجه رساند. زيرا نتايج حاصله از آن به دوران انجام تحقيقات محدود مانده و به ساير ادوار با خصوصيات ديگر قابل اعمال نيست . نظر به اين نقص ، براى تحقيق از روش هاى مختلف استفاده كرده اند.

يكى از موسسات كه نسبت به تاءثيرات تكنولوژى در امر اشتغال مطالعاتى به عمل آورده ، نتيجه بررسى هاى خود را در صنعتى كه مورد مطالعه قرار گرفته است ، به اين شرح اعلام نموده است .

در زمان بررسى ، ٤٥ از كارگرانى كه به بيكارى تكنولوژى گرفتار شده بودند، مشاغل جديد و ثابت پيدا كرده و بقيه هنوز بيكار بوده اند.»(٤٩١)

رسول اكرم فرموده است : خواستن رزق مباح و گذران كردن از درآمد حلال وظيفه واجب هر مرد و زن مسلمان است .

عن العسكرى عليه‌السلام قال : لا يشغلك رزق مضمون عن عمل مفروض .(٤٩٣)

امام صادق عليه‌السلام به هشام فرمود: اگر روزى را ببينى كه سربازان در ميدان كارزار، از دو طرف در مقابل يكديگر صف كشيده اند و با مشتعل شدن آتش جنگ ، نگرانى و وحشت همه جا را فرا گرفته است ، تو در همان روز از انجام كار و طلب روزى باز نايست و در همان شرايط سخت و دشوار، براى به دست آوردن معاش كوشش كن .

# جوان و دنياى ماشين

قال الله العظيم فى كتابه : (... هُوَ أَنشَأَكُم مِّنَ الْأَرْضِ وَاسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا)(٤٩٥)

اى بشر، آيا نديدى كه خداوند تمام آن چه را كه در كره زمين است ، مسخر و مقهور تو ساخته است ؟

(هُوَ أَنشَأَكُم مِّنَ الْأَرْضِ وَاسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا )

خداوند شما را از زمين آفريده است و آن را مستعمره شما قرار داده و خواسته است كه با سعى و عمل ، معمور و آبادش ‍ سازيد.

شيخ طوسى در تفسير تبيان مى گويد:

(وَاسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا)اى جعلكم قادرين على عمارة الارض و مكنكم من عمارتها.

خداوند در بشر قدرت آباد كردن زمين را قرار داده و او را براى معمور ساختن آن توانا كرده است .

در اين موضوع كه خداوند حكيم كره زمين و همه محتويات آن را مسخر بشر ساخته و قدرت بهره بردارى از تمام منابع و مواليد آن را به وى عطا فرموده ، دو نكته شايان توجه و دقت است .

اول آن كه مقصود از مسخر بودن زمين در دست بشر به عبارت معنى نيست كه آدمى آزاد مطلق و حاكم بى قيد و شرط كره زمين است و مى تواند به تمام خواسته هاى خود جامه عمل بپوشاند، گرچه بر خلاف قوانين و نظامات آفرينش باشد. بلكه مقصود اين است كه بشر با به كار انداختن عقل و هوش خود مى تواند به سنن و مقررات خلقت پى ببرد و از رموز كتاب آفرينش آگاه گردد و با سعى و عمل ، خود را با علل و معاليل جهان طبيعت منطبق سازد و شرايطى به وجود آورد كه از منابع زمين به نفع زندگى خويش بهره بردارى كند و موجبات آبادى جهان را فراهم نمايد.

به عبارت روشن تر، بشر مى تواند به راز برق پى ببرد و شرايط توليدش را فراهم سازد و با وسايل لازم مهارش كند و در راه آبادى زمين و بهبود زندگى خود به جريان اندازد. بشر مى تواند به تاءثير پاره اى از مواد طبيعى واقف شود و آنها را به صورت دارو مورد استفاده قرار دهد و خود را از شر بيمارى ها برهاند. بشر مى تواند از شرايط زندگى و رشد نبات و حيوان آگاه گردد و با اجراى برنامه هاى عالمانه و مفيد، به وضع كشاورزى و دامپرورى خود بهبود بخشد و غذاى بيشتر و بهترى تهيه نمايد، ولى هرگز قادر نيست نظام طبيعت را تغيير دهد و قوانين آفرينش را دگرگون سازد. يا آن كه نظام منظومه شمسى را به هم بريزد و بشر قادر نيست نيروى جاذبه را از زمين بگيرد يا قانون مرگ و حيات را براندازد.

راسل مى گويد:

«انسان هر قدر هم عالم باشد، قادر مطلق نيست و قدرت او محدود به حدود طبيعت است . به وسيله علم و صنعت مى تواند اين حدود را توسعه دهد، ولى هرگز نخواهد توانست به كلى آن را از ميان بردارد.

در حالى كه ما مى توانيم با ملايمت ، طبيعت را به برآوردن بسيارى از آرزوهاى خود راضى كنيم ، نمى توانيم بر او فرمانروا باشيم يا كارى كنيم كه طبيعت سر مويى از راه خود منحرف شود.» ۲۵ جوان از نظر عقل و احساسات

در نظر پيروان اسلام ، آدمى براى نيل به چنين هدف بزرگى ، شايستگى دارد. زيرا خداوند از آغاز، استعداد و قابليت تسخير اجرام كيهانى را نيز به بشر عطا فرموده و لياقت بهره بردارى از منابع كرات سماوى را چهارده قرن قبل ، ضمن چندين آيه از قرآن شريف به وى نويد داده است .

(أَلَمْ تَرَوْا أَنَّ اللَّـهَ سَخَّرَ لَكُم مَّا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعَمَهُ ظَاهِرَةً).(٤٩٨)

خداوند است آن كه دريا را براى شما مسخر ساخت تا كشتى به فرمانش در آن حركت كند و روزى خود را از فضل الهى طلب كنيد و شكرگذارش باشيد، و تمام آن چه را كه در آسمان ها و زمين است ، براى شما مسخر كرد و در اين كار حكيمانه ، آيات الهى براى اهل تفكر آشكار است .

حكومت بشر بر كره زمين از موقعى آغاز شد كه به كار كشاورزى دست زد و با راهنمايى عقل و در پرتو سعى و عمل توانست از عوامل جوى و ارضى استفاده نمايد، قسمتى از ذخاير زمين را به نفع زندگى خود تسخير كند و با صرف وقت كمتر، مواد غذايى بيشترى به دست آورد و به تدريج اوضاع حياتى خويش را دگرگون سازد و شرايط زندگى خود را از زندگى حيوانات جدا كند.

قال النبى صلى‌الله‌عليه‌وآله : اكرموا الخبز فانه قد عمل فيه ما بين العرش الى الارض و ما فيها من كثير من خلقه .(٥٠٠)

«انسان به محض صيد وحوش آنها را قطعه قطعه مى كرد و بيشتر به حالت خام و تا آن جا كه معده گنجايش داشت ، مى خورد. زيرا در آن زمان تمدن به معنى فراهم آورى و امن اقتصادى وجود نداشت و حرص و ولع براى حفظ نفس ضرورى بود. انسان هاى نخستين ، مانند سگان امروز غذا مى خوردند، زيرا نمى دانستند غذاى بعدى كى خواهد رسيد.»(٥٠٢)

پديده كشاورزى تاريخ حيات بشر را تغيير داد و درهاى ترقى و تكامل را به رويش باز كرد و راه تسخير منابع زمين را هموار ساخت . بشر در پرتو كشاورزى و ذخيره محصول توانست خوراك روزهاى بعد خود را تاءمين نمايد و خاطر خويش را از وحشت گرسنگى خلاص كند و فرصتى به دست آورد تا فكر خود را در راه بهبود زندگى به كار اندازد، استعدادهاى درونى خويش را يكى پس از ديگرى به فعليت درآورد و با پيشرفت هاى علمى و عملى ، منازل بالاترى را بپيمايد و حكومت خويش را بر كره زمين گسترش ‍ دهد.

بشر در پرتو كشاورزى و ذخيره غذاى ساليانه خود توانست اساس تمدن انسان را پايه گذارى كند. باب معاملات و داد و ستد را بگشايد. قسمتى از نيروى افراد را در ساير مجارى زندگى به كار اندازد. به صحرا و دريا دست يابد. حيوانات وحشى را رام نمايد. تدريجا به بهره بردارى خود از منابع طبيعى توسعه دهد و موجبات آسايش خويش و آبادى زمين را، كه خواسته خداوند بزرگ بود، فراهم آورد.

«در آغاز دوره كشاورزى ، انسان ناگزير مى شود كه براى مراقبت كشته هاى خود از سير و سفر دائم دست بردارد و در مزرعه خويش يا نزديك آن سكونت كند. اين ضرورت انسان را به خانه سازى وامى دارد. پيدايش خانه ثابت و با دوام ، به تدارك افزار خانه كشانيده مى شود. لزوما سفال گرى و بافندگى و صنايع دستى ديگر را به پيش مى راند. بر اثر فراوانى خواربار و ذخيره خوراك ، بازار داد و ستد گرم مى شود. در هر ناحيه اى بازارهاى هفتگى بر پا مى گردند و نيازمندى هاى گوناگون مردم را با معامله پاياپاى برآورده مى كنند. از آن گذشته ، تجارت خارجى نيز رونق مى گيرد. بسط تقسيم كار و تخصص ، كشف فلزات ، رام كردن اسب ، ساختن چرخ و تعبيه وسايل دريانوردى ، توليد اضافى و تجارت دامنه دار را ميسر مى سازد. ميان مردم نواحى دور از يكديگر روابط گوناگون به وجود مى آيد. نتيجه اين ترقيات پيدايش شهرهاى بازرگانى است .»(٥٠٤)

كشاورزى در تمام اديان الهى يك شغل مقدس شناخته شده و پيشوايان مذهبى در هر عصر، علاوه بر آن كه خود با كمال علاقه مندى به كار كشاورزى اشتغال داشتند، مردم را نيز به اين كار وادار مى ساختند. آباد كردن زمين ، كه خواسته خداوند بزرگ است و همچنين بهره بردارى از منابع و ذخاير آن ، به صور مختلف ميسر است و يكى از بهترين طرق آن ، كه در روايات اسلامى مورد تشويق و ترغيب قرار گرفته ، مسئله كشاورزى است .

عن على عليه‌السلام ... فقوله تعالى «هو انشاكم من الارض و استعمركم فيها» فاعلمنا سبحانه انه قد امرهم بالعمارة ليكون ذلك سببا لمعايشهم بما يخرج من الارض من الحب و الثمرات و ما شاكل ذلك مما جعله الله تعالى معايش ‍ للخلق .(٥٠٦)

امام باقر عليه‌السلام فرمود: بهترين كارها زراعت است كه نفعش عايد عموم مى شود و از محصول آن نيكوكاران و بدكاران ارتزاق مى كنند.

عن الصادق عليه‌السلام قال : كنوز الله فى ارضه و ما فى الاعمال شى ء احب الى الله من الزراعة و ما بعث الله نبيا الا زارعا الا ادريس عليه‌السلام فانه كان خياطا.(٥٠٨)

امام صادق عليه‌السلام فرمود: زراعت كنيد و درخت بكاريد. به خدا قسم هيچ عملى مباح تر و پاكيزه تر از آن نيست «از اين نظر كه كشاورزى و درخت كارى يك امر ضرورى در تغذيه و حيات بشر است و گذشت زمان آن را از ميان نخواهد برد.»

در آخر حديث ، امام صادق عليه‌السلام قسم ياد كرد كه در آخر زمان نيز مردم زراعت مى كنند و درخت مى نشانند.

مسئله كشاورزى و ذخيره خوراك ساليانه ، نه تنها در ادوار گذشته مايه آرامش خاطر بوده و بشر را در راه ترقى و تعالى به پيش رانده است ، بلكه تمدن درخشان كنونى و جنبش هاى علمى و صنعتى امروز نيز بر اساس محصول كشاورزى و ذخيره غذايى استوار است .

دانشمندان عالى قدر زمانى قادر به مطالعه و تحقيق اند كه نگران گرسنگى نباشند و بدانند جامعه به قدر كافى ذخيره غذايى دارد و پس از فراغت از كار، مى توانند خوراك لازم خود را به دست بياورند. مخترعين بزرگ موقعى مى توانند افكار خلاقه خود را به كار اندازند و مردم را از ابتكار خويش برخوردار سازند كه از نظر خوراك اطمينان خاطر داشته باشند و همچنين اساتيد، در تدريس ‍ شاگردان ، و اطبا در درمان بيماران ، و كارگران در اداره مؤ سسات صنعتى ، و خلاصه تمام طبقات مؤ ثر در جهان پيشرفته امروز، زمانى وظايف خود را به خوبى و با آرامش فكر انجام مى دهند كه از جهت آذوقه و خوراك در اضطراب و نگرانى نباشند.

قال رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله : ان النفس اذا احرزت قوتها استقرت .(٥١٠)

حضرت رضا عليه‌السلام فرمود: آدمى وقتى خوراك سال خود را ذخيره كند، پشتش از بار زندگى سبك مى گردد و آسوده خاطر مى شود. سپس فرمود: حضرت باقر و صادق عليهما السلام تا زمانى كه قوت سال خود را ذخيره نكرده بودند، خانه يا ملك نمى خريدند.

احتياج به غذا و سير كردن شكم ، اولين و مهم ترين نيازى است كه به طور طبيعى در تمام فرزندان بشر، از روز ولادت تا دوران پيرى و لحظه مرگ وجود دارد و اين حاجت قبل از ساير حوايج طبيعى بايد برآورده شود.

عن ابى جعفر عليه‌السلام : ان الله عزوجل خلق ابن آدم اجوف .(٥١٢)

حضرت صادق عليه‌السلام فرمود: بدن آدمى بر غذا پايه گذارى شده است .

همه قواى عقلى و معنوى و تمام تمايلات غريزى كه در نهاد آدمى وجود دارند، از غذا كسب نيرو مى كنند و زمانى به جنبش و حركت مى آيند و فعاليت هاى طبيعى خود را آغاز مى كنند كه احتياج به غذا برطرف گشته و شكم سير شده باشد.

انسان گرسنه به مسائل عقلى و علمى فكر نمى كند. به زيبايى و جمال توجه ندارد. از جاه و مقام سخن نمى گويد. عشق و شهوت در مزاجش بى فروغ مى شود و انتقام جويى و غضبش به خمودى مى گرايد. انسان گرسنه سرمايه هاى معنوى و مذهبى را از ياد مى برد. عدل و انصاف ، رحمت و رافت ، دوستى و رفاقت ، بستگى و رحميت و ساير عواطف انسانى را به دست فراموشى مى سپارد، و خلاصه در نظر انسان گرسنه ، چيزى به زيبايى و محبوبيت غذا نيست ، تنها آرزويش به دست آوردن خوراك است و جز به سير كردن شكم خود به چيزى فكر نمى كند.

«در نظر مردى كه از گرسنگى نزديك به هلاكت است ، يك ظرف طعام ممكن است به همان اندازه زيبا باشد كه يك زن سى ساله در نظر يك جوان چاق و چله . اگر اين جوان دچار گرسنگى شود، زيباترين پريان در نظرش زيبا نخواهد بود و شايد در نظر او چنين پرى پيكرى براى خوردن مناسب تر باشد.»(٥١٤)

نقل شده است كه در ايام سختى و قحطى بصره ، زنى را ديدند كه سر بريده انسانى را در دست گرفته و گريه مى كند. از وى سبب گريه اش را پرسيدند. جواب داد مردم گرد خواهر محتضرم جمع شدند تا بميرد و گوشتش را بخورند. هنوز خواهرم نمرده بود كه او را قطعه قطعه كردند و گوشتش را تقسيم نمودند و از آن گوشت به من سهمى ندادند. فقط سر بريده خواهرم را به من دادند و در اين تقسيم نسبت به من ستم نمودند.(٥١٦)

زن بچه دارى به زن ديگر، كه او نيز فرزند داشت ، پيشنهاد كرد فلانى بيا امروز من بچه خود را در ميان مى گذارم و هر دو نفر گوشتش ‍ را مى خوريم و روز بعد تو بچه ات را بياور تا هر دو بخوريم . گفته او مورد قبول واقع شد. زن اول كه خود پيشنهاد دهنده بود، از فرزندش دل برگرفت و هر دو نفر طفلش را قطعه قطعه كردند و خوردند. نوبت بعد كه گرسنه شدند، زن اول به دومى مراجعه كرد، ولى زن دوم از كشتن بچه خود امتناع نمود و كار به خصومت و دعوا كشيد. براى حكميت به دنبال مراجعه كردند. دانيال نبى از شنيدن چنين دعوايى سخت ناراحت شد و گفت : كار گرسنگى به اينجا كشيده است ؟

گفتند: بلى و از اين هم سخت تر شده است .

دانيال دست به دعا برداشت و از پيشگاه الهى درخواست تفضل و رحمت نمود و خداوند قحطى را برطرف كرد.

فى الخبر و اعوذ بك من الجوع فانه بئس الضجيع .(٥١٨)

در دوران كشاورزى ، اكثر نيروى انسانى هر كشور در راه زراعت و دامدارى و تهيه خواربار و تاءمين حوايج ضرورى زندگى مصروف مى شد. زيرا از يك طرف اطلاعات مردم در علوم طبيعى ناچيز بود و نمى توانستند حد اكثر استفاده را از منابع طبيعى بنمايند و از طرف ديگر، در كارهاى كشاورزى و اداره امور زندگى ، اغلب از نيروى محدود حيوانى استفاده مى كردند. بديهى است در چنين شرايطى عده قليلى مى توانستند به كسب دانش بپردازند و مدارج علمى را بپيمايند يا در ساير امورى كه با زندگى ارتباط مستقيم نداشت ، وارد شوند.

در دوران صنعت ، بر اثر پيشرفت علوم و استفاده از نيروى عظيم ماشين ، بشر توانسته است با صرف وقت كمتر، حداكثر استفاده را از آب و زمين بنمايد و در نتيجه افراد كمترى به كارهاى كشاورزى و توليد محصول و تاءمين حوايج اوليه زندگى جامعه اشتغال داشته و مقدار بيشترى از نيروى انسانى كشور، در رشته هاى علمى و موسسات فرهنگى و ديگر امور اجتماعى مصروف مى گردد.

«قبل از اين كه توليد ماشينى معمول شود، ممكن بود عده كمى از مردم را به كارهاى ديگرى غير از توليد خواربار اختصاص ‍ دهند و از اين طريق ، اعيان و پيشوايان دين پيدا شده اند، لشكريان برى و بحرى به وجود آمده اند و فلاسفه و هنرمندان ظهور كرده اند. به وجود آمدن سقراط و افلاطون و بودا ... فقط به اين علت ميسر شده كه تهيه كنندگان خواربار توانسته اند بيش از آن چه خود به مصرف مى رسانده اند، توليد كنند.

وقتى انسان به جامعه اى نظير جامعه ايالات متحده امريكا توجه مى كند، تجلى اجتماعى تازه اى مى بيند. مشاهده مى كند كه اكثريت عظيم مردم از چيزهاى بسيار، كه همه بالاتر و والاتر از حوايج اوليه زندگانى است ، بهره مند هستند. با وجود اين ، عده زيادى از مردم به امر توليد، خواه توليد زراعتى و خواه توليد صنعتى ، نمى پردازند. از اين قبيل اند تمام جوانانى كه پس از رشد كامل جسمانى باز مشغول تحصيل هستند. قواى مسلح كشور، نويسندگان و روزنامه نگاران ، معلمين و خدمه دين ، سياستمداران و مستخدمين دولت ، وجود تمام اين طبقات ، به نظر انسان هاى اوليه ، از تجملات محسوب مى شده و حال آن كه جامعه هاى جديد بدون آنها يا لااقل بدون بعضى از آنها، نمى توانند وجود پيدا كنند.»(٥٢٠)

مهم ترين تحولى كه بر اثر انقلاب صنعتى در كشورهاى بزرگ روى داد، استقرار تعليمات عمومى و توسعه دانشگاه ها و مدارس و مؤ سسات آموزشى است . پديده صنعت ماشين ، كه خود معلول پيشرفت علوم طبيعى و زاييده مغزهاى خلاق مردان عالم و مبتكر بود، مايه تشويق جوانان به تحصيل علم شد كه با علاقه و رغبت به مدارس روى آوردند و هر سال بر تعداد داوطلبان افزوده مى شد. دولت ها نيز به موازات ازدياد روز افزون محصلين ، تعداد دانشگاه ها و مدارس را افزايش دادند و با توسعه سازمان هاى آموزشى ، وسايل تحصيل آنان را فراهم آوردند و اين وضع همچنان ادامه دارد.

«امروز تمايل به تعليم و تربيت همگانى جنبه بين المللى يافته است . تعليمات عمومى ديگر محدود به آموزشگاه ها و دبيرستان و دانشكده نيست ، بلكه شامل تاءسيساتى مانند آموزشگاه هاى پرستارى و آموزشگاه هاى مخصوص عاجزان جسمى و ذهنى و آموزشگاه هاى حرفه اى و كلاس هاى اكابر است و اين گسترش حيرت انگيز تعليم و تربيت نشان مى دهد كه اينك آموزش و پرورش ، جزء نيازمندى هاى حياتى بشر قرار گرفته و از گهواره آغاز مى گردد و تا گور ادامه مى يابد. بهترين گواه بر اين كه تعليم و تربيت بيش از پيش مورد توجه دولت هاى متمدن قرار مى گيرد، مخارج روز افزونى است كه صرف آموزش و پرورش مى شود و تعداد خارج از حد دانش آموزان و دانشجويانى است كه به كليه آموزشگاه ها و دانشكده هاى مختلف هجوم مى برند. مخارج آموزش و پرورش در آمريكا، از سال ١٩٠٠ تا ١٩٣٠، هزار درصد افزايش يافته است و در سال ١٩٥٠، ملت آمريكا در حدود شصت ميليارد دلار صرف آموزشگاه ها كرده است .

در حدود ٨٠ درصد جوانانى كه به سن رفتن به دبيرستان رسيده اند، از تحصيلات متوسط بهره مند مى گردند. ديگر تحصيلات متوسطه ، منحصر به عده معدودى نيست . همچنين تحصيل در دانشگاه ها نيز مانند تحصيل در دبيرستان ها فزونى حيرت انگيز يافت و عده دانشجويان دانشگاه ها، كه در سال ١٨٩٠، از ٠٠٠/٢٨٥، تن تجاوز نمى كرد، در سال ١٩٤١، بالغ بر ٠٠٠/٤٠٠/١، تن گرديد، يعنى در حقيقت پانصد درصد افزايش با محاسبه صددرصد افزايش جمعيت در همان زمان .»(٥٢٢)

على عليه‌السلام فرموده است : در خردسالى علم بياموزيد تا در بزرگسالى به برترى و سيادت نايل آييد.

و عنه عليه‌السلام : من لم يتعلم فى الصغر لم يتقدم فى الكبر.(٥٢٤)

على عليه‌السلام فرموده : علم و دانش بيش از مقدارى است كه قابل احاطه باشد و يك فرد نمى تواند بر همه آن ها واقف گردد، پس از هر علمى بهتر و شايسته ترش را فرا گيريد.

و عنه عليه‌السلام : اولى الاشياء ان يتعلمها الاحداث الاشياء التى اذا صاروا رجالا احتاجوا اليها.(٥٢٦)

روزگارى كه بشر بر اثر بى سوادى و نادانى از علل و معاليل جهان خلقت بى خبر بود و منشاء حوادث طبيعى و رويدادهاى جوى را نمى شناخت ، از ترس يا طمع ، اجرام سماوى و موجودات ارضى را با خضوع و خشوع پرستش مى نمود و از آن ها استعانت و استمداد مى كرد.

پيامبران الهى ، در هر عصر، با اين عقايد خرافى مبارزه كردند. مردم را به خداوند خالق متوجه ساختند و به آنان فهماندند كه همه موجودات زمين و آسمان آفريده خداوند خالق اند و هيچ يك از آن ها لايق بندگى و عبوديت نيست .

در جهان امروز، با پيشرفت علوم ، مسئله پرستش هاى جاهلانه حل شده و از نظر علمى جايى براى عبادت ستاره و بت باقى نمانده است . ولى بدبختانه اكتشافات علمى و پى بردن به سنن آفرينش ، بعضى از مردم جهان را چنان مست و مغرور ساخته كه گويى خود مدعى خدايى هستند. به چيزى جز علل و اسباب طبيعى و قدرت ماشين فكر نمى كنند. اينان به طورى سرگرم مصنوع شده اند كه صانع عالم را از ياد برده اند و خالق طبيعت و آفريننده علل و اسباب را ناديده گرفته و پروردگار حكيم را كه به آن ها هوش و خرد بخشيده و زمين و محتويات آن را مسخرشان ساخته است ، فراموش كرده اند و اين خود يكى از زشتى هاى عصر ماشين است .

راسل مى گويد:

«خضوع و خشوع چوپان ها كه خود را تحت استيلا و نفوذ ستاره پروين مى دانستند، ديگر در دنياى علم و معرفت مورد ندارد. ولى اينك بيم آن مى رود كه عجب و تكبر و گستاخى در مقابل طبيعت ، جاى خضوع و خشوع سابق را بگيرد و بليات عظيمى از آن حاصل شود.

بايد به ياد داشته باشيم كه بشر خدا نيست . ممكن است از اين برآشفته و فرياد كنيد كه من هرگز چنين فكرى درباره انسان نكرده ام . خواننده عزيز، شك نيست كه تو از اشخاصى نيستى كه جنون هاى شديد زمان دامنگير آن هاست ، زيرا اگر از آن ها بودى ، از خوانندگان كتاب من نمى شدى . ولى اگر پوليپ بور يا تكنوكرات هاى آمريكا را در نظر بياورى ، مى بينى كسانى هستند كه از اين راه از بى اعتقادى به خدا مى گريزند تا خود را ملحدانه بر اورنگ خدايى قرار دهند.»(٥٢٨)

على عليه‌السلام فرموده است : علمى كه با آن هدايت خود را فاسد و تباه سازى ، بدترين علم است .

دو جنگ بزرگ جهانى ، كه در عمر كوتاه انقلاب صنعتى اتفاق افتاده ، بهترين گواه اين مطلب است . در آن دو جنگ ، ايمان به خدا و احساس مسئوليت در پيشگاه الهى به دست فراموشى سپرده شد. فضايل اخلاقى و سجاياى انسانى و عدل و انصاف عملا لگدكوب گرديد. در نتيجه ، نيروى علم در اختيار غرايز و شهوات نفسانى قرار گرفت . قدرت ماشين در راه نابودى انسان ها و كشتارهاى دسته جمعى به كار افتاد. سبعيت و درندگى ، جنايت و تجاوز كارى ، خودپرستى و جاه طلبى و خلاصه تمام پليدى هاى ضد انسانى رايج شد و به اوج خود رسيد و هزاران ويرانى و بدبختى به بار آورد.

مى توان گفت وضع امروز بشر به مراتب سخت تر و خطرناك تر از دو جنگ گذشته است . زيرا از يك طرف ، نيروى علم و قدرت ماشين به مقدار قابل ملاحظه اى افزايش يافته و از طرف ديگر، بى ايمانى و بداخلاقى ، خودسرى و لجام گسيختگى و شهوت پرستى و جاه طلبى ، اگر بيش از پيش نشده باشد، كمتر نشده است .

قدرت روز افزون ماشين و صنعت و ضعف روزافزون اخلاق و فضيلت ، يا به عبارت كوتاه تر، ناموزونى قدرت علمى و نيروى ايمانى ، آرامش و آسايش را از بشر سلب كرده و حيرتى تواءم با اضطراب و نگرانى ، ملل جهان را فرا گرفته است . اگر در جهان تصادمى اتفاق افتد و جنگى واقع شود، بيم آن مى رود كه به قيمت نابودى قسمت اعظم بشر پايان پذيرد و اين وضع ناراحت كننده ، خود يكى از زشتى هاى انقلاب صنعتى است .

«امروز فقط قسمتى از آن چه را كه ملتى به مصرف ازدياد جمعيت نمى رساند، صرف رفاه و آسايش خويش مى كند و قسمت بسيار عظيمى از نيروهاى خود را به كشتن مردم ديگر يا تهيه وسايل كشتن آن ها يا پرداخت اجر به آن ها، كه سابقا مردم را كشته اند، اختصاص مى دهد.

در ايالات متحده آمريكا، تقريبا يك پنجم مجموع توليد كشور صرف تجديد تسليحات مى شود. بنابراين ، آزادى از قيد اسارت در دست طبيعت را به هيچ وجه نمى شود مطلقا نعمت دانست . نعمت است تا آن جا كه اختيار، يعنى آزادى عملى ، كه در نتيجه آن نصيب ما مى شود، ازدياد فعاليت در امور مفيد به حال نوع بشر را براى ما ممكن مى سازد، ولى در آن جا كه صرفا به غرائز جنگى آزادى عمل مى دهد، نه فقط هيچ فايده اى نمى رساند، بلكه بر خلاف كاملا مضر هم هست .

اشخاصى قصه هاى شيرين از استعمال بمب اتمى در صنعت و صرفه جويى هايى كه از آن حاصل مى شود نقل مى كنند. اگر دنيا به همين وضع سياسى امروز باقى بماند، اين صرفه جويى ها جز زيان حاصلى نخواهد داشت . زيرا در نتيجه آن ، قسمت عظيمى از نيروى انسانى ، صرفه جويى شده در هلاك متقابل به مصرف مى رسد. اين مثال نشان مى دهد كه چگونه تسلط بر طبيعت ، مسئوليت و وظايف تازه اى را براى انسان به وجود مى آورد. اگر آدمى خود را لايق متناسب شدن با اين وضع نشان ندهد، سراسر نهضت علمى و جنبش علمى صنعتى ، جز بدبختى چيزى به بار نخواهد آورد و شايد نوع بشر را به بن بست بكشاند.»(٥٣٠)

على عليه‌السلام فرموده است : چه بسا مردم عالمى كه علمشان باعث قتل و نابودى آنان شد.

يكى از مسائل مهم كه در جهان كنونى مايه نگرانى و ناراحتى شديد شده ، اين مطلب است كه در جوامع پيشرفته صنعتى ، به موجب آمارهاى دقيق ، جرايم و جنايات پيوسته فزونى يافته و همچنان رو به افزايش مى رود و روح طغيان و عصيان مانند امراض سارى بين جوانان آن كشورها گسترش مى يابد.

بعضى از مردان علم و تجربه ، پس از بررسى و تحقيق به اين نتيجه رسيده اند كه براى درمان اين بيمارى اجتماعى و حفظ اساس ‍ تمدن و تكامل بايد از نيروهاى معنوى و سرمايه هاى گرانقدر ايمانى و اخلاقى استفاده كرد و به موازات پيشرفت علم و صنعت ، فضايل روحانى و سجاياى انسانى را نيز مورد حمايت و پرورش قرار داد تا مگر بدين وسيله با جرايم روز افزون دنياى ماشين مبارزه شود و بشر از خطر تباهى و فساد رهايى يابد.

نهرو مى گويد:

«چه بخواهيم به امور مربوط به بمب اتمى بپردازيم و چه درباره ساختمان اجتماعى خود يا مسائل ديگر بينديشيم ، در هر حال ، يك جهت امر اهميت روز افزونى كسب مى كند و آن جهت اخلاقى است .

ملاحظه كنيد كه اگر بمب اتمى با نيروى اتمى يا موشك هاى فضانورد داشته باشيم ، مهم ترين مسئله اين است كه آن ها را چگونه به كار بريم . تمام اين اكتشافات اخير از حدود اقتصاديات عادى بيرون است و نمى توان درباره اين چيزها با موازين اقتصادى به بحث و استدلال پرداخت .

بايد روش هاى تازه ، روش هاى جديد و روش هاى اخلاقى و معنوى يافت كه نمى دانم چگونه به درستى بيان كنم . اما در هر حال ، چيزى از اين انواع لازم است . در غير اين صورت ، راه حلى براى اين مشكلات وجود ندارد.

اگر چنين راه حل هايى پيدا نشود، همه چيز به صورت رقابت ميان نيروها در خواهد آمد كه توسعه و تكامل دوران علمى و فنى ما را در بر خواهد گرفت و ناچيز خواهد ساخت و همين موضوع است كه به نظر من مشكل ترين مسائل زمان ما را تشكيل مى دهد و همه چيز را به صورت معمايى در مى آورد.»(٥٣٢)

على عليه‌السلام فرموده است : در موقعى كه مى خواهيد گناهى مرتكب شويد، به خاطر بياوريد كه لذت زودگذر معصيت پايان مى پذيرد، ولى عوارض و تيرگى هايش باقى خواهد ماند.

در انقلاب صنعتى ، نيروى خلاقه مغز اغلب كارگران سركوب مى شود و قدرت ابتكار طبيعى آنان پايمال مى گردد. در كارخانه هاى بزرگ ماشين سازى جهان ، برنامه كارگرى و طرز انجام كار طورى طرح ريزى شده كه كارگر در مورد كار خود جايى براى اعمال فكر و انديشه پيدا نمى كند و راهى براى اظهار استعداد و لياقت خويش نمى بيند. به همين جهت ، فروغ عقل و هوش كارگر رفته رفته به خمودى مى گرايد و شعله هاى فروزان ذوق و قريحه اش تدريجا خاموش مى گردد. خلاصه ، در مؤ سسات عظيم صنعتى ، شخصيت انسانى كارگر در هم شكسته مى شود و وجود يك انسان با خرد و مبتكر، به صورت يكى از ابزارهاى فنى كارخانه در مى آيد و اين نيز يكى ديگر از زشتى هاى انقلاب صنعتى است .

جان ديويى مى گويد:

«امروز قسمت اعظم فعاليت هاى اقتصادى به وسيله ماشين ابراز مى گردد و به طور كلى اين ماشين ها تحت كنترل و بازرسى اشخاصى كه با آن ها كار مى كنند، قرار ندارند و همچنين چيزى از ماشين ها نمى فهمند و به هدف آن ها توجهى ندارند. به قول امرسون ، فعاليت مكانيكى به تدريج افراد را تبديل به نخ و سوزن مى كند. هرگاه افراد بدانند چه نقشى در انجام مجموعه كار بازى مى كنند، هرگاه به چشم خود از چگونگى اتمام كار، كه فعاليت خودشان جزيى از آن كار است ، آگاه گردند، هرگاه به تمام كار ابراز علاقه و توجه نمايند، آن گاه اثر مكانيكى كار خنثى مى گردد. بر عكس ، هر گاه مرد تنها يك ضميمه ماشين باشد، هيچ گونه علاقه اى به كار نمى تواند داشته باشد و فعاليت وى را به هيچ روى نمى توان فعاليت خلاقه دانست .»(٥٣٤)

هر عضو يا دستگاهى در بدن آدمى ، طبق نظام آفرينش ، وظيفه خاصى را به عهده دارد و بايد آزادانه فعاليت كند و اعمال طبيعى خود را انجام دهد تا مراحل ترقى را بپيمايد و به كمال لايق خويش برسد. اگر عضوى را عملا از فعاليت باز دارند و مانع اعمال طبيعى اش ‍ شوند، رفته رفته از كار مى افتد و سرانجام عضو معطل و ناقصى خواهد شد.

هوش و خرد نيز مانند ساير اعضاى بدن ، اگر در راه فعاليت طبيعى خود آزاد باشند و بتوانند وظيفه رهبرى خويش را انجام دهند، بارور و شكفته مى شوند و پيوسته مدارج كمال را مى پيمايند. بر عكس ، اگر مورد بى اعتنايى قرار گيرند و عملا سركوب شوند، تدريجا ضعيف شده و سرانجام به خمودى و تيرگى مى گرايند.

آيين مقدس اسلام ، عقل و علم و فهم و فكر را بسيار مهم شمرده و در روايات مذهبى عقايد و اخلاق و اعمال مردم با مقياس عملشان سنجيده شده است . عاقل ترين مردم كسى است كه در كسب و كار، در تحصيل و در درس ، در معاشرت و سخن گفتن و خلاصه در تمام شئون مادى و معنوى از هوش و خرد استفاده كند و هر كارى را با فكر و فهم انجام دهد.

شغل كم درآمدى كه عقل و هوش را به فعاليت وا مى دارد و شخص را به اعمال فكر و فهم ملزم مى سازد و در انجام آن كار بر معلومات آدمى افزوده مى شود، به مراتب بهتر و ارزنده تر از شغل پر درآمدى است كه عقل و هوش در آن نقشى ندارد و در انجام آن از فكر و فهم استفاده نمى شود.

يا هشام ان العاقل رضى بالدون من الدنيا مع الحكمه و لم يرض بالدون من الحكمه مع الدنيا.(٥٣٦)

على عليه‌السلام به پيروان خود توصيه مى فرمود: جان خود را با مطالب حكيمانه و دلنشين خرم و شاداب سازيد، چه روح نيز مانند بدن وامانده و خسته مى شود و سخنان جالب ، نيرو و نشاطش مى بخشد.

«شخصى كه كار يكنواخت و تكرارى انجام مى دهد كه احتياجى به نيروى فكر و هوش ندارد، كم كم قوه فكر و هوش او از كار مى افتد. ولى اگر اين شخص ، در خارج از محيط كار خود، از فكر و هوش خويش استفاده نمايد، مثلا مطالعه كند، هنرى بياموزد و سرگرمى هاى آموزنده داشته باشد، قواى فكرى او پرورش مى يابد.

اگر شما عادت كنيد كه خود را با تفريحات و سرگرمى هاى مصنوعى ، كه احتياجى به بكار انداختن قواى بدنى و فكرى ندارد، مشغول سازيد، نتيجه اش اين خواهد بود كه رفته رفته ذوق و نيروى فكر شما ضعيف شده و از بين برود. كسى كه تنها تفريحش سينماست و كارش اين است كه در سينما بر روى صندلى راحت بلمد و داستان هاى خيالى و عاشقانه را، كه ساخته و پرداخته فكر دیگران است تماشا كند، بدون اين كه خود درباره آن ها فكر كند، درست مثل بچه اى است كه غذا را با قاشق به دهانش مى گذارند. اين شخص به تدريج نيروى مقابله با زندگى واقعى را، كه با حوادث و سرگذشت هاى خيالى سينما به كلى متفاوت است ، از دست مى دهد و همچنين ديگر نخواهد توانست درباره امور زندگى تفكر كند، زيرا هميشه در دنياى روياها و خيالبافى هاى خود، كه نتيجه تماشاى فيلم سينماست ، غوطه ور خواهد بود.»(٥٣٨)

على عليه‌السلام فرموده است : كسى كه در آموخته هاى خود بسيار بينديشد، دانش خود را استوار ساخته و به فهم مطالبى كه نمى فهمد، نايل مى گردد.

# جوان و ساعات فراغت

قال الله العظيم فى كتابه : (أَفَمَن كَانَ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّهِ كَمَن زُيِّنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ وَاتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُم).(٥٤٠)

على عليه‌السلام فرموده است : فرح و شادمانى باعث بهجت و انبساط روح و مايه تهييج وجد و نشاط است .

كارهاى تفريحى ارزش اقتصادى ندارند، ولى روى فعاليت هاى اقتصادى و وظايف اجتماعى اثر بسيار مفيد مى گذارند. به وسيله تفريح ، نياز جسم و جان برآورده مى شود و لذتش مايه خشنودى و آرامش خاطر مى گردد. تفريح ، آدمى را با شادى و مسرت براى كار و كوشش مهيا مى كند و در راه فعاليت هاى اقتصادى و اجتماعى ، با نيروى بيشتر آماده مى سازد.

عن الرضا عليه‌السلام : اجعلوا لانفسكم حظا من الدنيا باعطائها ما تشتهى من الحلال و ما لا تثلم المروة و لا سرف فيه و استعينوا بذلك على امور الدنيا.(٥٤٢)

على عليه‌السلام فرموده است : هر يك از اعضاى بدن به استراحت احتياج دارد.

ساعت تفريح ، يكى از بهترين فرصت هاى سودبخش در حيات بشر است . در موقع تفريح و سرگرمى ، محيط زندگى رنگ ذوق و ابتكار به خود مى گيرد و لطف و صفاى مخصوصى پيدا مى كند. روح سبك بال و پرنشاط مى شود. عواطف و احساسات شكوفا مى گردند و آدمى در خود احساس آزادى و حريت مى نمايد.

قال اميرالمؤ منين عليه‌السلام : اوقات السرور خلسه .(٥٤٤)

در آيين مقدس اسلام ، تمايل به تفريح ، مانند ساير خواهش هاى طبيعى بشر مورد توجه واقع شده و به شايستگى ارضا مى شود. در بعضى از روايات دست يافتن به مشتهيات و لذايذ مشروع ، در رديف امور مربوط به معاش و معاد قرار گرفته و خاطرنشان شده است كه مسلمان شايسته قسمتى از وقت خود را به جلب لذت هاى مباح اختصاص مى دهد و موجبات بهجت و انبساط خود را فراهم مى سازد و براى انجام وظايف دينى و دنيوى آماده مى شود.

عن الرضا عليه‌السلام قال : و اجتهدوا ان يكون زمانكم اربع ساعات . ساعة لله لمناجاته و ساعه لامر المعاش و ساعه لمعاشره الاخوان الثقات و الذين يعرفونكم عيوبكم و يخلصون لكم فى الباطن و ساعه تخلون فيها للذاتكم و بهذه الساعه تقدرون على الثلاث الساعات .(٥٤٦)

نكته شايان دقت آن كه بر اثر انقلاب صنعتى و توسعه كارهاى ماشينى ، ساعات فراغت مردم به مقدار قابل ملاحظه اى افزايش يافته و مسئله تفريح و تفرج جنبه عمومى و همگانى به خود گرفته است .

در دوره كشاورزى و روزگار پيش از انقلاب صنعتى ، كه كار روزانه با دست يا ابزارهاى ساده ابتدايى انجام مى شد، قسمت اعظم وقت و قواى مردم در راه تاءمين معاش و تهيه ضروريات زندگى مصروف مى گرديد و موقعى كه از كار دست مى كشيدند، نيروى اضافى در وجودشان باقى نمانده بود كه آن را به وسيله تفريح و سرگرمى هاى فرح آور آزاد سازند، ناچار به بستر خواب پناهنده مى شدند تا خستگى روزانه را جبران كنند و نيروى تازه اى براى فرداى خود ذخيره نمايند. تنها افراد متمكن و مرفه ، كه در امر معاش نيازى به فعاليت هاى بدنى نداشتند، از تفريحات گوناگون استفاده مى كردند و نيروى زايد خود را بدان وسيله آزاد مى ساختند.

اكنون در دنياى صنعت ، نيروى ماشين در بيشتر موارد جايگزين نيروى انسانى شده و كارهايى كه ديروز به وسيله دست و قوت بازو و صرف نيروى كارگر انجام مى شد، امروز به وسيله ماشين انجام مى پذيرد و با صرف وقت كم و نيروى ناچيز، چندين برابر محصول ديروز به دست مى آيد.

ديروز يك كارگر دستباف روزى دوازده ساعت كار مى كرد و در موقع بافندگى ناچار بود از دست و پا و چشم و فكر و تمام قواى بدن خويش استفاده كند و همه آن ها را به كار اندازد، تا چند متر پارچه متوسط و ناصاف ببافد و از درآمد آن معاش خويش را تاءمين نمايد و موقعى كه خسته و كوفته از پشت دستگاه بافندگى خارج مى شد، نيروى ذخيره اى نداشت تا از پى تفريح و گردش برود و آن را آزاد نمايد.

در جهان كنونى ، كه پارچه بافى هاى دستى جاى خود را به ماشين هاى عظيم خودكار داده ، وضع كارگران بافنده به كلى دگرگون شده است . از طرفى ، نيروى برق و قدرت ماشين جايگزين نيروى انسانى شده و كارگر وظيفه اش تنها مراقبت و نظارت بر كار ماشين و احيانا انجام دادن يك عمل بسيار ساده است . از طرف ديگر، ساعت كار ماشين و زيادى محصول ايجاب كرده است كه ساعات كار تقليل يابد. در نتيجه يك كارگر بافنده وقتى از كار فارغ مى شود، چند ساعت وقت آزاد و مقدار زيادى نيروى ذخيره در بدن دارد. به همين جهت ، با بى صبرى از پى تفريح و تفرج مى رود تا از ساعات فراغت خود استفاده كند و نيروى باقيمانده را در لذت و كامرانى آزاد سازد.

«جورج لوندبرگ »، در كتاب خود به نام بيكارى چنين مى نگارد: ايام بيكارى عبارت از ايامى است كه طى آن ، ما از روشن ترين و رسمى ترين وظايف خود، كه براى انجام آن مزد مى گيريم و با اين كه ملزم به انجام آن هستيم ، آزاد باشيم . مسئله بيكارى ، بر اثر پيشرفت اختراعات ، كه بيش از پيش كار انسان را كمتر كرده اند، به وجود آمده است .

در سال ١٨٤٠، در آمريكا، هفته كار هر كارگر در حدود ٨٤ ساعت بود و حال آن كه در سال ١٩٣٠ به پنجاه ساعت و كمتر تقليل يافت . اينك ساعات كار در هفته ، در بسيارى از كشورها به ٤٠ ساعت تنزل يافته است و احتمال مى رود از اين ميزان نيز كمتر شود.»(٥٤٨)

دير زمانى است كه مهندسين هوشمند در صنايع ماشينى تحولاتى را به وجود آورده اند و بر اثر آن زندگى مردم در كشورهاى صنعتى دگرگون شده است . از طرفى ، قسمت اعظم ماشين ها به وسيله لوازم و ابزارهاى فنى ، خودكار شده و ديگر جايى براى صرف نيروى انسانى يا دخالت دست كارگر باقى نمانده است . در نتيجه اين تحول ، كارگر در ساعات كار نيروى خود را اعمال نمى كند و همچنان در وجودش باقى مى ماند. موقعى كه ساعات كار پايان مى پذيرد، با عجله و بى صبرى از محيط كارگاه خارج مى شود تا خود را به تفريحى كه از آن لذت مى برد، سرگرم سازد و نيروى نهفته خويش را بدان وسيله آزاد نمايد. از طرف ديگر، با تغييرات فنى و دقيقى كه در صنايع صورت گرفته ، كار ماشين ها سريع تر شده و سطح توليدشان بالا رفته است و بر اثر آن ساعات كار كارگران كاهش يافته و بر اوقات فراغتشان افزوده شده است .

خودكار شدن ماشين ها و ازدياد ساعات بى كارى ، بر مقدار جرايم و جنايات افزوده و ممالك پيشرفته صنعتى را با مشكلات بسيار عظيمى مواجه ساخته است . جامعه شناسان محقق در اين انديشه اند كه مردم در ساعات فراغت چه كنند؟ اوقات بى كارى خود را چگونه بگذرانند و نيروى ذخيره خويش را در چه راهى صرف نمايند؟ چه بايد كرد كه جامعه در اوقات بيكارى راه فساد و تباهى در پيش نگيرد و موجبات سقوط و بدبختى خود را فراهم نسازد؟

«نهرو، نخست وزير فقيد هندوستان مى گويد: يكى از مهم ترين مسايلى كه در برابر ماست و در سال هاى آينده ، مخصوصا در ايالات متحده آمريكا و ساير كشورهايى كه از لحاظ اقتصادى پيش رفته اند و اكنون صنايع و امور اقتصادى ايشان به ميزان وسيع به شكل خودكار در مى آيد، مطرح خواهد شد، ساعات فراغت و بيكارى است .

در كشورهاى تكامل نايافته ، چون هند، اين مسئله به آن اندازه كه در ايالات متحده و در اروپا، به خصوص در كشورهاى اسكانديناوى پيش مى آيد، مطرح نيست . اين مسئله در آمريكا از همه جا شديدتر است و ظاهرا در آينده وسعت و دامنه بيشتر هم پيدا خواهد كرد.

در روزنامه هاى سراسر جهان مطالبى درباره فساد و جنايات جوانان و انحطاط عمومى اصول اخلاقى و انضباط روحى جامعه بشرى مى خوانيد كه بيشتر در جامعه هاى ثروتمندتر و مرفه تر پيش مى آيد. آيا با اين مسئله تازه استفاده از ساعات فراغت چه بايد كرد؟

يافتن پاسخى براى اين سؤ ال اهميت فراوان دارد، زيرا اگر به درستى به آن نپردازيم ، يك نوع فرسودگى روحى و اخلاقى نسبت به خود تمدن پيش خواهد آمد.»(٥٥٠)

ساموئل كينگ مى گويد:

«بر اثر كاهش ساعات كار طى سالهاى اخير، تفريح با فعاليت ساعات بيكارى تبديل به يك مسئله اجتماعى حياتى گرديده و توجه بسيارى از محققان را به خود معطوف داشته است . مطالعات اين دانشمندان نشان مى دهد مادام كه ما نتوانيم به طور عاقلانه اوقات روز افزون بيكارى خودمان را به سر بريم ، چه در زندگى و چه در شخصيت ما اختلالاتى روى خواهد داد. افراد بشر همواره طبعا مايل به داشتن اوقات بيكارى بيشترى بوده اند، لكن اينك مواجه با اين خطر شده اند كه اوقات فراغتشان بيش از آن است كه در خور آن اند و بيم آن مى رود كه بر اثر عدم توانايى امرار اين اوقات ، به طور عاقلانه ، خطرات بزرگى براى خودشان و جامعه به وجود آورند. به همين جهت است كه مسئله گذراندن ساعات بيكارى ، امروز يكى از دشوارترين مسائلى است كه تا كنون اكثر ملل جهان و به ويژه باختريان با آن مواجه مى باشند.»(٥٥٢)

آدمى به طغيان و سركشى مى گرايد، موقعى كه ثروتمند مى شود و خويشتن را غنى و بى نياز مى بيند.

قال رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله : فو الله ما الفقر اخشى عليكم ولكنى اخشى عليكم ان تبسط لكم الدنيا كما بسطت على من كان قبلكم فتنافسوها كما تنافسوها و تهلككم كما اهلكتهم .(٥٥٤)

تمايل به تفريح كه به قضاى حكيمانه الهى در نهاد بشر آفريده شده ، يكى از تمنيات فطرى انسان است و مانند ساير غرايز و خواهش هاى طبيعى بايد تعديل شود و با اندازه گيرى صحيح و دور از افراط و تفريط، در جاى خود ارضا گردد. اين موضوع در گذشته مورد توجه اولياى گرامى اسلام قرار گرفته و ضمن روايات متعددى ، تعاليم لازم را به پيروان خود داده اند.

متاسفانه در دنياى صنعت و ماشين ، كه ساعات فراغت به مراتب بيشتر شده و مسئله تفريح و جلب لذت اهميت زيادترى پيدا كرده است ، دانشمندان ، به موقع خود در اين باره فكرى نكردند و برنامه جامع و كاملى را كه موافق سعادت و مصلحت باشد، طرح ننمودند. در نتيجه ، بسيارى از جوانان در كشورهاى صنعتى ، خودسرانه و بدون راهنمايى صحيح ، در ساعات فراغت مرتكب اعمال ناروايى شدند و به نام تفريح و خوشگذرانى ، موجبات بدبختى و سقوط خود و دیگران را فراهم آوردند و اين روش نادرست همچنان ادامه دارد.

«فعاليت اوقات بيكارى ، كه در گذشته جنبه اختيارى داشت و محدود به خانه بود، بر اثر هجوم روستاييان به شهرها و اختراعات بزرگى مانند اتومبيل و سينما و راديو و تلويزيون ، دستخوش تغييرات شگرفى شده است . متاءسفانه ، همان طور كه لوندبرگ در كتاب خود خاطرنشان مى كند، مسايل ناشى از افزايش اوقات بيكارى بشر از جانب دانشمندان اجتماعى مورد توجه كامل قرار نگرفته است ، زيرا جامعه شناسان هنوز تحت تاءثير همان نظريه اقتصادى ديرين هستند كه محصول را مهم تر از مصرف مى داند و به كار بيش ‍ از بيكارى توجه دارد. گو اين كه بيكارى روز به روز اهميت بيشترى كسب مى كند. برخى از جامعه شناسان ، حتى بيكارى را به منزله يك موضوع احساساتى تلقى كرده و آن را در خارج از حيطه تحقيقات علمى قرار مى دهند و حال آن كه بر عكس ، اين مسئله بايد مورد توجه كامل آنان قرار گيرد. زيرا تنها تحقيقات علمى است كه مى تواند روشن كند انسان اوقات بيكارى خود را چگونه مى تواند با حداكثر استفاده به سر برد. حتى مى توان گفت چگونگى امرار اوقات بيكارى ، تا اندازه اى كيفيت تمدن ملتى را روشن مى كند.»(٥٥٦)

امام صادق عليه‌السلام فرمود: شايسته است مسلمان عاقل ساعتى از روز خود را براى كارهايى كه بين او و خداوند انجام مى گيرد، اختصاص دهد و ساعتى برادران ايمانى و دوستان خود را ملاقات كند و در امور معنوى و اخروى با آنان گفت و گو نمايد و ساعتى نفس خود را با لذايذ و مشتهياتش ، كه گناه نباشد، آزاد بگذارد و اين ساعت لذت ، آدمى را در انجام وظايف دو ساعت ديگر كمك مى كند.

لذت هايى كه به جسم و جان ضرر مى رسانند و با سعادت و سلامت بشر ناسازگارند و سرانجام تيره روزى و بدبختى به بار مى آورند، در اسلام ممنوع شناخته شده و اولياى مذهب ، پيروان خود را از آلوده شدن به آنها بر حذر داشته اند.

قال على عليه‌السلام : نزهوا انفسكم عن دنس اللذات و تبعات الشهوات .(٥٥٨)

و نيز فرموده است : خير و خوبى يافت نمى شود در لذتى كه پشيمانى به بار مى آورد و شهوتى كه درد و ناراحتى از پى دارد.

پيشرفت علوم طبيعى و صنايع ماشينى ، پديده هاى لذت بخشى را به وجود آورد و لذايذ تازه اى را در اختيار بشر گذارد. افزايش ‍ ساعات فراغت و آزادى هاى بى حساب ، زمينه را براى بهره بردارى از آن لذايذ آماده كرد. نيروهاى مالى و انسانى در تاسيس مراكز عياشى به كار افتاد و موسسات خوشگذرانى به طور روز افزون گسترش يافت . جوانان كامجو و هوسباز فرصت مناسبى به دست آوردند تا هر چه بيشتر از لذايذ دنياى ماشين استفاده كنند و از خوشى هاى گوناگونش برخوردار گردند، غافل از اين كه بعضى از آن لذايذ، مخالف مصلحت و منافى با سعادت و سلامت بشر است و سرانجام بدبختى هاى غير قابل جبرانى به بار خواهد آورد.

«ميل به تفريح ، جنبه بين المللى پيدا كرده است و كليه افراد بشر به ايام بيكارى ابراز علاقه بيشترى مى كنند و استفاده از تفريح را حق مسلم خود مى دانند. در آمريكا، نهضت خوشگذرانى توسعه شگرفى يافته و قسمت اعظم سرمايه ملت صرف آن مى گردد.»

جان ديويى مى گويد:

«البته ميل به تفريح مخالف با اخلاق نيست و بر عكس علاقه به نشاط و آميزش و اجتماع ، يكى از استوارترين پايه هاى اخلاق و رفتار مطلوب است . لكن ، متاسفانه ، تفريح و نشاط با هيجان هاى مخصوص ، تحريك هاى شديد، قلقلك دادن حواس و برافروختن آتش اشتها براى التذاذ فورى ، بدون كمترين توجه به عواقب وخيم آن ، مشتبه شده است . اين نوع تفريح ها و لذت جويى ها نشانه اضمحلال و ذوب شدن است . فعاليتى كه از تحريك عادى و معمولى محروم گردد، براى خود مجراى نامطلوبى مى يابد، مجرايى كه از خوى و رفتار و اخلاق آدمى منفك است و سرانجام آن نابودى و تباهى است .»(٥٦١)

على عليه‌السلام فرموده است : عجب دارم از آن كس كه عواقب بد لذت هاى مضر را مى داند، چگونه از آنها دست نمى كشد.

لازم است اين نكته به جوانان خاطرنشان شود كه عمر، پرارزش ترين سرمايه در زندگى بشر است . قسمتى از اين سرمايه گران قدر، در ساعات كار براى انجام وظيفه مصروف مى شود و قسمتى در ساعات فراغت ، براى تفريح و تفرج . انسان عاقل كسى است كه ساعات تفريح را نيز در راه صحيح و سود بخش بگذراند و از اوقات فراغت به نفع يكى از جهات مادى يا معنوى خويش استفاده نمايد.

به عبارت روشن تر، تفريح به معنى لاابالى گرى و بى بندوبارى نيست . تفريح به معنى بيكارگى و اتلاف وقت نيست . تفريح به معنى آلوده شدن به پليدى هاى گناه و سيئات اخلاقى نيست و خلاصه تفريح به معنى ايجاد بدبختى و سيه روزى نيست . بلكه تفريح عبارت از فعاليت هاى مطبوع و لذت بخش است كه خارج از برنامه كار روزانه ، در ساعات فراغت انجام مى شود و باعث انبساط روح و مسرت خاطر مى گردد و روى جسم و جان اثر مفيد مى گذارد.

«تفريح ، يك وسيله مؤ ثر براى پرورش قواى جسمانى و فكرى و اخلاقى افراد و بهترين عامل براى جلوگيرى از تبه كارى و جنايات است . ورزش و تفريح تنها جنبه سرگرمى ندارد، بلكه به منزله عاملى براى تاءمين سلامتى جسمانى و اجتماعى به شمار مى رود. توسعه امكانات براى فعاليت تفريحى امروز به منزله يكى از وظايف اساسى هر جامعه به حساب آمده است .»(٥٦٣)

براى آن كه جوانان از ساعات فراغت خود به شايستگى استفاده كنند و آن را در فعاليت هاى مفيد و سودمند مصروف دارند، در اينجا به بعضى از تفريحات سالم و لذت بخشى كه در برنامه هاى اسلامى آمده و در دنياى امروز نيز مورد توجه است ، اشاره مى شود تا مگر جوانان ، در مواقع بيكارى ، خود را به آن تفريحات سرگرم كنند و از نتايج جسمى و روانى آنها بهره مند گردند.

يكى از تفريحات مطبوع و نشاطانگيز، كه آثار درخشانى در بهبود جسم و پرورش فكر دارد، مسافرت است . در آيين اسلام ، مسافرت يكى از وسايل تفريح و لذت شناخته شده و در روايات مذهبى مورد توجه مخصوص قرار گرفته است . به شرط آن كه سفر براى معصيت و به منظور اجراى برنامه هاى غير مشروع و نيل به لذت هاى ناروا نباشد.

فى وصية النبى صلى‌الله‌عليه‌وآله لعلى عليه‌السلام قال يا على : لا ينبغى للرجل العاقل ان يكون ظاعنا الا فى ثلاث مرمة لمعاش او تزود لمعاد او لذة فى غير محرم .(٥٦٥)

رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله فرموده است : مسافرت كنيد تا صحيح و سالم بمانيد.

«موضوع تغيير آب و هوا، از زمان قديم بسيار معمول بوده است و بيمارانى كه بيمارى هاى سخت و لاعلاج داشتند، بدين نحو درمان مى كردند. امروز هم مسافرت جزء برنامه هاى قطعى مردم قرار گرفته و يكى از مهم ترين عوامل تندرستى محسوب مى شود. به طور كلى ، امروز از نظر پزشكى ثابت شده است كه زندگى و كار و خوراك يكنواخت ، براى شخص ضرر دارد و اعضا زودتر فرسوده و ناتوان مى گردند. پس تغيير زندگى و تنوع بايد جزء برنامه بهداشتى قرار گيرد.

در مسافرت ، به گردش و راهپيمايى بپردازيد و بدانيد كه يك راه رفتن ساده ، خود جزء بهترين ورزش ها محسوب مى شود و اقلا روزى چند ساعت پياده روى كنيد، بدين وسيله ، خون بهتر جريان مى كند. غدد ترشحات داخلى و كليه اعضا بهتر وظايف خود را انجام مى دهند. سموم بدن دفع مى شوند و شما شاداب و خرم مى شويد. اعصاب تسكين يافته و خواب بهتر مى گردد و ديگر احتياج به داروى خواب آور و مسكن نداريد. يك مسافرت مطلوب از صدها شيشه قرص و شربت مسكن و ويتامين ها و آمپول هاى مقوى بيشتر اثر دارد.»(٥٦٧)

رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله فرموده است : مسافرت كنيد. چه اگر در سفر نفع مالى عايدتان نشود، از فوايد عقلى بهره مند خواهيد شد.

در ديوانى كه به على عليه‌السلام نسبت داده شده ، چنين آمده است .

تغرب عن الاوطان فى طلب العلى فسافر ففى الاسفار خمس فوائد تفرج هم و اكتساب معيشة و علم و آداب و صحبة ماجد(٥٦٩)

فقدان نظم داخلى سبب ترك تلاش ارادى مى گردد و به افراط در آسايش و راحت طلبى در زندگى منجر مى شود و در نتيجه اعمال تطابقى به حال خمود در مى آيد و تلاش هاى دائمى عروق و اندام هاى و دستگاه عصبى ، كه معرف مبارزه عليه گرسنگى و خواب و خستگى و تغييرات جو است ، ضايع مى ماند. تلاش ، شرط اصلى پرورش بافت ها و روان است .»(٥٧١)

رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله فرموده : خوشبخت كسى كه آيين اسلام را پذيرفته و به قدر معاش خود درآمد دارد و قواى بدنش نيرومند است .

قال على عليه‌السلام : الصحة افضل النعم .(٥٧٣)

از انس بن مالك سئوال شد: آيا شما در زمان پيغمبر براى مسابقه شرطبندى مى كرديد؟ جواب داد: بلى ، پيغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله خود روى اسبى كه داشت ، شرط بندى كرد و مسابقه را برد و اين پيروزى باعث مسرت و اعجاب آن حضرت شد.

چند نفر از مشركين براى دستبرد به گوسفندهاى مردم ، به اطراف مدينه آمدند. رسول اكرم و جمعى از مسلمين براى سركوبى آنان بر اسب ها سوار شدند و به خارج مدينه روى آورند. مشركين كه احساس خطر نموده بودند، به سرعت فرار كردند و خود را از دسترس مسلمين دور ساختند...

فقال ابو قتاده : يا رسول الله ان العدو قد انصرف فان راءيت ان نستبق . فقال نعم . فاستبقوا فخرج رسول الله سابقا عليهم .(٥٧٥)

رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله بر مردمى از انصار كه مشغول تيراندازى بودند، گذر كرد و داوطلب شد كه در مسابقه آنها شركت كند.

فرمود: من با گروهى كه ابن اردع در آن است همكارى مى كنم .

دسته مقابل با شنيدن سخن آن حضرت ، از تيراندازى دست كشيدند و گفتند گروهى كه رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله در آن تيراندازى كند، هرگز مغلوب نخواهد شد. براى آن كه مسابقه تعطيل نشود، فرمود:

من با هر دو گروه همكارى مى كنم .

مجددا مسابقه شروع شد و پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله با هر دو دسته تيراندازى كرد.

عن ابى عبدالله عليه‌السلام : انه كان يحضر الرمى و الرهان .(٥٧٧)

فرمود: مى دانى كه اهل مدينه مسابقات تيراندازى به پا مى كردند و با علاقه در آن شركت مى نمودند. من نيز در ايام جوانى به اين كار علاقه داشتم و در آن وارد بودم و سپس ترك كردم . اكنون كه از من خواستى ، به روزگار جوانى برگشتم و تير انداختم .

هشام گفت : من هرگز تصور نمى كردم كسى روى زمين اين چنين تيراندازى كند، آيا فرزند شما جعفر عليه‌السلام نيز مثل شما تيرانداز است ؟ حضرت باقر عليه‌السلام فرمود: ما همه وارث كمالات پيغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم هستيم .

گرچه مسابقه اسب دوانى و تيراندازى ، از اين جهت كه عضلات را به فعاليت وامى دارد و باعث تقويت جسم مى شود، جنبه ورزشى دارد و از اين نظر كه در ساعات فراغت وسيله سرگرمى و مايه وجد و سرور است ، جنبه تفريحى دارد، ولى هدف اساسى پيشواى اسلام در تشويق اين مسابقه ، عالى تر از جهات ورزشى و تفريحش بود. پيغمبر اكرم مى خواست عموم مردم در آن روز فنون نظامى و تعاليم سربازى را فرا گيرند و براى مقابله با دشمن مجهز شوند تا در ميدان جنگ به خوبى از حقوق اسلام و مسلمين دفاع نمايند و كشورشان را از هجوم بيگانگان محافظت كنند.

در دنياى امروز، كه وضع سربازى و تمرين هاى نظامى تغيير كرده است ، اگر بعضى از جوانان در اوقات فراغت به مسابقه اسب دوانى و تيراندازى دست يابند مى توانند از جنبه ورزشى و تفريحى آن به خوبى استفاده كنند. از طرفى به سلامت و نيرومندى خود كمك كنند و از طرف ديگر قسمتى از ساعات فراغت خويش را با تفريح سالم و نشاط آور بگذرانند.

شناورى براى جوانان يكى ديگر از ورزش هاى مفيد و ثمربخش و از تفريحات سالم و نشاط آور است كه مورد توجه پيشواى اسلام قرار گرفته و پيروان خود را به فرا گرفتن آن تشويق كرده است .

قال رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله : علموا ابنائكم الرمى و السباحة .(٥٧٩)

بدبختانه ، پاره اى از اعمال وحشيانه و ضد اخلاق به نام ورزش و به عنوان تفريح و سرگرمى در جهان متمدن امروز معمول گشته است و عواطف بعضى از جوانان ساده دل به سوى آن جلب شده و كوركورانه به انحراف و كجروى گراييده اند.

مشت زنى كه يك عمل خشن و بى رحمانه است و در آدمى خوى درندگى و سبعيت را بيدار مى كند، از كارهايى است كه مورد تشويق دنياى كنونى قرار گرفته و براى آن مسابقات مهم تشكيل مى شود به برنده مسابقه جايزه بزرگ مى دهند و مخالفت افراد واقع بين و با تشخيص تا كنون مؤ ثر واقع نشده است .

«مفسر روزنامه نيويورك تايمز، چاپ نيويورك ، به اندازه اى از ديدن يك مسابقه بكس ناراحت شده كه روزنامه را وادار كرده كه از مقامات شهر نيويورك بخواهد مسابقات مشت زنى را تحريم كنند. روزنامه مهم آمريكايى در سرمقاله خود تحت عنوان پستى مى نويسد: آن صحنه هاى سبعانه كه ديده شد، اسباب رسوايى ورزش مشت زنى و موجب نفرت تماشاگران گرديد. مگر ممكن است يك نفر كه خود را قهرمان جهان مى داند، اين قدر پستى نشان دهد.

آن گاه سر مقاله به اين موضوع اشاره مى كند كه بايگانى و آمار روزنامه نشان مى دهد كه از ١٩٥٩ تا ١٩٦٥، تعداد ٥٩ حادثه منجر به مرگ در مسابقه مشت زنى پيش آمده است . اين چه ورزشى است ؟ اين خونريزى است . ايالات نيويورك بايستى براى ساير ايالات آمريكا سرمشق شود و هر چه زودتر مشت زنى حرفه اى را محكوم كند.»(٥٨١)

در آيين اسلام ، شكار حيوانات در حدود ضرورت و احتياج زندگى مجاز است و شكار لهو و كشتن حيوان به نام تفريح و براى سرگرمى ممنوع شناخته شده است . تا جايى كه فقها، مسافرت براى شكار لهو را سفر معصيت دانسته اند و چنين مسافرى نمى تواند از ارفاق هاى قانونى سفر، مانند افطار روزه و قصر نماز استفاده نمايد.

جوانان مسلمان با پيروزى از تعاليم الهى مى توانند در ساعات فراغت از تمام سرگرمى هاى روا و تفريح هاى مفيد استفاده كنند و بدون آلوده ساختن جسم و جان ، موجبات شادمانى و مسرت خاطر خويش را فراهم آورند.

بر عكس جوانانى كه پيرو تمايلات نفسانى و هوى و هوس خويش هستند، چه بسا كه ناروايى ها در نظرشان زيبا جلوه مى كنند و به عنوان تفريح و سرگرمى ، به كارهاى ناپسندى دست مى زنند يا به اعتيادات مضرى معتاد مى شوند و سرانجام دچار بدبختى و تباهى مى گردند.

افمن كان على بينه من ربه كمن زين له سوء عمله و اتبعوا اهوائهم .

آيا كسى كه در كارهاى خود حجت و دليلى از خداوند در دست دارد، مانند كسانى است كه بدكارى در نظرشان زيبا جلوه كرده و از هواى نفس خويش پيروى نموده اند؟

# جوان و دگر دوستى

قال الله العظيم فى كتابه : (لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُم بِالْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَّحِيمٌ )(٥٨٣)

حضرت موسى بن جعفر عليه‌السلام فرموده است : مردم روى كره زمين پيوسته در رحمت و شفقت به سر مى برند مادامى كه يكديگر را دوست بدارند و اداى امانت كنند و رفتارشان بر وفق حق و حقيقت باشد.

قال على عليه‌السلام : ابلغ ما تستدر به الرحمه ان تضمر لجميع الناس الرحمة .(٥٨٥)

و نيز فرموده است : خداوند دوست دارد كه مردم درباره هم خوب فكر كنند و خير خواه يكديگر باشند.

بشر دوستى و خود خواهى نسبت به عموم مردم ، از صفات بارز پيامبران الهى و رهبران روحانى بود. آنان عاشق سعادت و خوشبختى مردم بودند و از گمراهى و نادانى انسان ها رنج مى بردند. پيامبران خدا، مانند پدرانى دلسوز و مهربان ، روز و شب مجاهده مى كردند و در راه نجات گمراهان ، به همه مصائب و ناملايمات تن مى دادند تا مگر آنان را به صراط مستقيم هدايت كنند و از قيد جهل و اسارت آزادشان سازند.

در قرآن شريف ، علاقه شديد رسول اكرم به هدايت و سعادت مردم تصريح شده و مراتب بشر دوستى و عواطف انسانى آن حضرت ، خاطرنشان گرديده است :

(قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُم بِالْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَّحِيمٌ) خداوند، مردم عصر رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را، از هر مذهب و نژاد مخاطب ساخته و فرموده است :

همانا پيغمبرى از جنس خود شما براى هدايت و راهنمايى شما آمده است . او به سبب دگر دوستى و نوع خواهى ، از بدبختى و جهل و فقرتان ناراحت است . مصائب و شدايد شما بر وى سنگين و گران است . او در نجات همه شما، عموما، حريص است و به سعادتتان علاقه شديد دارد و نسبت به مؤ منين ، خصوصا، رئوف و مهربان است .

مكتب آسمانى اسلام زندگى مفيد و سودبخش را تنها نصيب كسانى مى داند كه تمايل خود دوستى و دگر دوستى خويش را به موازات يكديگر و با اندازه گيرى صحيح ارضا نمايند. از طرفى به خود متوجه باشند و در راه تعالى معنوى و تاءمين حوايج مادى خود كوشش كنند و در هر كارى به شايستگى قدم بردارند و از طرف ديگر به غير متوجه باشند و آنان را نيز به مسير پاكى و فضيلت سوق دهند و موجبات خوشبختى و سعادتشان را فراهم آورند.

(وَالْعَصْرِ ﴿[١](http://tanzil.ir/#103:1)﴾ إِنَّ الْإِنسَانَ لَفِي خُسْرٍ ﴿[٢](http://tanzil.ir/#103:2)﴾ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْر)ِ.(٥٨٧)

رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله موده است : اگر مسلمانى بشنود كه مردى از هر مذهب و آيين ، مسلمين را به يارى خود مى خواند و از آنان كمك مى طلبد، اگر به ندايش جواب مثبت ندهد و يارى اش نكند، مسلمان نيست .

قال النبى صلى‌الله‌عليه‌وآله : ليس بمؤ من من بات شبعانا و جاره طاويا.(٥٨٩)

و نيز فرموده است : كسى كه صبح كند و قصد خدمتگزارى در كارهاى مسلمانان نداشته باشد، مسلمان نيست .

قال على عليه‌السلام : المؤ من من نفسه فى تعب و الناس منه فى راحة .(٥٩١)

حضرت سجاد عليه‌السلام به امام باقر فرمود: فرزندم ، هر كس كه از تو درخواست خير و خوبى نمايد، به وى نيكى كن . چه ، اگر درخواست كننده شايسته آن نيكى باشد، تو به واقع رسيده اى و كار خوبى را در موردش انجام داده اى و اگر او شايسته آن نيكى نبوده است ، تو با انجام درخواست او، مراتب شايستگى خود را در كار خير ابراز كرده اى .

دگر دوستى و مهرورزى به ابناى بشر، كه نشانه تعالى روان و رشد اخلاق است ، در تمام ادوار محبوب و مطلوب پيامبران الهى و عقلاى بشر بوده و آن را يكى از شرايط ضرورى زندگى انسان به حساب آورده اند. ولى در دنياى كنونى ، وجود اين خوى پسنديده ، براى صلح و آرامش و بهزيستى جوامع بشرى ضرورت بيشترى پيدا كرده است .

در دنياى كنونى ، بر اثر پيشرفت علم و دانش و توسعه صنعت و ماشين ، قدرت زيادترى به دست آورده و نيروى بيشترى در اختيار گرفته است . در چنين شرايطى ، اگر دگر دوستى و محبت به غير در نهادش قوت بگيرد و به خوبى مهرورزى متخلق گردد، نيروى عظيم علم و صنعت را در مجراى صحيح و براى بهبود زندگى به كار مى اندازد و از آن به نفع انسانيت استفاده مى كند و موجبات رفاه و آسايش مردم را فراهم مى سازد و در نتيجه جوامع بشرى از نعمت صلح و صفا، مهر و محبت و همكارى و مواسات برخوردار مى گردند.

بر عكس اگر در شرايط پيشرفت علم و صنعت ، بشر به خود دوستى و شهوات خويش متوجه گردد و حب ذات خود را تقويت كند و از دگر دوستى و خوى انسانى غافل شود، مفاسد عظيمى به بار مى آيد. در اين موقع ، حس جاه طلبى و خودپرستى بيدار مى شود، خواهش هاى نفسانى به طغيان و سركشى مى گرايند و نيروى علم و صنعت در دست بشر وسيله ارضاى غرايز و شهوات مى شود و در راه ظلم و ستم ، تجاوز و تخريب و خونريزى و فساد به كار مى افتد. انسان ها درنده خو مى شوند. اقويا، ضعفا را نابود مى كنند و بشر با سرعت در راه دشمنى و كينه توزى و فساد و تباهى پيش مى رود.

«علم يك غلام حلقه به گوش است . به فرمان جنگ ، آدميان را به خاك هلاك مى اندازد و به دستور طب ، آنان را از مرگ و نيستى رهايى مى بخشد. سيل آتش را از توپ ها جارى مى سازد و يا بر عكس ، آتش تب را تخفيف مى دهد. پل هاى عظيم به وجود مى آورد و يا آن كه آن ها را با خاك يكسان مى سازد. انسان در پرتو علم ، هم مى تواند راحتى و نيكبختى خويش را تاءمين كند و هم بر اثر علم از هر دو قسمت محروم گردد. اين غلام حلقه به گوش حتى مى تواند فرمانرواى خود را نابود سازد. متاءسفانه ، اين احتمال از هر حيث نزديك به نظر مى رسد، لكن هرگاه فرمانروا اراده كند، غلام مى تواند او را از هر گونه رنج و بدبختى نجات دهد.

مسلم آن است كه اوضاع دنيا بر وفق مراد و مطابق دلخواه جهانيان نيست ، بلكه مملو از خصومت ، دشمنى ، كشتار، ناكامى ، گرسنگى ، ويرانى ، بدبينى ، ترس و غم است و ما به غلام خود نهيب مى زنيم كه بيش از پيش بر دامنه اين بلاها بيفزايد.

به راستى مايه بسى حيرت و تمسخر است كه علم پس از تبديل وحشيان به آدميان ، اينك بار ديگر آدميان را به صورت وحشيان در مى آورد. تمدن دستخوش چه فلاكتى شده ؟ آيا بيمار است ؟ آيا پايه هاى آن اصولا متزلزل است ؟ آيا معبودى است كه مريدان خود را به هلاكت مى رساند؟ يا آن كه در مقابل خوى و طبع پست انسانى ياراى مقاومت ندارد؟

آيا منشاء همه ناكامى ها و بيمارى هاى بين المللى همين خوى انسانى است ؟ آيا ممكن است آن چه بر انسان مى گذرد، نتيجه عمل خودش باشد؟ علم به اين پرسش پاسخ مثبت مى دهد، ولى علم برده اى بيش نيست . چه مى شد اگر اين غلام حلقه به گوش ، يعنى علم را درست مورد استفاده قرار مى داديم ؟ چه مى شد هرگاه در پرتو نور آن جلو مى رفتيم و به عوض استمداد از آن براى ساختن توپ و تفنگ ، براى به وجود آوردن يك جامعه بين المللى آرام تر و سعادتمندترى از آن يارى مى طلبيديم ؟»(٥٩٣)

بر اثر اعمال نارواى مردم ، فساد و تباهى در خشكى و دريا آشكار گرديد تا خداوند نتايج شوم پاره اى از كارهاى ناپسند آنان را به خودشان بچشاند. باشد كه متنبه شوند و از راه غلطى كه رفته اند بازگردند.

(مِنْ أَمْرِ اللَّـهِ إِنَّ اللَّـهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنفُسِهِمْ).(٥٩٥)

قال رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله : راءس العقل بعد الدين التودد الى الناس و اصطناع الخير الى كل بر و فاجر.(٥٩٧)

حضرت رضا عليه‌السلام فرمود: نصف عقل آدمى اظهار دوستى و محبت نسبت به عموم مردم است .

قال رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله : الخلق عيال الله فاحب الخلق الى الله من نفع عيال الله و ادخل على اهل بيت سرورا.(٥٩٩)

على عليه‌السلام فرموده است : نكند كه بالاترين چيزى كه مى خواهى از دنياى خود بدان دست يابى ، رسيدن به لذتى يا فرو نشاندن خشمى باشد، بلكه بايد لذت تو در زنده كردن حقى يا ميراندن باطلى باشد.

نكته جالب توجه اين است كه نيل به مقام شامخ انسانى و لذت بردن از معنويات ، براى افراد بشر، بدون مجاهده و كوشش علمى و عملى ميسر نيست . كسانى كه مى خواهند از محدوده غرايز حيوانى و شهوات نفسانى قدمى فراتر بگذارند و به صفات عالى انسانى متخلق شوند، بايد استعدادهاى معنوى خود را به فعليت در آورند و حس بشر دوستى و فضيلت خواهى را در نهاد خويش بيدار كنند تا بتوانند از لذايذ معنوى و روحانى بهره مند گردند و در انجام وظايف انسانى احساس خشنودى و مسرت نمايند.

به عبارت ديگر، بشر در ادراك لذايذ و شهوات حيوانى احتياج به مربى و معلم ندارد و مانند ساير حيوانات ، خود به خود به سوى خوردن و نوشيدن و اعمال شهوت و غضب و ديگر تمنيات مادى كشيده مى شود، ولى براى آن كه به مقام انسانيت برسد و از صفات عالى انسانى برخوردار باشد، بايد از وجود مربى و برنامه هاى تربيتى استفاده كند و با سعى و كوشش ، خويشتن را بر طبق آن بسازد.

اعمال غريزه نيرومند خود دوستى ، كه مشترك بين بشر و حيوانات است ، نيازى به حمايت و تربيت ندارد، ولى خلق انسانى دگر دوستى ، در پرتو حمايت و پرورش نيرومند مى شود و به كار مى افتد. ارضاى بى قيد و شرط شهوت جنسى ، كه از صفات حيوانى است ، احتياج به مربى و راهنما ندارد، ولى تخلق به خوى انسانى عفت ، كوشش و پرورش لازم دارد. به كار بردن قوه غضب و انتقام گرفتن نيازمند تربيت نيست ، ولى نيل به خلق عفو و اغماض ، كه نشانه انسانيت است ، آموزش و پرورش مى خواهد. اعمال غريزه حرص در جمع آورى مال ، كه باعث جمال اجتماعى و لذت مادى است ، محرك خارجى لازم ندارد و بشر خود به خود در اين راه مى رود، ولى براى آن كه يك فرد ثروتمند دگر دوست باشد و قسمتى از اموال خود را به رايگان در اداره زندگى يتيمان صرف كند يا در اختيار بيماران فقير بگذارد، احتياج به مربى و محرك دارد.

بشر عاشق كاميابى و شيفته لذت است . محرك مردم در ارضاى غرايز حيوانى و اعمال شهوات ، جلب لذايذ و خشنودى نفس است . مربيان بشر اگر بخواهند مردم را به راه انسانيت سوق دهند و به صفات عالى انسانى متخلقشان سازند، بايد نيروى درك معنوى آنان را بيدار كنند تا احساس نمايند كه راه كاميابى و نيل به لذايذ، منحصر در اعمال شهوات حيوانى نيست ، بلكه ارضاى تمايلات عالى انسانى و اعمال تمنيات روحانى نيز مانند به كار بستن غرايز حيوانى لذت بخش و مايه خشنودى خاطر است ، با اين تفاوت كه لذايذ حيوانى ، زودگذر و سطحى است و لذايذ روحانى ، پايدار و عميق است .

اگر افراد بر اثر تعالى نفس از لذت عفو و اغماض آگاه گردند و بفهمند كه در عفو لذتى است كه در انتقام نيست ، با كمال ميل و رغبت از اين خوى انسانى استقبال مى كنند و خويشتن را از صفت سبعانه انتقام بر حذر مى دارند. اگر به خوبى درك كنند كه تسكين آلام دردمندان و شاد كردن دلهاى شكسته يتيمان ، بيش از جمع مال لذت دارد، با گشاده رويى به اين روش انسانى مى گرايند و قسمتى از ثروت خود را در راه دگر دوستى و براى جلب لذت معنوى صرف مى كنند.

انبياى الهى با احياى فطرت توحيدى بشر، برنامه انسان سازى خود را آغاز كردند و در ظل ايمان به خداوند، مردم را به انجام وظايف انسانى و مكارم اخلاقى وادار ساختند و به آنان خاطرنشان نمودند كه خداى را پرستيدن و به خلق خدا نيكى كردن ، مايه رضا و خشنودى پروردگار بزرگ است و براى انسان به ايمان ، جلب رضاى الهى از هر نعمتى گواراتر و از هر لذتى مطبوع تر است .

قال الصادق عليه‌السلام : اوحى الله عزوجل الى داود يا داود بى فافرح و بذكرى فتلذذ و بمناجاتى فتنعم .(٦٠١)

براى خدا اطعامتان مى كنيم و در اين كار از شما انتظار پاداش و سپاسى نداريم .

پيامبران خدا با تعاليم روحانى خود، لذايذ مردم را گسترش دادند و آن را از انحصار شهوات حيوانى خارج ساختند. نيروى درك باطنشان را تقويت كردند و كام جانشان را به طعم معنويات آشنا نمودند و به آنان فهماندند كه انسان با ايمان مى تواند به موازات كاميابى هاى مادى ، از لذايذ معنوى نيز برخوردار باشد.

عن ابى جعفر عليه‌السلام قال : لهو المؤ من فى ثلثه اشياء. التمتع بالنساء و مفاكهه الاخوان و الصلوة بالليل .(٦٠٣)

حضرت مسيح عليه‌السلام در مواعظ حكيمانه خود فرمود: همان طور كه بيمار به غذاى گوارا و مطبوع نظر مى كند و بر اثر شدت درد از خوردن آن لذت نمى برد، همچنين دنياپرستان ، بر اثر حب مال ، از عبادت الهى لذت نمى برند و شيرينى آن را درك نمى كنند.

كسى كه جنبه معنوى در نهادش پرورش يافته و انسان واقعى شده است ، هرگز اسير لذايذ مادى و ارضاى غرايز حيوانى نيست . او بيشتر به لذايذ روحانى و كاميابى هاى انسانى توجه دارد و از لذايذ مادى تا حدى استفاده مى كند كه مرضى خدا باشد و به جنبه معنوى و انسانى اش آسيبى نرساند.

قال عبدالله بن عباس دخلت على اميرالمؤ منين عليه‌السلام بذى قار و هو يخصف نعله فقال لى : ما قيمة هذا النعل ؟ فقلت لا قيمة لها. فقال عليه‌السلام و الله لهى احب الى من امرتكم الا ان اقيم حقا او ادفع حقا او ادفع باطلا.(٦٠٥)

كارانجيا: ما داشتيم درباره استفاده از زمان فراغت و بيكارى به عنوان يكى از مسائلى كه ماركس نتوانسته است پيش بينى كند، گفت و گو مى كرديم و جنابعالى مى گفتيد كه تنها از راه هاى علمى و روشهاى ماركسيستى نمى توان به حل آن پرداخت .

نهرو: بلى ، در واقع مسئله آفرينش يك موجود انسانى كامل مطرح است . يعنى علاوه بر توسعه دستگاه هاى مادى و طرح برنامه هاى پيشرفت اقتصادى و مادى براى به وجود آوردن يك انسان واقعى ، لازم است چيزهايى كه شايد بتوان آن ها را عوامل روحى و اخلاقى ناميد، نيز بر آن افزوده شود.

طرح برنامه ها و توسعه اقتصادى و مادى ، اكنون تقريبا صورت يك فرمول علمى و رياضى را پيدا كرده است . به طورى كه هرگاه زمينه محكم و استوارى براى اقتصاد فراهم گردد، ناچار نتايج دلخواه و مورد نظر، از لحاظ به وجود آمدن رفاه مادى و اقتصاد متكى به خويش نيز به دست خواهد آمد.

اما آيا واقعا همين كافى است ؟ من چنين گمانى ندارم . حتى در كشورهايى كه از لحاظ اقتصادى تكامل بسيار يافته اند، پيشرفت هاى مادى نتوانسته است زندگى كامل و شايسته و درستى براى مردم فراهم سازد و در آن جاها يك نوع خلاء و كمبود و عدم تناسب و تعادل وجود دارد.»(٦٠٧)

على عليه‌السلام فرمود: شدت علاقه و حرص آدمى به جلب لذايذ، باعث گمراهى و مايه پستى و سقراط است .

بدبختانه ، در دنياى كنونى و زندگى ماشينى امروز بسيارى از مردم از صراط مستقيم خلقت و فطرت منحرف شده اند. نيمى از انسان را كه جنبه مادى و محسوس اوست مورد كمال توجه قرار داده و فعاليت هاى خود را در راه آن به كار انداخته اند و به نيم معنوى و نامحسوسش ، كه پايگاه اصلى زندگى انسانى است ، بى اعتنا شده و عملا پشت پا زده اند. اينان پنداشته اند كه هدف اساسى در زندگى بشر، تنها ارضاى غرايز حيوانى و اعمال تمايلات نفسانى و بهره مندى بيشتر از لذايذ و شهوات است .

پيشواى عالى قدر اسلام ، چنين گمان ناروا و تصور باطل را، كه مايه تحقير و اهانت به مقام انسان است ، ناشى از نادانى و جهل مى داند و صاحبان چنين پندارى را مستحق عذاب الهى مى شناسد.

قال رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله : من لم ير ان الله عليه نعمه الا فى مطعم او مشرب فقد جهل و كفر نعم الله و ضل سعيه و دنا منه عذابه .(٦٠٩)

«با افزايش جنايت در آمريكا اف . بى . آى ، پليس فدرال آمريكا، گزارش داد كه ميزان جنايات جدى ، طى سال ١٩٦٨ در آمريكا، ١٧ درصد بالا رفت . تعداد جنايات همراه با اعمال خشونت ١٩ درصد افزايش يافت ، كه دزدى و سرقت ، با ٢٩ درصد افزايش در راس آن قرار دارد. تعداد قتل و تجاوز جنسى ، هر دو، ١٤ درصد بيشتر از سال ١٩٦٧ بود.

ادگار هوور، رئيس پليس فدرال ، گفت كه سرقت مسلحانه با ٣٤ درصد افزايش ، ٦١ درصد تمام جرايم سال گذشته را تشكيل داده است . نيويورك با ٩٠٤ قتل در راس شهرهاى ديگر آمريكا قرار گرفته است .»(٦١١)

دنياى امروز، ماده و شئون مادى را در زندگى بشر اصيل شناخته و به جهات روحانى اعتنايى ندارد. در دنياى كنونى به اندازه اى توجه بشر به محسوسات جلب شده كه بسيارى از مردم كشورهاى پيشرفته ، خوشبختى و سعادت خود را تنها در ماديات و مظاهر آن جستجو مى كنند و معنويات عملا به دست فراموشى سپرده شده است .

بشر امروز در راه علم و دانش به پيروزى هاى عظيمى نايل آمده است ، ولى تمام اين پيروزى ها در حدود مسائل مادى و امور محسوس جهان طبيعت است و در امور معنوى و انسانى ، نه تنها پيشرفتى نكرده ، بلكه اساسا مسائل معنوى را از مباحث علمى حذف كرده است .

در نظر دنياى امروز، علم عبارت از بررسى ، و تحقيق پيرامون جهان ماده و پى بردن به اسرار نهفته آن است . عالم كسى است كه نكته مجهولى را در دنياى محسوس آشكار سازد و به يكى از رازهاى طبيعت پى ببرد و قدمى در بهبود زندگى مادى بشر بردارد و بر لذايذش بيفزايد. خلاصه ، در جهان امروز، علم خدمتگزار زندگى مادى و وسيله ارضاى غرايز و برآوردن خواهش هاى نفسانى بشر است و پيرامون انسان سازى و احياى جهات روحانى و معنوى بشر بحث و گفت و گويى ندارد.

(يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ).(٦١٣)

انسان ، به جز يك جنبه حقيقت را درك نكرده و روى درخت علم ميوه ممنوع را چيده است ، ولى اين ميوه نارس بوده و ما را به همه چيز جز خودمان بينا كرده است . تكنولوژى براى ما موجد ثروت و سلامت و آسايش و همه قسم تسهيلات زندگى گرديد، ولى خطاى بزرگى در طرح ما راه يافت ، زيرا علوم زيستى خيلى از علوم ماده بى جان عقب افتاده و ما قبل از آن كه به شناسايى جسم و جان خويش موفق شويم ، بر دنياى مادى مسلط شديم . انسان متجدد براى ماده اولويت قائل شد و معنى را در برابر اقتصاد قربانى كرد. اگر انسان را فقط به فعاليت اقتصادى اش منحصر كنند، مانند آن است كه قسمت بزرگى را از وى بريده باشند.»(٦١٥)

ما در آتيه نشانه ها و آيات خود را كه در مجموعه جهان آفرينش و همچنين در ساختمان انسان وجود دارد، به مردم نشان خواهيم داد تا بر آنان واضح و آشكار گردد كه خدا بر حق است .

اين آيه با سين كه حرف استقبال است ، آغاز شده و خداوند مژده داده است كه در آينده آيات آفاقى و انفسى را به موازات يكديگر به جهانيان ارائه مى كنم تا بشر، هم جهان را بشناسد و از نظام حكيمانه آفرينش آگاه گردد و هم خود را بشناسد و به جنبه هاى مادى و معنوى خويش واقف شود و بر اثر اين دو آگاهى ، حق بر عموم مردم آشكار آيد و بشر به افتخار ايمان و خداپرستى نايل گردد.

گرچه دنياى امروز، من حيث المجموع ، در شناخت جهان و انسان پيشرفت هاى عظيمى نصيبش شده و به مقدار قابل ملاحظه اى به آيات آفاقى و انفسى پى برده است ، ولى اين پيشروى با موازنه و تعادل صورت نگرفته و در نتيجه حق و حقيقت به شايستگى آشكار نشده است و جوامع بشرى آن طور كه بايد از نعمت ايمان به خداوند برخوردار نيستند.

بشر امروز در شناسايى جهان ماده و پى بردن به آيات آفاقى فرسنگ ها پيشروى كرده است . از يك طرف ، هسته اتم را شكافته و نيروى آن را مسخر نموده و از طرف ديگر سينه فضا را شكافته و انسان را به كره ماه رسانده است ، ولى در شناختن خود و پى بردن به آيات انفسى چند قدمى بيشتر برنداشته ، آن هم در حدود مسائل مادى و امور محسوس آدمى است و گرنه انسان از جنبه هاى معنوى مورد مطالعه و شناسايى قرار نگرفته و اسرار روح بشر آشكار نشده است .

همان طور كه قرآن كريم وعده داده ، روزى خواهد آمد كه بشر خود را بشناسد و به دقايق آيات انفسى نيز پى ببرد و بين ماده و معنى تعادل و موازنه برقرار شود، البته در آن روز حق و فضيلت آشكار مى گردد و بشر در ظل ايمان ، زندگى انسانى دست مى يابد و در كمال آسايش و آرامش امرار حيات مى كند. ولى در دوره كنونى كه تمام توجه معطوف به امور مادى است و جنبه هاى معنوى عملا به دست فراموشى سپرده شده است ، بشر راه پستى و انحطاط اخلاقى را مى پيمايد و پيوسته بر مقدار جرايم و جنايات خويش ‍ مى افزايد و در نگرانى و فشار روحى زندگى مى كند.

(وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنكًا وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَىٰ).(٦١٧)

در اين دنياى تيره و تاريك ، كه خوددوستى و مادى گرى بر آن حاكم است ، جوانان مسلمان بايد از تعاليم آسمانى اسلام به شايستگى استفاده كنند و با به كار بستن برنامه هاى آن ، خودشناس و خداشناس ، دگر دوست و خدمتگزار مردم و خلاصه انسان واقعى باشند و بدين وسيله خويش را سعادتمند و خوشبخت سازند.

جوانان مسلمان براى جلب رضاى الهى و نيل به مقام شامخ انسانى موظف اند قسمتى از اوقات فراغت خود را به احياى جنبه هاى معنوى و جلب لذايذ روحانى اختصاص دهند و با ستايش و پرستش پروردگار، با اقامه حق و فضيلت و با محبت به مردم و خدمت به انسان ها، خود را از حضيض حيوانيت و پستى هاى آن برهانند و موجبات تعالى و تكامل خويش را فراهم آورند.

خلاصه ، جوانان بايد بدانند كه ايام شباب يكى از نعمت هاى بزرگ خداوند و از بهترين فرصت هاى زندگى براى تخلق به مكارم اخلاقى و احياى جنبه هاى انسانى است . آنان موظف اند از اين نعمت زودگذر قدردانى كنند و در اوقات فراغت ، شخصيت روحانى و معنوى خويش را پرورش دهند و خود را انسان واقعى بسازند.

قال على عليه‌السلام : احسنوا صحبة النعم قبل فراقها فانها تزول و تشهد على صاحبها بما عمل فيها.(٦١٩)

يكى از تمايلات غريزى بشر كه بايد حتما تحت مراقبت كامل و رهبرى صحيح قرار گيرد و طبق برنامه هاى منظم و هدايت مربيان شايسته ، در جاى خود با اندازه گيرى ارضا شود، تمايل به تفريح است .

بشر، به كشش طبيعى براى رفع خستگى اعمال روزانه و رهايى از آداب و رسوم اجتماعى ، به پناه تفريح و تفرج مى رود و اوقات فراغت خود را با كارهاى مسرت بخش و فرح انگيز مى گذراند، تا موقتا از قيد و بندهاى عادى آزاد گردد و چند ساعتى بدون احساس ‍ مسؤ وليت ، سرگرم نشاط و شادمانى باشد.

كسى كه در اين مواقع حساس ، به دلخواه خود دنبال كامجويى و لذت طلبى مى رود و در راه ارضاى غريزه تفريح ، بى قيد و شرط از هواى نفس خويش پيروى مى نمايد، سرانجام به عوارض نامطلوب مواجه گشته و احيانا به مصائب و آلام غير قابل جبران دچار خواهد شد.

قال على عليه‌السلام : من فعل ما شاء لقى ما ساء.(٦٢١)

رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله فرموده است : بيشتر مردم درباره دو خصلت دچار گمراهى و ضلالت هستند. يكى در مورد سلامت و صحت و آن ديگر در امر فراغت و بيكارى .

بشر در موقعى كه سالم است ، به خطر بيمارى فكر نمى كند و با افراط در غذا و زياده روى در پاره اى از اعمال ، از مسير بهداشت منحرف مى شود و سلامت خود را از دست مى دهد. همچنين در اوقات فراغت ، به عنوان تفريح و شادكامى ، به كارهاى خلاف مصلحت دست مى زند و براى نيل به لذايذ بيشتر، خود را تيره روز و بدبخت مى نمايد.

براى آن كه جوانان از عوارض شوم تفريحات مضر مصون بمانند و در ساعات فراغت ، خويشتن را به پليدى ها آلوده نكنند، لازم است دو نكته را همواره مورد توجه جدى خويش قرار دهند و با تصميم قاطع آنها را به كار بندند.

اول ، خود را از اسارت تقليد دیگران آزاد سازند و با واقع بينى و به كمك تعاليم دينى و راهنمايى هاى علمى ، سرگرمى هاى خوب و بد را به درستى تشخيص دهند و كوركورانه تحت تاءثير آداب غلط و عادات ناپسند محيط خود يا اوضاع و احوال جهان خويش قرار نگيرند و مانند مردمى نباشند كه قرآن شريف درباره آنان فرموده است :

(وَإِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً قَالُوا وَجَدْنَا عَلَيْهَا آبَاءَنَا).(٦٢٣)

على عليه‌السلام فرمود: كسى كه نفس خود را در مقابل انگيزه هاى لذايذ نگاه مى دارد، مالك تمايلات خويشتن است و آن كس كه نفس سركش را در راه نيل به لذايذ آزاد مى گذارد، در معرض نابودى و هلاكت است .

اينك براى مزيد آگاهى و اطلاع نسل جوان ، در اين بحث ، پيرامون بعضى از تفريحات مضر و زيان بخش گفت و گو مى كنيم و با استفاده از تعاليم اسلامى و تحقيقات علمى دانشمندان بشر، پاره اى از خطرات جسمى و روانى آن ها را مورد بررسى قرار مى دهيم تا جوانان براى حفظ سلامت و تاءمين سعادت خويش ، از آن تفريحات ناسالم برحذر باشند و خويشتن را از عوارض شوم آن ها مصون نگاه دارند.

ميگسارى و قماربازى ، دو عمل تفريحى خطرناك و دو سرگرمى زيان آورى است كه در طول قرن هاى متمادى ، بين ملل و اقوام بشرى معمول بوده و مفاسد بى شمارى به بار آورده است . در دنياى امروز نيز نوشابه هاى الكلى و قمار، با مقياس وسيع ترى ، براى بسيارى از مردم جهان وسيله تفريح و سرگرمى است و جوامع بشرى بيش از پيش گرفتار عوارض خانمانسوز اين دو عامل بدبختى و فساد هستند.

اين نكته قابل انكار نيست كه مشروبات الكلى ، از نظر اقتصادى ، براى كشورهايى كه به كار توليد يا تجارت آن اشتغال دارند، حايز اهميت است . خانواده هاى زيادى بدين وسيله ارتزاق مى كنند و ماليات هاى سرشارى عايد خزانه دولت ها مى شود و خلاصه درآمدى كه از اين راه به دست مى آيد، رقم قابل ملاحظه اى را تشكيل مى دهد.

از نظر اقتصادى ، تا سال ١٩٤٩، بيش از چهار ميليون نفر فرانسوى ، قسمت اعظم يا تمام درآمد خود را از راه توليد يا تجارت نوشابه هاى الكلى به دست مى آوردند و به طور قطع اكنون آمار توليدكنندگان و بازرگانان الكل ، از اين رقم تجاوز كرده است .

در راءس همه بايد توده كشاورزان فرانسه را كه به كشت انگور اشتغال دارند، در نظر داشت . سطحى كه زير كشت مو مى باشد، از يك ميليون و پانصد هزار هكتار تجاوز مى كند و در قسمت شمال غرب فرانسه ، سطح وسيعى به كشت سيب اختصاص يافته و گروه كثيرى به توليد شراب سيب اشتغال دارند كه در اين آمار منظور نشده است .»(٦٢٥)

نوشابه هاى الكلى و قمار، زيان هاى مشترك و زيان هاى اختصاصى بسيار دارند كه در منابع دينى از آنها ياد شده و اولياى گرامى اسلام صريحا خاطرنشان ساخته اند. دانشمندان بشر نيز بر اساس تحقيقات علمى و روش هاى تجربى به وجود آن زيان ها اعتراف نموده و در كتاب هاى خود آورده اند. براى مزيد اطلاع جوانان در اين بحث به پاره اى از آنها اشاره مى شود.

يكى از زيان هاى مشترك شراب و قمار، كه از نظر روانى و اجتماعى مهم و قابل ملاحظه است و مى تواند مفاسد بسيارى به بار بياورد، دشمنى و خصومتى است كه بر اثر اين دو عامل فساد بين افراد ايجاد مى شود، مشروب و قمار، حس بدبينى و كينه توزى را در نهاد آدمى بيدار مى كند، محيط محبت و دوستى را تيره و تار مى سازد و زمينه انتقامجويى و اعمال خشم را مهيا مى نمايد.

انما يريد الشيطان ان يوقع بينكم العداوة و البغضاء فى الخمر و الميسر.(٦٢٧)

«دشمنى ها و خصومت هايى كه در اثناى بازى ورق روى مى دهد، نيازى به تفسير و توضيح ندارد. اين نكته را بايد يادآور شد كه حتى در متمدن ترين جوامع و دوستانه ترين بازى ها، به خوبى مى توان آثار تجليات غرايز مخرب را به صورت لطيف تر و ملايم تر مشاهده كرد.

در بازى پوكر نيازى بدان نيست كه انگيزه هاى مخرب ، تغيير صورت دهد. بازى پوكر خود مبنى به جنگ و مبارزه است . در اين بازى ، تا حدودى كه مقررات اجازه مى دهد، هر بازيكنى مى كوشد تسلط خود را بر بازيكن ديگر تحميل نمايد. او ممكن است طرف ديگر را درباره نيروى خودش اغفال كند و به اشتباه بيندازد و به قول معروف بلوف بزند، زيرا هدف بازى ، يا اغفال طرف ديگر درباره نيروى حقيقى خود است و يا آن كه اثبات اين نيرو مى باشد.

بازى شطرنج نيز از هر حيث مظهر تمايل انسان به تلطيف غرايز مخرب خود است ، با اين تفاوت كه در اين بازى ، نسبت به بازى هاى ديگر، قواى خصومت آميز صريح تر و گشاده تر عرضه شده است . اين بازى به صورت يك جنگ بازى يعنى يك نمايش جنگ بين دو كشور است . ارنست جانس ، ضمن مطالعه استادانه روان شناسى شطرنج ، خاطرنشان مى كند: مسلم است كه انگيزه بازيكنان شطرنج تنها جنبه مبارزه طلبى بازى شطرنج كه خاص همه بازى هاى مبارزه اى است ، نمى باشد بلكه انگيزه اى زشت تر و ناپسندتر دارد كه همان جنبه پدركشى اين بازى است . زيرا هدف اين بازى ، اسير كردن و مات كردن است . جان هس از اين كه در دوران اقامت در زندان شطرنج بازى كرده بود، احساس ندامت مى كرد، زيرا معتقد بود كه بدين طريق عواطف نامطلوب خويش را بروز داده است .»(٦٢٩)

امام صادق عليه‌السلام به مفضل فرموده است : بعضى از مردم اند كه اگر حيا نمى بود، حق پدر و مادر و همچنين حق ارحام و بستگان خود را مراعات نمى نمودند. اگر حيا و ترس از ملامت مردم نمى بود، هيچ امانتى را بر نمى گرداندند و از هيچ فحشا و بى عفتى چشم پوشى نمى كردند.

بدبختانه مشروب و قمار دو عامل خطرناكى هستند كه مى توانند پرده حيا را پاره كنند و احساس شرم را از صفحه خاطر بزدايند و افراد را چنان در گناه جسور و بى باك سازند كه از هيچ كس و در هيچ شرايطى اظهار انفعال نكنند و بى پروا به هر ناپاكى و جنايتى دست بزنند.

قال على بن الحسين عليه‌السلام : و الذنوب التى تهتك العصم شرب الخمر و اللعب بالقمار.(٦٣١)

«الكل شرم و حيا را از بين مى برد، پرده عفت ها را از هم مى درد و شخص را از كليه قيود و رسوم اجتماعى ، مذهبى و اخلاقى آزاد كرده ، نداى وجدان را خفه مى سازد و فرشته را تبديل به اهرمن مى نمايد. اولين قدمى كه از جاده عفاف بيرون نهاده مى شود، غالبا در حين مستى است ، زيرا مستى كه آمد، عقل و وجدان به در مى رود و در غياب عقل و وجدان ، عفت مفهومى ندارد.

پسران و دختران و زنانى كه گمراه مى گردند، كسانى هستند كه در جاده زندگى ، نخست فريب دختر را خورده و در مصاحبت وى از شاهراه صلاح منحرف شده ، لاجرم در بيابان وحشتناك زندگى سرگردان و آخرالامر در منجلاب نكبت و بدبختى غرق گرديده اند.»(٦٣٣)

«كارگر ٣٩ ساله اى در كافه اى ضمن قمار، تمام دستمزد هفته خود را باخت . در نتيجه به هيجان آمد و چاقوى خود را بيرون كشيد. شخصى كه جزء بازيكنان نبود، گفت : ژان چاقو را كنار بگذار، اما اين كارگر بى درنگ چاقو را در قلب او فرو كرد.»(٦٣٥)

حضرت رضا عليه‌السلام فرمود: خداوند شراب را حرام كرده است براى آن كه شراب مايه فساد است . به علاوه ، عقل را از درك حقايق ساقط مى كند و آدمى را در مواجهه با مردم بى شرم و حيا مى نمايد.

شرابخواران بر اثر سم جانكاه الكل همواره در معرض آسيب عقلى قرار دارند و دو قسم ديوانگى آنان را تهديد مى كند. اول جنون حاد و دوم جنون مزمن .

جنون حاد عبارت از ديوانگى كوتاه مدتى است كه به نام مستى عارض شرابخوار مى گردد و چند ساعتى عقلش را تيره و تار مى كند و بر اثر آن ، گفتار و رفتارش از وجهه عقلانى خارج مى شود و به كارهاى جنون آميز دست مى زند و احيانا مرتكب جنايت مى گردد.

«الكل با زايل كردن عقل ، قدر و منزلتى براى آدمى باقى نمى گذارد. با مستى ، همه مفاسد روحى و اجتماعى پديد مى آيد و همه موانع اخلاقى در هم مى شكند. چون عنان نفس از كف به در رفت ، آن چه كه آدمى را جلو مى گرفت و به خويشتن دارى وا مى داشت ، از ميان برمى خيزد و عقلى نيست كه به آدمى نهيب زند اين كار را بكن و آن كار را منماى ، اين سخن را بگوى و لب از فلان گفتار فرو بند.»(٦٣٧)

رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرموده است : شراب مادر تمام پليدى ها و منشاء همه ناپاكى هاست .

قيل لاميرالمومنين عليه‌السلام : انك تزعم ان شرب الخمر اشد من الزنا و السرقة فقال نعم !... و ان شارب الخمر اذا شرب زنى و سرق و قتل النفس التى حرم الله عزوجل و ترك الصلوة .(٦٣٩)

جنون مزمن عبارت از ديوانگى ثابت و مداومى است كه الكليست ها، يا به لغت مذهبى ، مدمن الخمرها، دچار آن هستند و سرانجام كارشان به تيمارستان مى كشد. در نظر اولياى گرامى اسلام ، گناه مدمن الخمر به قدرى عظيم است كه آن را در رديف بت پرستى و شرك به خداوند بزرگ شناخته اند.

قال رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله : مدمن الخمر كعابد وثن اذا مات و هو مدمن عليه يلقى الله عزوجل حين يلقاء كعابد وثن .

 يك آمار سوئيسى نشان مى دهد كه در مدت پنج سال ، از ١٩٢٦ تا ١٩٣٠، از مردانى كه در تيمارستان بسترى شده اند، ٥/٢٢ درصد داراى بيمارى هاى روانى ناشى از الكل بوده و ٦/٧ درصد امراض روانى ديگر داشته اند كه تواءم با الكليسم بوده ، يعنى جمعا ١/٣٠ درصد بيماران روانى را نوشابه هاى الكلى به تيمارستان كشانده است .»(٦٤٢)

حضرت رضا عليه‌السلام از رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله نقل كرده كه فرموده است : هر قسم مشروب الكلى كه از نوشيدنش عقل تغيير مى كند، زياد و كمش حرام است .

عن معاويه بن وهب عن ابى عبدالله عليه‌السلام قال قال رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله : كل مسكر حرام فما اسكر كثيره فقليله حرام . قال قلت فقليل الحرام يحله كثير الماء. فرد عليه بكفه مرتين لالا.(٦٤٤)

و نيز از رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله نقل كرده است كه فرمود: هر ماده سكرآور حرام است . راوى مى گويد پرسيدم به هر مقدار باشد ممنوع است ؟ فرمود: بلى ، نوشيدن يك جرعه آن هم حرام است .

«كاپلين ، روان پزشك معروف و شاگردانش ثابت كرده اند كه جذب الكل در خون ، ولو آن كه ميزان آن هر قدر ناچيز بوده باشد، درجه دقت و قدرت فهم و ادراك را ضعيف مى كند و در مقابل ، ترشحات انسانى زيادتر مى شود و همبستگى عضلات و اعصاب و اسكلت براى حركت عادى و جا به جا شدن دچار اختلال مى گردد.»(٦٤٦)

يكى ديگر از زيان هاى بزرگ مشروبات الكلى ، كه از نظر دينى و علمى ثابت و محقق است ، عيوب و نقايص موروثى است ، كه از افراد الكليست به فرزندانشان منتقل مى شود. فرزند شخص الكلى تنبل و كودن و عصبانى است و پيوسته در معرض بيمارى هاى گوناگون قرار دارد و اگر نطفه در حين مستى والدين يا يكى از آنها منعقد شود، عوارض عصبى و روانى سخت ترى دامنگير فرزند خواهد بود.

دكتر كارل مى گويد:

«مستى زن يا شوهر در لحظه آميزش ، جنايت واقعى است ، زيرا كودكانى كه در اين شرايط به وجود مى آيند اغلب از عوارض ‍ عصبى يا روانى درمان ناپذير رنج مى برند.»(٦٤٨)

امام صادق عليه‌السلام فرموده : هر كس دختر خود را به شرابخوار بدهد، با اين عمل رحميت او را قطع كرده است .

عن النبى صلى‌الله‌عليه‌وآله : من زوج كريمته من شارب الخمر فكانما ساقها الى الزنا.(٦٥٠)

هر زنى به آميختن با شوهر شرابخوار خود تن در دهد، به عدد ستارگان آسمان خطا كرده و فرزندى كه از آن آميزش توليد مى شود، پليد و ناپاك است «پروفسور آرندل در مقاله اى كه تحت عنوان الكليسم و كودكان در مجله پزشكى نانت منتشر كرد، نوشت : مرگ كودكان الكليك بيش از مجموع مرگ و مير كودكان سيفليسى و مسلول است . به طور كلى كودكان الكليك در برابر بيمارى هاى عفونى مقاومت ندارند. كودكان شيرخوار به ورم معده و امعاء مبتلا هستند. كودكان بزرگ تر در معرض حملات تب هاى گوناگون مى باشند.

اطفال كه از پدران الكليك به وجود آمده و زنده بمانند، غالبا ضعيف ، عليل و مبتلا به تشنجات شديد بوده و قدرت دفاعى آنها در مبارزه با مشكلات حيات ، ناچيز و در برابر عفونت هاى مختلف بسيار حساس خواهند بود. نقص بدنى ، مانند عدم تقارن صورت ، انحراف ستون فقرات ، كر و لالى ، كودك نمايى و عوارض ناشى از نارسايى غده تيروئيد و همچنين ضايعات دماغى ، مانند عقب ماندگى ، بلاهت ، عدم رشد، تصلب مغزى ، داء الرقص ، ماليخوليا، ديوانگى هاى حاد، هيسترى و غيره در آنان فراوان ديده مى شود.»(٦٥٢)

حضرت رضا عليه‌السلام فرموده است : شراب باعث عوارض قلبى است و در آن ضايعاتى به وجود مى آورد. شراب دندان ها را سياه و دهان را متعفن و بدبو مى كند.

و عنه عليه‌السلام :... و هو يورث مع ذلك الداء الدفين .(٦٥٤)

«هيچ عنصرى از بدن نيست كه به آفت الكل دچار نشود. الكل به كليه اعضا آسيب رسانده و همه را از پاى در مى آورد. آن كه دست به مشروب مى زند تا عمرى به خوشى و مستى بگذراند و خود را مصنوعا شاد سازد، بايد بداند كه چون معتاد شد، ديگر خوشى به سراغ او نخواهد آمد.

الكل مخاط زبان را خراب كرده و حس ذائقه را از بين مى برد. به علاوه ، بر اثر خرابى كبد، زبان هميشه به رنگ سرخ و داراى باره اى كثيف خواهد بود. كمتر معتاد الكلى است كه از معده خود شكايتى نداشته باشد و به سوء هاضمه ، تشنج معده ، شكم درد و استفراغ صبحگاهان دچار نباشد.»(٦٥٦)

نوشابه هاى الكلى نه تنها روى افراد يك مملكت اثر بد مى گذارد و اشخاص را عليل و ناتوان مى سازد و مقاومت مزاجشان را در برابر هجوم بيمارى ها تضعيف مى كند، بلكه اين سم خانمانسوز به شخصيت ملت ها نيز آسيب مى رساند. آنان را پست و زبون مى نمايد. نيروى مقاومت ملى و دفاع اجتماعى را در وجودشان تضعيف مى كند و در نتيجه موقع هجوم دشمن خيلى زود از پاى در مى آيند.

«فرانسه نيمى از محصول شراب اروپا را توليد مى كند و اروپا نيمى از محصول شراب دنيا را. با اين حال فرانسه آن چه را توليد مى كند براى مصرفش كافى نيست . به عبارت ديگر، يك چهارم محصول شراب دنيا در فرانسه تهيه مى شود و اين مقدار شراب براى فرانسوى ها، كه يك شصتم جمعيت دنيا را تشكيل مى دهند، كافى نيست . اگر بگوييم يكى از علل عمده سقوط سريع فرانسه در جنگ دوم جهانى ، افراط آن ملت در استعمال نوشابه هاى الكلى بوده است ، سخنى به گزاف نگفته ايم . به سال ١٩٤٥، كه نيروى اشغالگران به كمك متفقين از سرزمين فرانسه رانده شد و آن كشور آزاد گرديد، فورا بزرگان و علماى قوم به تحقيق برخاستند تا علت اين شكست فاحش را بيابند. يكى از علل بزرگ و موجبات بدبختى فرانسويان ، الكليسم و عادت به ميگسارى تشخيص داده شد. در اين باره دكتر هوير و دكتر دوشن مى نويسند: مبالغه نخواهد بود اگر بگوييم اشاعه الكليسم در ارتش و مردمان غير نظامى ، از علل مستقيم و موجبات عمده شكست ما مى باشد.

دكتر سيكاردو پلوزل ، تحت عنوان الكليسم از گذرگاه اجتماعى ، مى نويسد: الكليسم يكى از مهم ترين علل مصيبت ماست . وى اعلاميه اى را كه تحت عنوان تاءثير الكليسم در شكست سال ١٩٤٠ به آكادمى پزشكى پاريس تسليم نمود، به اين عبارت خاتمه داد. به طور خلاصه ، الكليسم نه فقط به واسطه نوشابه هاى تقطير شده ، بلكه به خصوص به واسطه شراب ، در بين ساير عوامل ، يكى از علل شكست ١٩٤٠ مى باشد.

روى اين اعلاميه ، كميسيون الكليسم آكادمى پزشكى فرانسه نيز به اتفاق آرا قطعنامه اى به اين مضمون تصويب كرد:

بين عوامل متعددى كه در شكست فرانسه به سال ١٩٤٠ مؤ ثر بوده اند، الكليسم مزمن و حاد، بر اثر نوشابه هاى تقطير شده و شراب ، نقشى بازى كرده كه آكادمى وظيفه دار است آن را اعلام كند.

آرى ، آن زمان كه ملت آلمان شب و روز كار مى كرد، جوانان آلمانى تعليمات نظامى مى ديدند و ارتش آلمان تجهيز مى شد، ملت فرانسه شب و روز در ميگسارى به سر مى برد و ديد آن چه را كه انتظار نداشت .»(٦٥٨)

خلاصه آن كه شرب خمر يكى از تفريحات مضر و زيان بخش و از گناهان كبيره است . اولياى گرامى اسلام ، شارب الخمر را مستحق كيفرهاى دنيوى و اخروى دانسته و از وى بيزارى و برائت جسته اند، مگر آن كه از عمل خود توبه كند و از راهى كه رفته است باز گردد.

قال رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله : لا ينال شفاعتى من شرب المسكر و لا يرد على الحوض لا و الله .(٦٦٠)

امام صادق عليه‌السلام فرموده : شارب الخمر از مصونيت هاى وابسته به ما بى بهره است و از وى برى و بيزاريم .

جوانان اگر خواهان سعادت مادى و معنوى هستند و به سلامت عقل و جسم خود علاقه دارند، بايد به پيروى از تعاليم عالى اسلام از اين تفريح و سرگرمى خطرناك چشم پوشند و خويشتن را در ساعات فراغت با آن سم جانكاه مسموم ننمايند و براى جلب لذت و كاميابى زودگذر، جوانى خود را تباه نسازند.

شنيدم كه ساقى به ميخواره گفت اگر راست خواهى فرح در شراب است شنيد اين سخن مرد دهقان و گفت غلط كرد ساقى فرح در شباب است لازم است جوانان بدانند كه اسلام نه تنها شرب خمر را بر مسلمين تحريم نموده ، بلكه شركت آنان را در مجالس شرابخوارى دیگران نيز اجازه نداده است . زيرا مشاهده ميگسارى دیگران مى تواند طبع متجاوز را تحريك كند و آدمى را به گناه شرب خمر وادار سازد.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ز دست ديده و دل هر دو فرياد  |  | كه هر چه ديده بيند دل كند ياد  |

يكى از افسران ارتش منصور دوانيقى ، به مناسبت ختنه فرزند خود مجلس ضيافتى در حيره تشكيل داد و جمعى از رجال و معاريف را به آن مهمانى دعوت كرد. امام صادق عليه‌السلام نيز از مدعوين آن مجلس بود. موقعى كه مهمانها كنار سفره مشغول صرف غذا بودند، يكى از مدعوين آب طلبيد. پيشخدمت به جاى آب ، كاسه شرابى آورد. همين كه ظرف شراب را به دست مهمان داد، امام صادق عليه‌السلام از جا برخاست و سفره را ترك گفت . صاحب منزل علت حركت آن حضرت را پرسيد. در جواب فرمود:

قال رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله : ملعون من جلس على مائده يشرب عليها الخمر.(٦٦٢)

امام صادق عليه‌السلام فرمود: قريش مال خود و زن خود را در معرض برد و باخت قرار مى داد و قمار مى زد. خداوند اين عمل ناروا را تحريم نمود و آنان را از اين كار برحذر داشت .

بدبختانه ، اين نادانى به عرب قبل از اسلام اختصاص ندارد. چه بسا مردمى كه بر اثر شكست در قمار به هيجان آمده اند و براى جبران شكست ، زن خود يا شرافت خويش را در معرض بازى قرار داده و سرانجام آن ها را نيز باخته اند.

«مكزيكو، خبرگزارى فرانسه ، ٢٥ نوامبر، ريكاردو لموس ، يكى از اعضاى اركستر جاز تلويزيون مكزيك ، كه علاقه زيادى به بازى پوكر داشت ، ديشب در منزل خود يك مجلس قمار تشكيل داد و پس از آن كه تمام موجودى خود را به رفقا باخت ، تصميم گرفت بر سر تنها چيزى كه برايش باقى مانده بود، بازى را ادامه دهد و آن هم زنش بود.

متاءسفانه در آخر بازى زنش را نيز باخت و چون همسرش در مقابل اصرار وى حاضر نشد خود را به برنده بازى تسليم كند، آن قدر او را زد تا از حال رفت . اكنون زن بدبخت در بيمارستان بسترى است و اميدى به بهبود او نيست .»(٦٦٤)

به صريح قرآن شريف و روايات اسلامى ، آيين مقدس اسلام در چهارده قرن قبل ، تمام اقسام قمار را بر مسلمين تحريم كرده است . به علاوه ، درآمدى كه از راه برد و باخت به دست مى آيد غير قانونى شناخته و پيروان خود را از تصرف در آن اموال برحذر داشته است .

عن الرضا عليه‌السلام قال : ان الله تبارك و تعالى نهى عن جميع القمار و امر العباد بالاجتناب منها و سماها رجسا فقال رجس من عمل الشيطان فاجتنبوه .(٦٦٦)

قال ابو عبدالله عليه‌السلام فى قول الله عزوجل : و لا تاءكلوا اموالكم بينكم بالباطل قال ذلك القمار.(٦٦٨)

بدبختانه در دنياى امروز بازى قمار به عنوان يكى از تفريحات مطبوع و دلپذير به حساب آمده و مردم بسيارى از ساعات فراغت خود را با سرگرمى برد و باخت مى گذرانند. بعضى به اين كار ناپسند چنان معتاد شده اند كه قسمت مهمى از عمرشان در قماربازى طى مى شود و همواره از زيان هاى روحى و عصبى و اخلاقى و مالى آن رنج مى برند.

جوانان عاقل و باهوش هرگز پيرامون قمار بازى نمى گردند و ساعات فراغت خود را در اين سرگرمى مضر و زيان بخش مصروف نمى دارند و افكار و اعصاب خود را فرسوده نمى كنند و موجبات تيره روزى و بدبختى خويش را فراهم نمى سازند.

جوانان با ايمان و مال انديش ، به پيروى از تعاليم آسمانى اسلام ، نه تنها قمار نمى زنند و خود را به اين گناه بزرگ آلوده نمى كنند، بلكه در مجلس قمار نيز شركت نمى نمايند و بى جهت باعث بدنامى و احيانا انحراف خود نمى شوند.

خيال باخت جوان را كند به صورت پير كه چون در آينه بيند شود ز خويش برى قمار برد ندارد چنان كه از اول قمار بازى گفتند نى قمار برى قمار باز چو دندان كشيده اى ماند كه درد مى كشد و مى كند مديحه گرى خلاصه سرمد اگر باخت بينوا گردد وگر كه برد شود كاسبى اش مفتخورى يكى ديگر از تفريحات مضر و زيان بخش ، كه بدبختانه در بسيارى از ممالك جهان مخصوصا كشورهاى پيشرفته غرب نفوذ كرده و نسل جوان را آلوده نموده و پيوسته با سرعت رو به افزايش مى رود، استفاده از مواد مخدر و نشاطانگيز است .

بشر به طور طبيعى مايل به جلب لذايذ و مشتهيات نفسانى است . كوشش مى كند تا هر چه بيشتر موجبات كامرانى و خشنودى خويش ‍ را فراهم آورد و در زندگى از لذايذ زيادترى برخوردار گردد. مواد مخدر، كه خود يكى از نيرومندترين وسايل كاميابى و لذت است و مى تواند جوابگوى اين تمايل طبيعى باشد، قهرا مورد علاقه لذت طلبان قرار مى گيرد و با آغوش باز از آن استقبال مى كنند، غافل از آن كه اين مواد لذت بخش و نشاط آور، عوارض بسيار خطرناكى در پى دارد و زيان هاى غير قابل جبرانى به بار مى آورد. انسان عاقل هرگز براى نيل به يك لذت كوتاه مدت و زودگذر، خويشتن را گرفتار مصيبت بزرگ و درد پايدار نمى نمايد.

قال على عليه‌السلام : لا يقوم حلاوة اللذه بمراره الآفات .

چه بسيار جوانانى كه بر اثر مواد مخدر، جوانى و حياتشان تباه گرديد. از سلامت جسم و عقل محروم شدند. به عوارض بدنى و بيمارى روانى دچار گشتند. كارشان به تيمارستان كشيد و در نتيجه شرافت انسانى و عمر عزيزشان يك جا بر باد رفت .

براى آن كه جوانان ما از خطر وحشتزاى مواد مخدر آگاه گردند و بيش از پيش به زيان هاى غير قابل جبران اين سموم خانمانسوز پى ببرند، اوضاع اسف بار دختران و پسران معتاد چند كشور غربى را به اختصار از جرايد نقل مى كنيم :

«افكار عمومى مردم فرانسه به هيجان آمده و هر روز فاجعه اى در اين كشور رخ مى دهد. مارتين ١٧ ساله ، در پاندول ، پاتريشياى ١٦ ساله ، در كان و ژان كلود ٢١ ساله ، در مارسى ، بر اثر استعمال داروى مخدر مرده اند.

دكتر روماژون مى گويد: تنها مسئله كشيدن و دود كردن نيست . من در اين دو سه سال اخير به پسر بچه ها و دختر بچه هاى چهارده و پانزده ساله برخورد كرده ام كه بازويشان پوشيده از جاى آمپول بود و آن ها با تزريق مواد مخدر، خود را در معرض نيستى و هلاكت قرار مى دهند.

هفته گذشته ، ماءمورين پليس ، زن جوانى را كه لباس مندرس او عبارت بود از يك مانتوى پشمى و يك پيراهن نخى و يك جفت كفش ‍ صندل و در پياده رو خوابيده بود از خواب بيدار كرده و او را مستقيما به دادسراى ناحيه بردند. يكى از پاسبانان وقتى ديد كه او به شدت مى لرزد پتويى روى دوشش انداخت . زن در بازپرسى چنين گفت : اسمم فرانسواز و هفده سال دارم . دو روز است كه هيچ ماده مخدرى مصرف نكرده ام . بازپرس به او دستور داد آستين هايش را بالا بزند. او هم اطاعت كرد. بازوهايش سراسر پوشيده از جاى آمپول بود. او شخصا هروئين به خود تزريق مى كرد و گفت چون رگ دستش را پيدا نمى كند، ناچار به قوزك پايش تزريق مى نمايد و بعد چنين توضيح داد: پريروز هنگام تزريق ديدم كه خون در سرنگ داخل شد. فهميدم كه بايد سرنگ را بكشم و اين خون براى من به منزله چراغ قرمز است . هر وقت خون در سرنگ ظاهر مى شود، مى فهمم كه بايد تزريق را متوقف كنم و تا دو روز صبر كنم سپس دوباره شروع كنم .»(٦٧١)

«بيشتر زندانيان آمريكايى معتاد به مواد مخدر، به خصوص مارى جوانا مى باشند، لكن در اين مورد اشكالى وجود دارد و آن تعداد معتادان است . زيرا بنا به قول مقامات رسمى ، در حدود دو سوم زندانيان مرد و نود و پنج درصد زنان زندانى واشنگتن معتاد مى باشند. با توجه به اين ارقام مشاهده مى شود كه در پايتخت ايالات متحده آمريكا، حداقل پنج هزار نفر معتاد وجود دارد كه براى ارضاى احتياجات خود، سالانه پانصد هزار دلار صرف مى كنند و به منظور تهيه اين مبلغ ، حداقل يك صد و پنجاه هزار دلار كالا از نقاط مختلف سرقت مى نمايند.»(٦٧٣)

«سخنگوى وزارت بهدارى انگلستان اعلام داشت تعداد مبتلايان به مواد مخدر در اين كشور شش برابر شده است . وى پيشنهاد كرد در روش هاى فعلى مبارزه با مواد مخدر تجديد نظر شود. آمار نشان مى دهد كه معتادين بيشتر از طبقه جوان هستند.»(٦٧٥)

على عليه‌السلام فرموده است : ننگ رسوايى ، شيرينى لذت را تيره و تار مى سازد.

خلاصه بحث آن كه شرابخوارى و قماربازى و استعمال مواد مخدر از تفريحات و سرگرمى هاى مضر و زيان بخش است . جوانى كه در اوقات فراغت پيرامون آن ها مى گردد و خويشتن را آلوده مى كند، بايد بداند با اين عمل راه هلاك و تباهى را در پيش گرفته و با دست خود بناى سعادت خويش را ويران مى سازد.

# پاورقی ها

۱- سوره ۱۹، آيه ۹۶.

۲- چه مى دانم ؟ بلوغ ، ص ۹۰.

۳- اصول روان شناسى مان ، ص ۱۸۳.

۴- روان شناسى اجتماعى ، ص ۳۴۹.

۵- جامعه شناسى ساموئل كينگ ، ص ۱۰۶.

۶- روان شناسى كودك ، ص ۳۰۶.

۷- روان شناسى اجتماعى ، ص ۳۴۹.

۸- روان شناسى رشد، ص ۴۱۲.

۹- اصول روان شناسى مان ، ص ۱۵۰.

۱۰- نهج البلاغه ، كلمه ۲۴۷.

۱۱- روان شناسى اجتماعى ، ص ۳۴۸.

۱۲- كافى ۲، صص ۱۴۴ و ۱۰۲ و ۱۰۰.

۱۳- كافى ۲، صص ۱۴۴ و ۱۰۲ و ۱۰۰.

۱۴- كافى ۲، صص ۱۴۴ و ۱۰۲ و ۱۰۰.

۱۵- نهج البلاغه ، كلمه ۱۱.

۱۶- تفسير روح البيان ، ج ۴، ص ۳۵۶.

۱۷- سلامت روح ، ص ۴۰

۱۸- رشد شخصيت ، ص ۳۵.

۱۹- روان شناسى رشد، ص ۴۱۷.

۲۰- روان شناسى كودك ، ص ۳۱۸.

۲۱- اصول روان شناسى مان ، ص ۱۵۵.

۲۲- كافى ، ج ۲، ص ۱۰۳.

۲۳- كافى ، ج ۲، ص ۱۰۱.

۲۴- روان شناسى رشد، ص ۴۱۴.

۲۵- رشد شخصيت ، ص ۱۱۶.

۲۶- كافى ، ج ۲، ص ۲۵۹.

۲۷- روان شناسى كودك ، ص ۳۱۶.

۲۸- روان شناسى رشد، ص ۴۱۷.

۲۹- لغت نامه دهخدا، آ ابوسعد، ص ۳۵۲.

۳۰- غرر الحكم ، ص ۶۳۰.

۳۱- كافى ، ج ۲، ص ۳۰۲.

۳۲- اصول روان شناسى مان ، ص ۱۵۷.

۳۳- بحار، ج ۱۵، ص ۱۷۸.

۳۴- روح القوانين ، صص ۳۸ و ۴۲.

۳۵- روح القوانين ، صص ۳۸ و ۴۲.

۳۶- بحار، ج ۱۷، ص ۱۲۹.

۳۷- بحار، ج ۱۵، قسمت ۲، ص ۲۳۶.

۳۸- روان شناسى رشد، ص ۴۱۹.

۳۹- سفينه ، ((فقر))، ص ۳۷۹.

۴۰- نهج البلاغه ، كلمه ۳۱۱.

۴۱- شادكامى ، ص ۱۶۷.

۴۲- مجله حقوق امروز، سال اول ، شماره ۶، نقل از ماهنامه فرانسه ، ص ۷۵.

۴۳- سوره ۹۶، آيه ۶.

۴۴- نهج البلاغه ، كلمه ۵۵.

۴۵- سوره ۱۹، آيه ۹۶.

۴۶- بحار، ج ۱۷، ص ۱۶۴.

۴۷- محجة البيضاء، ج ۶، ص ۲۲۵.

۴۸- غرر الحكم ، ص ۶۲۲.

۴۹- كافى ، ج ۲، ص ۱۲۰.

۵۰- سوره ۱۰، آيه ۲۷.

۵۱- بحار، ج ۱۷، ص ۱۶۴.

۵۲- نهج البلاغه ، كلمه ۶.

۵۳- غرر الحكم ، ص ۶۲۹.

۵۴- سوره ۱۸، آيه ۷.

۵۵- رشد شخصيت ، ص ۲۶.

۵۶- روان شناسى كودك ، ص ۳۰۷.

۵۷- روان پزشكى كودك ، دكتر گيلانى ، ص ۳۷.

۵۸- روان پزشكى كودك ، دكتر گيلانى ، ص ۲۷.

۵۹- روان پزشكى كودك ، ص ۲۹.

۶۰- روان شناسى كودك ، ص ۳۱۱.

۶۱- چه مى دانم ؟ بلوغ ، ص ۷۳.

۶۲- چه مى دانم ؟ بلوغ ، ص ۱۱.

۶۳- سوره ۱۸، آيه ۷.

۶۴- چه مى دانم ؟ بلوغ ، ص ۱۱۱.

۶۵- چه مى دانم ؟ بلوغ ، ص ۱۲۰.

۶۶- معانى الاخبار، ص ۳۴۲.

۶۷- بحار، ج ۱۷، ص ۱۰۱.

۶۸- كافى ، ج ۲، ص ۲۶۹.

۶۹- غرر الحكم ، ص ۶۶۱.

۷۰- بحار، ج ۱۷، ص ۲۱۸.

۷۱- چه مى دانم ؟ بلوغ ، ص ۱۲۱.

۷۲- سوره ۲، آيه ۲۸۶.

۷۳- سوره ۲۲، آيه ۷۸.

۷۴- كافى ، ج ۲، صص ۸۶ و ۸۴.

۷۵- كافى ، ج ۲، صص ۸۶ و ۸۴.

۷۶- كافى ، ج ۲، ص ۸۶.

۷۷- كافى ، ج ۲، ص ۸۶.

۷۸- المستطرف ، ج ۲، ص ۵۶.

۷۹- چه مى دانم ؟ بلوغ ، ص ۸۶.

۸۰- سلامت روح ، ص ۶۴.

۸۱- بحار، ج ۱۶، ص ۵۷.

۸۲- سفينه ، ((عجب ))، ص ۱۶۱.

۸۳- غرر الحكم ، ص ۱۵۱.

۸۴- چه مى دانم ؟ بلوغ ، ص ۸۶.

۸۵- چه مى دانم ؟ بلوغ ، ص ۱۰۹.

۸۶- رشد شخصيت ، ص ۴۴.

۸۷- مجله خواندنى ها، شماره ۱۸، سال ۱۳۲۵.

۸۸- چه مى دانم ؟ بلوغ ، ص ۱۰۶.

۸۹- نهج البلاغه ، خطبه ۱۰۲.

۹۰- ۹۰k"> چه مى دانم ؟ بلوغ ، ص ۱۲۵.

۹۱- غرر الحكم ، ص ۸۶.

۹۲- تفسير برهان ، ص ۴۱۲.

۹۳- غرر الحكم ، ص ۸۰۶.

۹۴- تحف العقول ، ص ۲۷۵.

۹۵- سوره ۷، آيه ۱۳۸.

۹۶- زمينه جامعه شناسى ، ص ۱۷۶.

۹۷- اخلاق و شخصيت ، ص ۸۵.

۹۸- مستدرك ، ج ۲، ص ۶۱.

۹۹- جامعه شناسى ساموئل كينگ ، ص ۱۰۱.

۱۰۰- جامعه شناسى ، ص ۱۰۱.

۱۰۱- جامعه شناسى ، ص ۱۰۲.

۱۰۲- زمينه جامعه شناسى ، ص ۱۷۳.

۱۰۳- زمينه جامعه شناسى ، ص ۱۹۵.

۱۰۴- ناسخ ، حالات على عليه‌السلام ، ص ۸۶۹.

۱۰۵- جامعه شناسى ، صص ۴۰۳ و ۸۸.

۱۰۶- جامعه شناسى ، صص ۴۰۳ و ۸۸.

۱۰۷- مستدرك ، ج ۲، ص ۲۶۰.

۱۰۸- مستدرك ، ج ۲، ص ۲۶۰.

۱۰۹- وسائل ، ج ۴، ص ۱۴.

۱۱۰- بحار، ج ۱۷، ص ۱۱۱.

۱۱۱- غرر الحكم ، ص ۳۹۶.

۱۱۲- جامعه شناسى ، ص ۳۹۵.

۱۱۳- نهج البلاغه ، كلمه ۱۹۰.

۱۱۴- نهج البلاغه ، كلمه ۱۹۰.

۱۱۵- جامعه شناسى ، صص ۳۹۸ و ۳۹۴.

۱۱۶- جامعه شناسى ، صص ۳۹۸ و ۳۹۴.

۱۱۷- اخلاق و شخصيت ، ص ۸۳.

۱۱۸- جامعه شناسى ، ص ۸۷.

۱۱۹- اخلاق و شخصيت ، ص ۷۷.

۱۲۰- جامعه شناسى ، صص ۸۹ و ۸۸.

۱۲۱- جامعه شناسى ، صص ۸۹ و ۸۸.

۱۲۲- غرر الحكم ، ص ۲۰۱.

۱۲۳- فهرست غرر، ص ۱۴۸.

۱۲۴- شرح ابن ابى الحديد، ج ۲۰، كلمه ۱۰۲، ص ۲۶۷.

۱۲۵- تاءثير علم بر اجتماع ، ص ۱۴۶.

۱۲۶- اميدهاى نو، ص ۲۴.

۱۲۷- سرنوشت بشر، ص ۶۵.

۱۲۸- لذات فلسفه ، صص ۸۸ و ۹۱.

۱۲۹- لذات فلسفه ، صص ۸۸ و ۹.

۱۳۰- ابن ابى الحديد، ج ۲۰، كلمه ۱۲۵، ص ۲۷۰.

۱۳۱- جامعه شناسى ، ص ۹۰.

۱۳۲- سفينه ، ج ۱، ((زمن ))، ص ۵۵۷.

۱۳۳- غرر الحكم ، ص ۴۵۷.

۱۳۴- سوره ۲۱، آيه ۶.

۱۳۵- چه مى دانم ؟ بلوغ ، صص ۵۱ و ۵۲.

۱۳۶- چه مى دانم ؟ بلوغ ، صص ۵۱ و ۵۲.

۱۳۷- چه مى دانم ؟ بلوغ ، ص ۱۱.

۱۳۸- بحار، ج ۵، ص ۳۴۲.

۱۳۹- كافى ، ج ۱، ص ۲۷.

۱۴۰- تحف العقول ، ص ۹۸.

۱۴۱- الاسلام و الحضارة العربيه ، ص ۱۰۳.

۱۴۲- نگاهى به تاريخ جهان ، ج ۳، ص ۱۴۶۲.

۱۴۳- سوره ۳۹، آيه ۱۸.

۱۴۴- بحار، ج ۱، ص ۹۰.

۱۴۵- نهج البلاغه ، كلمه ۲۷۵.

۱۴۶- چه مى دانم ؟ بلوغ ، ص ۷۶.

۱۴۷- سوره ۲۶، آيه ۷۲.

۱۴۸- سوره ۷، آيه ۲۸.

۱۴۹- چه مى دانم ؟ بلوغ ، ص ۸۴.

۱۵۰- غرر الحكم ، ص ۸۱۱.

۱۵۱- نگاهى به تاريخ جهان ، ج ۳، ص ۱۴۶۲.

۱۵۲- چه مى دانم ؟ بلوغ ، ص ۷۷.

۱۵۳- روزنامه اطلاعات ، شماره ۱۲۱۳۱.

۱۵۴- چه مى دانم ؟ بلوغ ، ص ۵۰.

۱۵۵- راز آفرينش انسان ، ص ۱۴۰.

۱۵۶- چه مى دانم ؟ بلوغ ، ص ۴۹.

۱۵۷- كتاب شادكامى ، ص ۱۱۰.

۱۵۸- سفينه ((امل ))، ص ۳۰.

۱۵۹- غرر الحكم ، ص ۷۲۶.

۱۶۰- غرر الحكم ، ص ۵۶۱.

۱۶۱- نهج البلاغه ، كلمه ۳۵.

۱۶۲- چه مى دانم ؟ بلوغ ، ص ۸۶.

۱۶۳- چه مى دانم ؟ بلوغ ، ص ۶۹.

۱۶۴- چه مى دانم ؟ بلوغ ، ص ۸۹.

۱۶۵- چه مى دانم ؟ بلوغ ، ص ۹۱.

۱۶۶- چه مى دانم ؟ تربيت اطفال دشوار، ص ۳۳.

۱۶۷- چه مى دانم ؟ بلوغ ، ص ۹۱.

۱۶۸- انسان ناشناخته ، ص ۲۱۴.

۱۶۹- عقده حقارت ، ص ۱۴.

۱۷۰- سوره ۲۱، آيه ۵۱.

۱۷۱- سوره ۱۹، آيات ۴۲ و ۴۳ و ۴۶ و ۴۸.

۱۷۲- سوره ۱۹، آيات ۴۲ و ۴۳ و ۴۶ و ۴۸.

۱۷۳- سوره ۱۹، آيات ۴۲ و ۴۳ و ۴۶ و ۴۸.

۱۷۴- سوره ۲۱، آيات ۵۲ و ۵۳ و ۵۴.

۱۷۵- سوره ۶، آيه ۸۱.

۱۷۶- سوره ۲۱، آيه ۵۷.

۱۷۷- سوره ۲۱، آيه ۶۰.

۱۷۸- سوره ۲۱، آيه ۶۷.

۱۷۹- نهج البلاغه ، خطبه ۹۴.

۱۸۰- نهج البلاغه ، خطبه ۹۵.

۱۸۱- نگاهى به تاريخ جهان ، ص ۳۲۳.

۱۸۲- اسد الغابة ، ج ۲، ص ۲۹۰.

۱۸۳- سوره ۹۱، آيه ۹ و ۱۰.

۱۸۴- رشد شخصيت ، ص ۳۶.

۱۸۵- غرر الحكم ، ص ۸۱۸.

۱۸۶- نهج البلاغه ، كلمه ۳۵۱.

۱۸۷- وسايل ، ج ۴، ص ۴۰.

۱۸۸- رشد شخصيت ، ص ۲۶.

۱۸۹- ارشاد مفيد، ص ۱۴۲.

۱۹۰- غرر الحكم ، ص ۹۱.

۱۹۱- مستدرك ، ج ۲، ص ۳۱۰.

۱۹۲- اخلاق و شخصيت ، ص ۱۲۴.

۱۹۳- مستدرك ، ج ۲، ص ۶۷.

۱۹۴- غرر الحكم ، ص ۱۵۲.

۱۹۵- مستدرك ، ج ۲، ص ۶۷.

۱۹۶- بحار، ج ۱۷، ص ۲۱۴.

۱۹۷- اخلاق و شخصيت ، ص ۱۰۶.

۱۹۸- اخلاق و شخصيت ، ص ۱۰۵.

۱۹۹- لذات فلسفه ، ص ۲۱۱.

۲۰۰- اخلاق و شخصيت ، ص ۱۲۳.

۲۰۱- غرر الحكم ، ص ۲۶.

۲۰۲- مجمع البحرين ، عود.

۲۰۳- نهج البلاغه ، نامه ۳۱.

۲۰۴- غرر الحكم ، ص ۳۳.

۲۰۵- بحار، ج ۱۷، ص ۲۱۷.

۲۰۶- اخلاق و شخصيت ، ص ۱۱۸.

۲۰۷- اخلاق و شخصيت ، ص ۱۰۴.

۲۰۸- لذات فلسفه ، ص ۲۲۲.

۲۰۹- بحار، ج ۱۷، ص ۲۱۵.

۲۱۰- غرر الحكم ، ص ۶۴۲.

۲۱۱- نهج البلاغه ، كلمه ۲۱۶.

۲۱۲- كافى ، ج ۲، ص ۳۰۶.

۲۱۳- تحف العقول ، ص ۸۸.

۲۱۴- مجموعه ورام ، ج ۱، ص ۱۹۹.

۲۱۵- غرر الحكم ، ص ۶۹۰.

۲۱۶- غرر الحكم ، ص ۷۱۸.

۲۱۷- غرر الحكم ، ص ۶۴۴.

۲۱۸- لذات فلسفه ، ص ۲۲۲.

۲۱۹- سيره حلبى ، ص ۳۲۱.

۲۲۰- بحار، ج ۶، ص ۳۴۴.

۲۲۱- دفاع از اسلام ، ص ۲۳.

۲۲۲- نگاهى به تاريخ جهان ، ج ۱، ص ۳۱۷.

۲۲۳- بحار، ج ۶، ص ۱۷.

۲۲۴- نگاهى به تاريخ جهان ، ج ۱، ص ۳۲۳.

۲۲۵- سوره ۲، آيه ۲۸۵.

۲۲۶- شباب قريش ، ص ۱۲۸.

۲۲۷- اسد الغابه ، ج ۴، ص ۵۴.

۲۲۸- نگاه به تاريخ جهان ، ج ۱، ص ۳۲۰.

۲۲۹- غرر الحكم ، ص ۴۰۷.

۲۳۰- آداب النفس ، ج ۱، ص ۲۶.

۲۳۱- سوره ۱۳، آيه ۱۱.

۲۳۲- غرر الحكم ، ص ۴۳۵.

۲۳۳- سفينه ، خلق ، ص ۴۱۱.

۲۳۴- چه مى دانم ؟ بلوغ ، ص ۹۲.

۲۳۵- در تربيت ، ص ۶۹.

۲۳۶- شادكامى ، ص ۳۳.

۲۳۷- غرر الحكم ، ص ۵۵۲.

۲۳۸- سوره ۱۳، آيه ۲۰ و ۲۱.

۲۳۹- غرر الحكم ، ص ۸۷.

۲۴۰- غرر الحكم ، ص ۶۵۱.

۲۴۱- نهج البلاغه ، كلمه ۳۹۲.

۲۴۲- حيوة الحيوان دميرى ، ج ۲، ص ۶۶.

۲۴۳- روضه كافى ، ص ۱۹۷.

۲۴۴- امالى صدوق ، ص ۱۴۵.

۲۴۵- بحار، ج ۱۴، ص ۱۵۱.

۲۴۶- سوره ۳، آيه ۱۹۰ و ۱۹۱.

۲۴۷- نهج البلاغه ، خطبه ۷۸.

۲۴۸- سلامت روح ، ص ۹۹.

۲۴۹- عقده حقارت ، ص ۱۲.

۲۵۰- عقده حقارت ، ص ۱۳.

۲۵۱- غرر الحكم ، ص ۱۱۷.

۲۵۲- مستدرك ، ج ۲، ص ۶۴.

۲۵۳- عقده حقارت ، ص ۹.

۲۵۴- كافى ، ج ۲، ص ۶۷.

۲۵۵- اصول روانشناسى مان ، ص ۲۲۸.

۲۵۶- سوره ۶، آيه ۱۶۰.

۲۵۷- تحف العقول ، ص ۳۱۹.

۲۵۸- نهج البلاغه ، نامه ۵۳.

۲۵۹- روان شناسى رشد، ص ۲۳۸.

۲۶۰- غرر الحكم ، ص ۳۴۳.

۲۶۱- سلامت روح ، ص ۱۶.

۲۶۲- شادكامى ، ص ۱۰۵.

۲۶۳- غرر الحكم ، ص ۶۱۳.

۲۶۴- شادكامى ، ص ۴۸.

۲۶۵- نهج البلاغه ، نامه ۱۸.

۲۶۶- غرر الحكم ، ص ۸۵۱.

۲۶۷- شادكامى ، ص ۵۱.

۲۶۸- غرر الحكم ، ص ۶۳۰.

۲۶۹- نهج البلاغه ، كلمه ۱۹۹.

۲۷۰- شادكامى ، ص ۵۶.

۲۷۱- غرر الحكم ، ص ۵۷۹.

۲۷۲- مجموعه ورام ، ج ۱، ص ۳۱.

۲۷۳- عقده حقارت ، ص ۱۵.

۲۷۴- شادكامى ، ص ۱۰۶.

۲۷۵- غرر الحكم ، ص ۲۷۷.

۲۷۶- سوره ۷۵، آيه ۵.

۲۷۷- لذات فلسفه ، ص ۴۹۱.

۲۷۸- لذات فلسفه ، ص ۴۹۳.

۲۷۹- غرر الحكم ، ص ۱۳۸.

۲۸۰- لذات فلسفه ، ص ۲۲۸.

۲۸۱- راه و رسم زندگى ، ص ۲۱ و ۴۰.

۲۸۲- راه و رسم زندگى ، ص ۲۱ و ۴۰.

۲۸۳- مجموعه ورام ، ج ۱، ص ۱۶۳.

۲۸۴- سفينة ، جلد ۱، حرص ، ص ۲۴۴.

۲۸۵- نهج البلاغه ، كلمه ۳۶۳.

۲۸۶- مجموعه ورام ، ج ۱، ص ۱۶۹.

۲۸۷- سفينه ، طمع ، ص ۹۳.

۲۸۸- سفينه ، ج ۱، حرص ، ص ۲۴۴.

۲۸۹- نهج البلاغه ، كلمه ۲۱۷.

۲۹۰- كافى ، ج ۲، ص ۱۳۹.

۲۹۱- انديشه هاى فرويد، ص ۱۱۵.

۲۹۲- لذات فلسفه ، ص ۳۴۵.

۲۹۳- اخلاق و شخصيت ، ص ۲۷۸.

۲۹۴- غرر الحكم ، ص ۶۶۱.

۲۹۵- سفينه ، ج ۱، ص ۶۵۴.

۲۹۶- انديشه هاى فرويد، ص ۱۱۹.

۲۹۷- نهج البلاغه ، خطبه ۱۵.

۲۹۸- انديشه هاى فرويد، ص ۱۰۸.

۲۹۹- انديشه هاى فرويد، ص ۱۲۰.

۳۰۰- لذات فلسفه ، ص ۳۳۹.

۳۰۱- لذات فلسفه ، ص ۳۳۹.

۳۰۲- لذات فلسفه ، ص ۳۴۰.

۳۰۳- لذات فلسفه ، ص ۳۴۴.

۳۰۴- لذات فلسفه ، ص ۳۴۴.

۳۰۵- تحف العقول ، ص ۳۲۱.

۳۰۶- مستدرك ، ج ۲، ص ۲۸۷.

۳۰۷- راه و رسم زندگى ، ص ۶۴.

۳۰۸- غرر الحكم ، ص ۴۹۹ و ۷۶۵.

۳۰۹- سوره ۱۰، آيه ۸۳.

۳۱۰- سوره ۹۱، آيه ۷ و ۸.

۳۱۱- كافى ، ج ۱، ص ۱۶۳.

۳۱۲- سوره ۹۰، آيه ۱۰.

۳۱۳- كافى ، ج ۱، ص ۱۶۳.

۳۱۴- اخلاق و شخصيت ، ص ۱۷۷.

۳۱۵- مستدرك ، ج ۲، ص ۳۰۹.

۳۱۶- مكارم الاخلاق ، ص ۲۳۴.

۳۱۷- روان پزشكى اجتماعى ، ص ۹۷.

۳۱۸- چه مى دانم ؟ بلوغ ، ص ۱۲۲.

۳۱۹- چه مى دانم ؟ بلوغ ، ص ۵۴.

۳۲۰- كتاب شباب قريش ، ص ۱.

۳۲۱- بحار، ج ۶، ص ۴۰۵.

۳۲۲- بحار، ج ۶، ص ۴۱۵.

۳۲۳- سيره حلبى ، ج ۱، ص ۳۷۵.

۳۲۴- سيره حلبى ، ج ۱، ص ۳۷۸.

۳۲۵- سيره حلبى ، ج ۱، ص ۳۷۸.

۳۲۶- سرنوشت بشر، ص ۱۸۵.

۳۲۷- غرر الحكم ، ص ۳۵۲.

۳۲۸- بحار، ج ۱۷، ص ۲۱۴.

۳۲۹- غرر الحكم ، ص ۵۰۷.

۳۳۰- روان پزشكى اجتماعى ، ص ۸۹.

۳۳۱- روان پزشكى اجتماعى ، ص ۹۴.

۳۳۲- روان پزشكى ، دكتر مير سپاسى ، ص ۷۸.

۳۳۳- فهرست غرر، ص ۳۰۵.

۳۳۴- مجموعه ورام ، ج ۲، ص ۱۱۳.

۳۳۵- اميل ، ص ۱۷۷.

۳۳۶- روان پزشكى اجتماعى ، ص ۱۳۰.

۳۳۷- تحف العقول ، ص ۴۵۶.

۳۳۸- غرر الحكم ، ص ۵۰۸.

۳۳۹- مستدرك ، ج ۲، ص ۶۲.

۳۴۰- نهج البلاغه ، نامه ۳۱.

۳۴۱- لذات فلسفه ، ص ۴۹۳.

۳۴۲- روان پزشكى كودك ، ص ۳۳.

۳۴۳- فهرست غرر، ص ۱۸۶.

۳۴۴- غرر الحكم ، ص ۴۷۰.

۳۴۵- كافى ، ج ۲، ص ۳۳۶.

۳۴۶- سفينه ، ج ۲، هوى ، ص ۷۲۸.

۳۴۷- اميدهاى نو، ص ۲۴۰.

۳۴۸- روان پزشكى اجتماعى ، ص ۹۸.

۳۴۹- غرر الحكم ، ص ۵۱۰.

۳۵۰- غرر الحكم ، ص ۶۶۴.

۳۵۱- سوره ۶۳، آيه ۸.

۳۵۲- نهج البلاغه ، نامه ۳۱.

۳۵۳- غرر الحكم ، ص ۶۷۷.

۳۵۴- تحف العقول ، ص ۲۶۳.

۳۵۵- فهرست غرر، ص ۱۱۷.

۳۵۶- لذات فلسفه ، ص ۱۹۵.

۳۵۷- اصول روان شناسى مان ، ص ۱۵۸.

۳۵۸- لذات فلسفه ، ص ۱۹۹.

۳۵۹- بحار، ج ۱۶، ص ۱۶۴.

۳۶۰- مستدرك ، ج ۲، ص ۱۰۵.

۳۶۱- مستدرك ، ج ۲، ص ۱۰۵.

۳۶۲- مجموعه ورام ، ج ۱، ص ۵۷.

۳۶۳- وسائل ، ج ۴، ص ۶۸.

۳۶۴- مستدرك ، ج ۲، ص ۳۶۲.

۳۶۵- غرر الحكم ، ص ۷۰.

۳۶۶- فهرست غرر، ص ۳۵۹.

۳۶۷- ما و فرزندان ما، ص ۷۲.

۳۶۸- فهرست غرر، ص ۳۵۹.

۳۶۹- شرح ابن ابى الحديد،، ج ۲۰، كلمه ۹۰۸، ص ۳۴۱.

۳۷۰- تحف العقول ، ص ۴۸۹.

۳۷۱- بحار، ج ۱۱، ص ۲۰۹.

۳۷۲- روح القوانين ، ص ۳۲.

۳۷۳- مستدرك ، ج ۲، ص ۱۰۳.

۳۷۴- تاريخ يعقوبى ، ص ۶۷.

۳۷۵- كافى ، ج ۵، ص ۶۳.

۳۷۶- غرر الحكم ، ص ۴۳۴.

۳۷۷- مستدرك ، ج ۲، ص ۳۶۴.

۳۷۸- بحار، ج ۶، ص ۱۵۳.

۳۷۹- تاريخ اجتماعى ايران ، ص ۸۶.

۳۸۰- نهج البلاغه ، كلمه ۳۶.

۳۸۱- تحف العقول ، ص ۲۶۶.

۳۸۲- تاريخ يعقوبى ، ص ۶۶.

۳۸۳- مكارم الاخلاق ، ص ۱۳۱.

۳۸۴- مكارم الاخلاق ، ص ۱۳۱.

۳۸۵- غرر الحكم ، ص ۹۹.

۳۸۶- غرر الحكم ، ص ۹۶.

۳۸۷- سوره ۲، آيه ۲۷۳.

۳۸۸- غرر الحكم ، ص ۸۹.

۳۸۹- فهرست غرر، ص ۱۲۵.

۳۹۰- روح القوانين ، ص ۱۰۱.

۳۹۱- روح القوانين ، ص ۱۰۵.

۳۹۲- تفسير تبيان ، ج ۱، ص ۸۶۴.

۳۹۳- سوره ۹، آيه ۱۱۸.

۳۹۴- غرر الحكم ، ص ۹۰.

۳۹۵- غرر الحكم ، ص ۸۰.

۳۹۶- جعفريات ، ص ۲۳۶.

۳۹۷- فهرست غرر، ص ۱۲۶.

۳۹۸- سلامت روح ، ص ۵۸.

۳۹۹- مستدرك ، ج ۲، ص ۳۱۳.

۴۰۰- سوره ۲۵، آيه ۲۸.

۴۰۱- وسايل ، ج ۴، ص ۲۰۷.

۴۰۲- مستدرك ، ج ۲، ص ۶۲.

۴۰۳- مستدرك ، ج ۲، ص ۶۲.

۴۰۴- غرر الحكم ، ص ۷۲۳.

۴۰۵- چه مى دانم ؟ بلوغ ، ص ۵۷.

۴۰۶- نهج البلاغه ، نامه ۶۹.

۴۰۷- ابن لهص الحديد، ج ۲۰، كلمه ۱۴۷، ص ۲۷۲.

۴۰۸- مستدرك ، ج ۲، ص ۶۵.

۴۰۹- تجديد حيات جوانان ، ص ۲۶.

۴۱۰- چه مى دانم ؟ بلوغ ، ص ۵۴.

۴۱۱- چه مى دانم ؟ بلوغ ، ص ۵۹.

۴۱۲- غرر الحكم ، ص ۶۹۵.

۴۱۳- غرر الحكم ، ص ۶۹۵.

۴۱۴- چه مى دانم ؟ بلوغ ، ص ۵۵.

۴۱۵- فهرست غرر، ص ۳۵۶.

۴۱۶- امالى صدوق ، ص ۳۹۷.

۴۱۷- چه مى دانم ؟ بلوغ ، ص ۵۵ و ۵۷.

۴۱۸- چه مى دانم ؟ بلوغ ، ص ۵۵ و ۵۷.

۴۱۹- نهج البلاغه ، نامه ۳۱.

۴۲۰- بحار، ج ۱۶، ص ۴۶.

۴۲۱- شادكامى ، ص ۷۵.

۴۲۲- تاريخ يعقوبى ، ص ۹۷.

۴۲۳- سلامت روح ، ص ۳۶.

۴۲۴- فهرست غرر، ص ۲۰۴.

۴۲۵- تجديد حيات جوانان ، ص ۲۶.

۴۲۶- تجديد حيات جوانان ، ص ۶۰.

۴۲۷- اطلاعات ، شماره ۱۲۵۶۵.

۴۲۸- تحف العقول ، ص ۲۰۱.

۴۲۹- چه مى دانم ؟ بلوغ ، ص ۵۲.

۴۳۰- غرر الحكم ، ص ۴۲۲.

۴۳۱- فهرست غرر، ص ۸۳.

۴۳۲- مستدرك ، ج ۲، ص ۶۴.

۴۳۳- وسايل ، ج ۳، ص ۲۰۵.

۴۳۴- سفينة البحار، سبب ، ص ۵۹۲.

۴۳۵- بحار، ج ۱۷، ص ۲۱۷.

۴۳۶- تحف العقول ، ص ۳۲۳.

۴۳۷- جوامع الحكايات ، ص ۶.

۴۳۸- وسايل ، ج ۳، ص ۲۰۳.

۴۳۹- وسايل ، ج ۳، ص ۲۰۶.

۴۴۰- اطلاعات ، شماره ۱۲۵۷۹.

۴۴۱- مستدرك ، ج ۲، ص ۶۵.

۴۴۲- تحف العقول ، ص ۳۱۶.

۴۴۳- غرر الحكم ، ص ۶۷۱.

۴۴۴- غرر الحكم ، ص ۸۱۱.

۴۴۵- امالى صدوق ، ص ۳۹۷.

۴۴۶- سوره ۷، آيه ۱۰.

۴۴۷- تحف العقول ، ص ۳۷.

۴۴۸- ارشاد مفيد، ص ۱۴۱.

۴۴۹- كافى ، ج ۵، ص ۸۸.

۴۵۰- تحف العقول ، ص ۴۴۵.

۴۵۱- كافى ، ج ۵، ص ۷۶.

۴۵۲- محجة البيضاء، ج ۳، ص ۱۴۷.

۴۵۳- اسد الغابه ، ج ۲، ص ۲۶۹.

۴۵۴- بحار، ج ۲۳، ص ۶.

۴۵۵- بحار، ج ۱۷، ص ۱۸.

۴۵۶- چه مى دانم ؟ بلوغ ، ص ۷۸.

۴۵۷- محجة البيضاء، ج ۳، ص ۱۴۳.

۴۵۸- سفينه ، غنى ، ص ۳۲۷.

۴۵۹- عقل كامل ، ص ۱۶۸.

۴۶۰- زمينه جامعه شناسى ، ص ۱۹۰.

۴۶۱- محجة البيضاء، ج ۳، ص ۱۴۰.

۴۶۲- كافى ، ج ۵، ص ۷۲.

۴۶۳- كافى ، ج ۵، ص ۷۲.

۴۶۴- عقل كامل ، ص ۱۶۹.

۴۶۵- زمينه جامعه شناسى ، ص ۲۸۸.

۴۶۶- انسان ناشناخته ، ص ۶۹.

۴۶۷- روضه كافى ، ص ۱۷۷.

۴۶۸- راه و رسم زندگى ، ص ۱۴۹.

۴۶۹- راه و رسم زندگى ، ص ۱۵۰.

۴۷۰- بحار، ج ۱۷، ص ۱۰۱.

۴۷۱- انسان ناشناخته ، ص ۳۰۵.

۴۷۲- چه مى دانم ؟ بلوغ ، ص ۱۰۲.

۴۷۳- چه مى دانم ؟ بلوغ ، ص ۱۰۴.

۴۷۴- شادكامى ، ص ۹۱.

۴۷۵- سفينه ، يسر، ص ۷۳۲.

۴۷۶- چه مى دانم ؟ بلوغ ، ص ۱۰۵.

۴۷۷- شادكامى ، ص ۱۷۷.

۴۷۸- شادكامى ، ص ۱۷۸.

۴۷۹- سلامت روح ، ص ۲۸.

۴۸۰- انديشه هاى فرويد، ص ۵۸.

۴۸۱- بحار، ج ۱۷، ص ۱۸۲.

۴۸۲- لذات فلسفه ، ص ۸۷.

۴۸۳- لذات فلسفه ، ص ۸۹.

۴۸۴- شادكامى ، ص ۱۷۸.

۴۸۵- سلامت روح ، ص ۲۸.

۴۸۶- محجة البيضاء، ج ۴، ص ۳۳.

۴۸۷- مجموعه ورام ، ص ۲۳.

۴۸۸- چه مى دانم ؟ بلوغ ، ص ۸۳.

۴۸۹- بيكارى ، ص ۱۲۶.

۴۹۰- بيكارى ، ص ۱۳۱.

۴۹۱- بحار، ج ۲۳، ص ۶.

۴۹۲- تحف العقول ، ج ۴۸۹.

۴۹۳- وسائل ، ج ۴، ص ۱۰۱.

۴۹۴- سوره ۱۱، آيه ۶۱.

۴۹۵- سوره ۲۲، آيه ۶۵.

۴۹۶- اميدهاى نو، ص ۴۱.

۴۹۷- سوره ۳۱، آيه ۲۰.

۴۹۸- سوره ۴۵، آيه ۱۲ و ۱۳.

۴۹۹- سوره ۴۵، آيه ۱۲ و ۱۳.

۵۰۰- زمينه جامعه شناسى ، ص ۲۷۷.

۵۰۱- لذات فلسفه ، ص ۸۶.

۵۰۲- اميدهاى نو، ص ۳۵.

۵۰۳- زمينه جامعه شناسى ، ص ۲۸۱.

۵۰۴- اميدهاى نو، ص ۳۶.

۵۰۵- مستدرك ، ج ۲، ص ۴۲۶.

۵۰۶- بحار، ج ۲۳، ص ۲۰.

۵۰۷- وسائل ، ج ۴، ص ۱۰۳.

۵۰۸- بحار، ج ۲۳، ص ۲۰.

۵۰۹- كافى ، ج ۵، ص ۸۹.

۵۱۰- كافى ، ج ۵، ص ۸۹.

۵۱۱- كافى ، ج ۶، ص ۲۸۶.

۵۱۲- كافى ، ج ۶، ص ۲۸۶.

۵۱۳- لذات فلسفه ، ص ۲۳۶.

۵۱۴- لغت نامه دهخدا، (ص )، صاحب الزنج ، ص ۳۱.

۵۱۵- تتمة المنتهى ، ص ۳۸۰.

۵۱۶- كافى ، ج ۶، ص ۳۰۲.

۵۱۷- سفينه ، ج ۱، ص ۱۹۶.

۵۱۸- زمينه جامعه شناسى ، ص ۲۸۵.

۵۱۹- اميدهاى نو، ص ۳۶.

۵۲۰- اميدهاى نو، ص ۳۴.

۵۲۱- جامعه شناسى ، ص ۲۸۰ و ۲۸۳.

۵۲۲- شرح ابن ابى الحديد، ج ۲۰، كلمه ۹۸، ص ۲۶۷.

۵۲۳- غرر الحكم ، ص ۶۹۷.

۵۲۴- فهرست غرر، ص ۲۶۵.

۵۲۵- شرح ابن ابى الحديد، ج ۲۰، كلمه ۸۱۷، ص ۳۳۳.

۵۲۶- اميدهاى نو، ص ۳۹.

۵۲۷- اميدهاى نو، ص ۴۱.

۵۲۸- غرر الحكم ، ص ۴۴۴.

۵۲۹- اميدهاى نو، ص ۳۸.

۵۳۰- فهرست غرر، ص ۲۶۹.

۵۳۱- انديشه هاى نهرو، ص ۲۲۴.

۵۳۲- فهرست غرر، ص ۱۲۶.

۵۳۳- اخلاق و شخصيت ، ص ۱۳۹.

۵۳۴- زمينه جامعه شناسى ، ص ۲۸۸.

۵۳۵- تحف العقول ، ص ۳۸۷.

۵۳۶- كافى ، ج ۱، ص ۴۸.

۵۳۷- رشد و زندگى ، ص ۲۷۲.

۵۳۸- فهرست غرر، ص ۳۱۶.

۵۳۹- سوره ۴۷، آيه ۱۴.

۵۴۰- فهرست غرر، ص ۱۵۷.

۵۴۱- بحار، ج ۱۷، ص ۲۰۸.

۵۴۲- غرر الحكم ، ص ۲۴۵.

۵۴۳- فهرست غرر، ص ۱۵۷.

۵۴۴- جامعه شناسى ، ص ۲۹۱.

۵۴۵- بحار، ج ۱۷، ص ۲۰۸.

۵۴۶- جامعه شناسى ، ص ۲۸۶.

۵۴۷- جامعه شناسى ، ص ۲۹۹.

۵۴۸- جامعه شناسى ، ص ۳۰۱.

۵۴۹- انديشه هاى نهرو، ص ۲۱۹.

۵۵۰- انديشه هاى نهرو، ص ۲۲۳.

۵۵۱- انديشه هاى نهرو، ص ۲۲۳.

۵۵۲- سوره ۹۶، آيات ۶ و ۷.

۵۵۳- مجموعه ورام ، ج ۱، ص ۱۳۲.

۵۵۴- لذات فلسفه ، ص ۹۶.

۵۵۵- جامعه شناسى ، ص ۳۰۱. ۵۵۶- كافى ، ج ۵، ص ۸۷.

۵۵۷- غرر الحكم ، ص ۷۷۵.

۵۵۸- فهرست غرر، ص ۳۵۸.

۵۵۹- جامعه شناسى ، ص ۳۰۳.

۵۶۰- اخلاق و شخصيت ، ص ۱۵۲.

۵۶۱- غرر الحكم ، ص ۴۹۴.

۵۶۲- جامعه شناسى ، ص ۳۰۳.

۵۶۳- راه و رسم زندگى ، ص ۱۷.

۵۶۴- وسائل ، ج ۳، ص ۱۷۷.

۵۶۵- مستدرك ، ج ۲، ص ۲۲.

۵۶۶- مجله تندرست ، شماره ۶، سال ۲۲.

۵۶۷- مكارم الاخلاق ، ص ۱۲۴.

۵۶۸- مستدرك ، ج ۲، ص ۲۲.

۵۶۹- انسان ناشناخته ، ص ۲۲۰.

۵۷۰- راه و رسم زندگى ، ص ۳۶.

۵۷۱- بحار، ج ۱۵، قسمت ۲، ص ۲۳۶.

۵۷۲- فهرست غرر، ص ۱۹۹.

۵۷۳- مستدرك ، ج ۲، ص ۵۱۷.

۵۷۴- وسائل ، ج ۴، ص ۲۳۱.

۵۷۵- مبسوط، سبق و رمايه .

۵۷۶- وسائل ، ج ۴، ص ۲۳۱.

۵۷۷- مستدرك ، ج ۲، ص ۵۱۶.

۵۷۸- جعفريات ، ص ۹۸.

۵۷۹- لذات فلسفه ، ص ۴۹۲.

۵۸۰- روزنامه كيهان ، شماره ۷۰۶۰.

۵۸۱- جامعه شناسى ، ص ۲۹۷.

۵۸۲- سوره ۹، آيه ۱۲۸.

۵۸۳- مجموعه ورام ، ج ۱، ص ۱۲.

۵۸۴- غرر الحكم ، ص ۲۱۲.

۵۸۵- غرر الحكم ، ص ۲۷۱.

۵۸۶- سوره ۱۰۳.

۵۸۷- كافى ، ج ۲، ص ۱۶۴.

۵۸۸- مكارم الاخلاق ، ص ۷۱.

۵۸۹- كافى ، ج ۲، ص ۱۶۳.

۵۹۰- ارشاد مفيد، ص ۱۴۳.

۵۹۱- روضه كافى ، ص ۱۵۳.

۵۹۲- اعجاز و روان كاوى ، ص ۱.

۵۹۳- سوره ۳۰، آيه ۴۱.

۵۹۴- سوره ۱۳، آيه ۱۱.

۵۹۵- اعجاز روان كاوى ، ص ۴.

۵۹۶- مستدرك ، ج ۲، ص ۶۷.

۵۹۷- وسائل ، ج ۳، ص ۲۰۷.

۵۹۸- كافى ، ج ۲، ص ۱۶۴.

۵۹۹- غرر الحكم ، ص ۸۱۶.

۶۰۰- امالى ، صدوق ، ص ۱۱۸.

۶۰۱- سوره ۷۶، آيه ۹.

۶۰۲- سفينه ، ج ۲، لها، ص ۵۱۹.

۶۰۳- بحار، ج ۱۷، ص ۲۵۶.

۶۰۴- نهج البلاغه ، خطبه ۳۳.

۶۰۵- انديشه هاى نهرو، ص ۲۱۹.

۶۰۶- انديشه هاى نهرو، ص ۲۲۲.

۶۰۷- غرر الحكم ، ص ۷۸۱.

۶۰۸- تحف العقول ، ص ۵۲.

۶۰۹- روزنامه كيهان ، شماره ۷۵۳۳.

۶۱۰- روزنامه اطلاعات ، شماره ۱۲۸۵۷.

۶۱۱- روزنامه كيهان ، شماره ۷۴۳۴.

۶۱۲- سوره ۳۰، آيه ۷.

۶۱۳- انسان ناشناخته ، ص ۳۹.

۶۱۴- راه و رسم زندگى ، ص ۳۳.

۶۱۵- سوره ۴۱، آيه ۵۳.

۶۱۶- سوره ۲۰، آيه ۱۲۴.

۶۱۷- مجله روانپزشكى ، سال دوم ، شماره اول ، ص ۸.

۶۱۸- مكارم الاخلاق ، ص ۷۷.

۶۱۹- سوره ۲، آيه ۲۱۹.

۶۲۰- غرر الحكم ، ص ۶۳۱.

۶۲۱- روضه كافى ، ص ۱۵۲.

۶۲۲- سوره ۷، آيه ۲۸.

۶۲۳- فهرست غرر، ص ۳۵۷.

۶۲۴- علوم جنايى ، دكتر كى نيا، ص ۹۷۰.

۶۲۵- علوم جنايى ، ص ۹۷۰.

۶۲۶- سوره ۵، آيه ۹۱.

۶۲۷- علوم جنايى ، ص ۸۵۷.

۶۲۸- اعجاز روان كاوى ، ص ۲۱۲.

۶۲۹- بحار، ج ۲، ص ۲۵.

۶۳۰- بحار، ج ۱۶، ص ۱۶۲.

۶۳۱- علوم جنايى ، ص ۸۳۱.

۶۳۲- علوم جنايى ، ص ۸۴۳.

۶۳۳- اعجاز روان كاوى ، ص ۲۱۲.

۶۳۴- علوم جنايى ، ص ۸۴۶.

۶۳۵- مستدرك ، ج ۳، ص ۱۳۷.

۶۳۶- علوم جنايى ، ص ۸۴۰.

۶۳۷- مستدرك ، ج ۳، ص ۱۳۹.

۶۳۸- كافى ، ج ۶، ص ۴۰۳.

۶۳۹- علوم جنايى ، ص ۸۳۷.

۶۴۰- كافى ، ج ۶، ص ۴۰۵.

۶۴۱- علوم جنايى ، ص ۸۴۱.

۶۴۲- مستدرك ، ج ۳، ص ۱۴۱.

۶۴۳- كافى ، ج ۶، ص ۴۰۸.

۶۴۴- كافى ، ج ۶، ص ۴۰۹.

۶۴۵- علوم جنايى ، ص ۸۵۵.

۶۴۶- روزنامه كيهان ، شماره ۷۵۶۸.

۶۴۷- راه و رسم زندگى ، ص ۹۱.

۶۴۸- كافى ، ج ۵، ص ۳۴۷.

۶۴۹- مستدرك ، ج ۲، ص ۵۳۸.

۶۵۰- لئالى الاخبار، ص ۲۶۷.

۶۵۱- علوم جنايى ، ص ۸۶۳.

۶۵۲- مستدرك ، ج ۳، ص ۱۳۷.

۶۵۳- مستدرك ، ج ۳، ص ۱۳۷.

۶۵۴- علوم جنايى ، ص ۸۵۳.

۶۵۵- علوم جنايى ، ص ۸۵۱.

۶۵۶- علوم جنايى ، ص ۸۴۹.

۶۵۷- علوم جنايى ، ص ۸۳۴.

۶۵۸- علوم جنايى ، ص ۹۷۱.

۶۵۹- كافى ، ج ۶، ص ۴۰۰.

۶۶۰- كافى ، ج ۶، ص ۳۹۸.

۶۶۱- بحار، ج ۱۱، ص ۱۱۵.

۶۶۲- كافى ، ج ۵، ص ۱۲۲.

۶۶۳- روزنامه اطلاعات ، شماره ۱۰۰۷۱.

۶۶۴- لغت نامه دهخدا، قمار، ص ۴۶۶.

۶۶۵- مستدرك ، ج ۲، ص ۴۳۶.

۶۶۶- تفسير مجمع البيان ، ج ۳، ص ۲۳۹.

۶۶۷- وسائل ، ج ۴، ص ۱۱۷.

۶۶۸- دائرة المعارف فريد وجدى ، ج ۷، قمار، ص ۹۴۴.

۶۶۹- غرر الحكم ، ص ۸۵۴.

۶۷۰- روزنامه كيهان ، شماره ۷۸۲۶.

۶۷۱- روزنامه كيهان ، شماه ۷۸۷۱.

۶۷۲- روزنامه اطلاعات ، شماره ۱۲۸۱۲.

۶۷۳- روزنامه اطلاعات ، شماره ۷۸۶۶.

۶۷۴- روزنامه اطلاعات ، شماره ۱۱۸۵۳.

۶۷۵- فهرست غرر، ص ۳۵۸.

فهرست مطالب

[مقدمه 2](#_Toc507490908)

[جوان و احراز شخصيت 4](#_Toc507490909)

[شخصيت چيست 6](#_Toc507490910)

[شخصيت اجتماعى و صفات اخلاقى 19](#_Toc507490911)

[كاميابى و بهره مندى 39](#_Toc507490912)

[كشش هاى اجتماعى 43](#_Toc507490913)

[غوغاى اجتماعى 46](#_Toc507490914)

[آداب و رسوم اجتماعى 51](#_Toc507490915)

[شخصيت عادى يا انقلابى جوان 55](#_Toc507490916)

[آگاهى از تحولات و تكامل زمان 57](#_Toc507490917)

[تغيير شخصيت جوان 72](#_Toc507490918)

[تربيت صحيح و ثمر بخش 97](#_Toc507490919)

[در دوران شباب 103](#_Toc507490920)

[تندروى در اعمال غريزه جنسى 108](#_Toc507490921)

[حذف و اغماض از وجدان اخلاقى 123](#_Toc507490922)

[جوان و عزت نفس 140](#_Toc507490923)

[در حكومت هاى استبدادى 147](#_Toc507490924)

[شرافت اخلاقى و عزت نفس 156](#_Toc507490925)

[جوان و رفاقت 159](#_Toc507490926)

[پديده صنايع خودكار 188](#_Toc507490927)

[جوان و دنياى ماشين 190](#_Toc507490928)

[جوان و ساعات فراغت 209](#_Toc507490929)

[جوان و دگر دوستى 224](#_Toc507490930)

[پاورقی ها 255](#_Toc507490931)

[فهرست مطالب 280](#_Toc507490932)